

فصلنامه زنان شماره ۵۱، شهریور ۱۳۹۹

Quarterly journal No. 51. September 2020

فصلنامه  
زنان





## سر سخن

ویروس مردسالاری کشنده‌تر از ویروس کروناست!

اخگر فرزانه	۸	کرونا در قاره آفریقا و سایه شوم آن بر زندگی زنان
آیدا پایدار	۱۵	به یاد رفیق آذر درخشان
ارسالی برای نشریه هشت مارس	۱۶	زنان و هنر
لیلا پرنیان و ف.ارجمند	۱۹	زنان سخن می گویند
ندا روشن	۲۰	مروری بر فیلم «سیزدهم» ساخته آوا دو ورنی
پریسا منصوری	۲۶	کرونا و بارداری ناخواسته
سحر قاسمی	۲۸	اختیار دارند
سمیرا باستانی و نینا امیری	۳۰	از شاه تا شیخ قوانین ضد زن در دولت‌های ضد زن
	۳۲	بخش اول کتاب- از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی
	۳۶	گزیده‌ای از برخی نامه‌های زنان زندانی سیاسی
	۴۳	بیانیه‌ها
	۵۳	گزیده‌ای از گزارش فعالیت‌ها
	۵۴	بیانیه سازمان زنان هشت مارس به زبان انگلیسی

## سردبیر نشریه

لیلا پرنیان

## طراحی و صفحه بندی

فریدا فراز

## طرح روی جلد

آیدا پایدار

# ویروس مردسالاری

## کشنده‌تر از

# ویروس کروناست!

همه‌گیری ویروس کرونا و بحران ناشی از آن در هر کشور و به‌طور کلی در سطح جهان، روابط استثمارگرانه و ستم‌گرانه بافته‌شده در بندبند سیستم سرمایه‌داری را بیش‌ازپیش بر ملا کرد. حاصل کارکرد این سیستم‌گندیده تا کنون، مرگ صدها هزار نفر و ابتلای شدن میلیون‌ها نفر به این ویروس - عمدتاً از اقشار و طبقات تهیدست - در سطح جهانی بوده‌است. اما جنبه‌های مهم دیگری نیز بیشتر عیان شد، در این دوره، کارکرد ویروس مردسالاری نیز تهاجمی‌تر و خشن‌تر نمایان شد که در نتیجه آن هزاران زن در اثر این ویروس کشته و یا زخمی شدند.

ترجمه عملی این سیاست‌ها طبق روال همیشگی توسط نهادهای بین‌المللی امپریالیستی هم‌چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به کشورها خصوصاً کشورهای تحت ستم و یا به‌قول خودشان توسعه نیافته آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین دیکته می‌شود. نتیجه این خواهد شد که بتوانند با استفاده حداکثری از انرژی و توان باقی مانده میلیون‌ها نفر ارتش بیکاران و ذخیره کار با حقوق‌هایی به‌مراتب ناچیزتر از گذشته و اعمال فوق‌استثمار وحشیانه و پیشبرد سیاست‌های «مدرن» برده‌داری، خسارات وارده بر اقتصاد و سودهای کسب نشده در این دوران را جبران کنند. بیاد داشته باشیم، صحنه‌ای که پلیس فاشیست سفید آمریکایی پایش را بر گلولی جورج فلویید سیاه‌پوست تهیدست برای خفه کردن‌اش گذاشته بود که مردم دنیا را تکان داد، اما این صحنه، صحنه بزرگتری را نیز به‌نمایش گذاشت. در صحنه بزرگتر پلیس همان سیستمی است که پا بر گلولی میلیاردها توده محروم برای کسب سود گذاشته است. در واقعیت امر صحنه و رابطه بین پلیس و جورج فلویید، صحنه و رابطه بین ستم‌گر و ستم‌دیده به وسعت جهان را نشان داد.

با توجه به سیاست‌هایی که کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی در رقابت با یکدیگر و برای غلبه بر بحران ناشی از کرونا و بیرون آمدن از بحران تعمیق یافته سرمایه‌داری در پیش گرفته‌اند، به‌شیوع به‌مراتب گسترده‌تر این ویروس و به خطر افتادن جان جمعیت کثیری از مردم جهان خصوصاً میلیون‌ها مردم تهیدست و محروم در کشورهای موسوم به جهان سوم خواهد انجامید؛ چرا که عواقب تشدید این رقابت‌ها و بحران سرمایه‌داری و موانعی که در نتیجه ویروس کرونا برای کسب سود و انباشت سرمایه و سیر «عادی و طبیعی» این سیستم ایجاد شده، باید برطرف شود. از همان اوائل شیوع ویروس کرونا ایدئولوگ‌های امپریالیستی بحث‌هایی حول چگونگی سازماندهی اقتصاد را برای این‌که مردم به دوران «نرمال و عادی» گذشته برگردند، پیش گذاشتند. موضوعی که همواره از مردم پنهان می‌کنند این است که تحت حاکمیت سرمایه‌داری-امپریالیستی در جهان، هرگز ستم و استثمار و نابرابری میلیاردها انسان، فقر و گرسنگی، آواره‌گی میلیون‌ها نفر، تخریب بیش‌ازپیش محیط زیست، فرودستی و انقیاد میلیاردها زن و... نرمال و طبیعی نبوده‌است. این سیستم با تبلیغات ایدئولوژیک-سیاسی گسترده‌ای که راه انداخته است می‌خواهد شرایطی را ایجاد کند که مردم جهان خصوصاً طبقات محروم و تحتانی آماده قبول و گردن گذاشتن به ریاضت‌کشی بیشتر برای بازپرداخت خساراتی که در این دوره به اقتصاد سرمایه‌داری وارد آمده‌است، باشند.



از زمان شیوع ویروس کرونا، مردم جهان، چهره واقعی پشت تبلیغات تو خالی گردانندگان این سیستم را واضح‌تر از پیش دیدند. بسیاری از مردم به نقاط ضعف و ناتوانی سیستم در برخورد به سلامت مردم، در برخورد به نیازهای اولیه و ضروری مردم، در برخورد به بیماران، در برخورد به سالمندان و... به گندیده‌گی این سیستم پی‌برده و آن را بیشتر لمس کردند. میلیون‌ها زن، ستم جنسیتی که به شکل خشونت‌های وحشیانه بر آنان اعمال شد را با گوشت و پوست خود لمس کردند و آن‌هایی که زنده ماندند با تن و صورت خونین‌اشان به توخالی بودن تبلیغات سیستم مبنی بر کنترل خشونت و کاهش آن بیشتر واقف شدند.

در رابطه با همه‌گیری ویروس کرونا هم همانند سایر بحران‌هایی که تا کنون رخ داده است، از بحران اقتصادی گرفته تا فجایع «طبیعی» زیست‌محیطی، جنگ، آواره‌گی و... بیشترین رنج و درد ناشی از آن سهم زنان بوده است. از یک‌طرف میلیون‌ها زن خصوصاً زنان کارگر و زحمتکش که در کارهای موقتی و قراردادی به کار مشغول بودند، کارشان را از دست داده‌اند و زندگی مرگباری بر آنان تحمیل شده است. از طرف دیگر میلیاردها زن در سراسر جهان مجبور شدند به خاطر تقسیم کار جنسیتی، در محیط خانه و خانواده بیشترین بار نگهداری از سالمندان، فرزندان، مردان، رسیدگی به کار مشقت‌بار خانگی و سرویس جنسی به مردان را نیز بیش از گذشته و با فشار بالاتری بر عهده گیرند.

اگر تا قبل از کووید-۱۹ نزدیک به ۸۲۲ میلیون نفر در سطح جهانی در اثر پیشبرد سیاست‌های نئولیبرالی، در گرسنگی مطلق به سر می‌بردند و اگر در هر ثانیه کودکی به خاطر سوءتغذیه جان خود را از دست می‌داد، از این به بعد با تشدید تضادها و رقابت‌های حاد میان سرمایه‌داران-امپریالیستی و برای تامین حداکثر سود و جبران «ضرر»های کووید-۱۹، ریاضت‌کشی‌های به‌مراتب وحشیانه‌تر از قبل به میلیاردها انسان اعمال خواهد شد. در نتیجه تعداد گرسنگان، بیکاران، بی‌آینده‌گی و... افزایش وحشتناکی در بر خواهد داشت. آن دسته از مردمی که شانس آورده و از ابتلا به ویروس کرونا و یا مرگ، جان سالم به در برند، با نتایج طبیعی و نرمال این سیستم، یعنی فقر و فلاکت، گرسنگی مطلق، نژادپرستی، تضاد عمیق طبقاتی، افزایش جمعیت پناهنده و مهاجر، به نابودی قطعی رسیدن محیط‌زیست، تشدید و جهش خشونت پدر/مردسالاری و... روبرو خواهند شد.

اما همه این برنامه‌های ستمگرانه و استثمارگرانه‌ای که برای برون رفت از بحران جاری و کشیدن شیره جان میلیاردها انسان ریخته شده است، نرم و راحت پیش نخواهد رفت. شورش و طیفان میلیون‌ها انسان خصوصاً در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین که برای پیدا کردن نان و آب، این اولیه‌ترین مایحتاج بشریت، درمانده شده‌اند و به معنای واقعی چیزی برای از دست دادن ندارند، بسیار محتمل است. این اوضاع، شرایط عینی مساعدی‌تری را نسبت به گذشته برای نیروهای انقلابی در سراسر جهان به وجود آورده که از این موقعیت برای پیشروی و سازماندهی مردم بیشترین استفاده را کرده و عقب مانده‌گی از اوضاع را به درجاتی جبران کنند.

خبرهای تکان دهنده افزایش خشونت بر زنان که از طریق شبکه‌های اجتماعی پخش شد و از این طریق به رسانه‌های رسمی راه یافت، بسیاری از تحلیل‌گران حوزه زنان که عمدتاً نگرش زنان طبقه مرفه را نمایندگی می‌کردند و هم‌چنین ایدئولوگ‌های امپریالیستی را هم به واکنش واداشت. آنان ضمن محکوم نمودن خشونت‌ها، تلاش کردند نظرات خود را که عمدتاً در چارچوب همین سیستم می‌گنجد را پیش گذاشته و در ذهن مردم خصوصاً زنان، جا بیندازند.

این نظرات را می‌توان به‌طور کنکرت این‌گونه تقسیم کرد: ۱- این سطح از خشونت‌ها ربط مستقیم به اوضاعی دارد که در نتیجه همه‌گیری ویروس کرونا ایجاد شده‌است. ۲- این خشونت‌ها در چارچوب خانواده و مسائل خصوصی اتفاق افتاده و ربطی به سیاست‌های عمومی ندارد.

**در رابطه با این نظرات به‌طور فشرده می‌توان بر روی این حقایق انگشت گذاشت:**

۱- اگرچه شیوع ویروس کرونا و در نتیجه ایجاد قرنطینه‌ها، بیکاری خیل عظیمی از زنان و مردان، بی‌آینده‌گی و استرس بالایی که بر میلیون‌ها نفر در همین دوره کوتاه وارد شد، به موضوع خشونت بر زنان دامن زد، اما منشا خشونت بر زنان را نباید و نمی‌توان در عواملی که این اوضاع آفرید، جستجو کرد. موضوع اصلی و اساسی، دلایل ریشه‌ای بروز این خشونت‌ها بر زنان است. خشونت بر زن تبلور و بازتاب سلطه و اقتدار مرد بر زن است. ریشه این سلطه از رابطه اجتماعی در جامعه طبقاتی نشات می‌گیرد. روابط اجتماعی میان زن و مرد در هر بخشی از جامعه از محیط خانه گرفته تا اجتماع، با سلطه‌گری مردانه اشباع شده‌است. این حقیقتی انکار ناشدنی است که ستم بر زن و حفظ سلطه و قدرت جنسیت مرد بر زن برای انسجام جامعه طبقاتی، نقش بسیار تعیین‌کننده بازی می‌کند. بر این پایه حفظ سلطه مرد بر زن یک بخش اساسی از سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی حاکم بر جهان و همه سیستم‌هایی که به استثمارگر و استثمار شونده تقسیم می‌شوند، تشکیل می‌دهد. در واقع ستم بر زن با ساختار سرمایه‌داری حاکم بر جهان در هم تنیده شده‌است و تا زمانی که این ساختار برقرار باشد، این ستم به‌حیات خود ادامه خواهد داد. بر همین اساس ستم و فرودستی بر زن در همه‌جا چه در کشورهایی که در زمینه‌های قانونی در نتیجه مبارزات زنان، پیشرفت‌هایی حاصل شده و چه در کشورهای جهان سوم که زنان از اولیه‌ترین حقوق خود محرومند، اعمال می‌شود.

۲- نظریه‌ای که افزایش خشونت بر زنان را موضوعی خصوصی و در چارچوب خانواده و جدا از سیاست عمومی ارزیابی می‌کند، نظریه‌ای مبتنی بر واقعیت نیست. چرا که این نظریه به‌طور مکانیکی و اراده‌گرایانه این حقیقت را پنهان می‌کند که حوزه‌ی خصوصی توسط حوزه‌ی عمومی و فاکتورهای سیاسی شکل داده می‌شود و جدا کردن این دو حوزه (خصوصی و عمومی) از هم، در ماهیت امر به این معناست که عملاً دست مردان را در اعمال وحشیانه‌ترین روابط ستم‌گرانه باز می‌گذارد. بسیاری از خشونت‌ها مثل ضرب و شتم، تجاوز به زنان در زندگی زناشویی، آزار و سوءاستفاده جنسی از نوجوانان و کودکان دختر و... در محیط خانواده صورت می‌گیرد و قائل شدن بر این جدایی به این می‌انجامد که مردان به ستم‌گری و خشونت خود در خانواده (مکان خصوصی) ادامه دهند. در ضدیت با این طرز تفکر بود که به‌درستی فمینیست‌های رادیکال دهه ۶۰ و ۷۰ شعار معروف «خصوصی، سیاسی است» را پیش گذاشتند.

## میلیاردها زن

**در سراسر جهان مجبور شدند**

**به‌خاطر تقسیم کار جنسیتی، در محیط**

**خانه و خانواده بیشترین بار ننگه‌داری از**

**سالمدان، فرزندان، مردان، رسیدگی به کار مشقت‌بار**

**خانگی و سرویس جنسی به مردان را نیز بیش از**

**گذشته و با فشار بالاتری بر عهده گیرند.**

آنچه که در این دوران چند ماهه عریان شد افزایش خشونت بر زنان بود. در واقعیت آمار افزایش خشونت بر زنان، قتل زنان، ضرب و شتم زنان، سوزاندن زنان، قتل «ناموسی» و... که بخش کوچکی از آن به رسانه‌ها راه یافت، نوک کوه یخ ستم و فرودستی نسبت به میلیاردها زن در سراسر جهان را به نمایش گذاشت. طبق اعلام بخش زنان سازمان ملل در یک‌سال قبل از کووید-۱۹ بیش از ۲۴۳ میلیون زن و کودک دختر در سنین بین ۱۵ تا ۴۹ سال مورد آزار و اذیت فیزیکی و جنسی توسط مردان خانواده قرار داشتند، رقمی که در دوران کرونا، بین ۲۵ تا ۳۰ درصد افزایش یافته‌است.

آمار افزایش ۳۰ تا ۳۵ درصدی خشونت بر زنان در کشورهای غربی، به تمام آن تبلیغات و خلق افکاری که در طی سال‌ها مبنی بر کاهش خشونت بر زنان، برابری حقوقی زنان و به‌طور کلی کاهش ستم جنسیتی که از جانب ایدئولوگ‌های امپریالیستی، سازمان ملل، رسانه‌ها و برخی از سازمان‌ها و احزابی که سر در آخور این سیستم دارند، پیش گذاشته می‌شد و این فتوحات به‌رخ زنان جهان به‌عنوان نمونه کشیده می‌شد، ضربه محکمی زد.

باید این واقعیت را نیز اضافه کرد که آمار واقعی از خشونت‌هایی که جزئی از جیره هر روزه و بخشی لاینفک از زندگی میلیون‌ها زن در کشورهایی نظیر ایران، افغانستان، پاکستان، عراق، ترکیه، مکزیک، پرو، سومالی، اوگاندا و... است، در دست نیست. در میان این آمارها خبری از پدران داس و تبر به دستی که گلوی رومینا و ریچانه را بریدند نیست! خبری از تکه‌تکه شدن بدن پینار به‌خاطر حسودی دوست پسرش در ترکیه نیست! خبری از مرگ دلخراش مارینا توسط همسر سابقش در مکزیک نیست! خبری از آتش زدن زنان توسط همسران‌اشان در عراق نیست! خبری از خودکشی کودکان دختر به‌خاطر فرار از ازدواج اجباری در ایران و افغانستان نیست! خبری از تغییر همیشگی صورت یونس در اثر ضرب و شتم وحشیانه همسرش در سومالی نیست و.....



نکته دیگری که باید اشاره کرد و در این نظریه پنهان می‌ماند این است که خانواده و عملکرد آن، جزیره‌ای جدا از مناسبات و کارکرد سیستم حاکم ارزیابی می‌شود. در صورتی که سرمایه‌داری از زمان قدرت‌گیری تا کنون، نهاد خانواده را که از جامعه فئودالی به ارث برده، با برخی تغییرات حفظ نموده و همواره برای تداوم آن از همه امکانات و حیطه‌ها خصوصاً از عرصه

وسیع هنر استفاده کرده و برای جا انداختن ارزش‌های طبقه حاکم بیشترین تلاش‌های خود را به کار بسته است. چرا؟ چون موضوعی به نام خانواده و حفظ آن برای سرمایه‌داری هم از زاویه انباشت سرمایه (در نگهداری از نیروی کار و باز تولید نیروی کار برای آینده) و هم از زاویه به کار برد و اشاعه پدر/مردسالاری، فرهنگ و ایدئولوژی طبقه حاکم نقش اساسی بازی می‌کند. موضوع پدر/مردسالاری و امتیازات مردانه در قدرت بخشیدن به مردان برای کنترل بدن و فکر زنان و نهادینه کردن آن در خانواده و اشاعه آن در سطح جامعه برای مناسبات روبنایی و زیربنایی سرمایه‌داری چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای تحت سلطه از درجه اهمیت حیاتی برخوردار است.

## مؤخره:

جا دارد به این موضوع مهم نیز توجه کرد که فرودستی زنان توسط سیستم امپریالیستی حاکم و همه سیستم‌های مبتنی بر ستم و استثمار در سطح جهان با به‌کارگیری مذهب، سنت، قوانین نوشته و نانوشته، ایدئولوژی و ارزش‌های طبقات حاکم به‌طور آگاهانه و هدفمند برنامه‌ریزی شده و می‌شود. در همین راستا است که به مردان امتیازات مردانه بخشیده می‌شود. در نتیجه علیرغم این‌که زنان در سراسر جهان با روش، متد و نگرش‌های گوناگون به مقابله و مبارزه علیه ستم جنسیتی مباردت ورزیده‌اند و دستاوردهای ماندگاری را نیز بر جای گذاشته‌اند، اما هنوز فاصله و راه پر و پیچ و خمی را باید برای رهایی زنان از ستم جنسیتی طی کرد. هنوز عملکرد خانواده سنتی پدرسالار در به‌بند کشیدن زنان برای میلیاردها زن روشن نیست. با این‌که میلیاردها زن با پوست و گوشت خود پدرسالاری را لمس می‌کنند ولی به‌خاطر نداشتن آگاهی نمی‌توانند مبارزه موثری هم سازماندهی کنند. هنوز زنان با تمام مقاومت‌های خودجوشی که در سراسر جهان علیه خشونت پیش می‌برند- که در جای خود، هم‌قابل ارزش و پشتیبانی است و هم به‌هموار شدن بستر مناسب پیشبرد مبارزه خدمت می‌کند- اما متأسفانه جای سیاست انقلابی بر اکثر این مقاومت‌ها و مبارزات، خالی‌ست. این محرومیت از آگاهی و تشکل‌یابی، خودبه‌خودی و به‌خاطر ستم‌های وحشیانه و مقاومت‌های پراکنده، برطرف نمی‌شود. این وظیفه بر دوش زنان آگاهی‌است که بتوانند سیاست انقلابی را به حداکثر و با روش و متد درست در دسترس زنان برای هدایت عرصه عمل‌اشان با هدف رهایی از ستم جنسیتی قرار دهند. در همین دوره همه‌گیری ویروس کرونا که میلیون‌ها زن از خشونت وحشیانه مردان به‌ستوه آمده‌اند و به دنبال راه خلاصی از آن می‌گردند، می‌توان از این شرایط و بستر ایجاد شده با گسترش آگاهی و عمل انقلابی در رها شدن هرچه بیشتر انرژی و پتانسیل زنان در خدمت به خلاص شدن از چنگال ویروس کشنده مردسالاری سرمایه‌داری حاکم بر جهان، قدم‌های سنجیده در راستای افق رهایی زنان، برداشت. ■

در حال حاضر که همه‌گیری ویروس کرونا و خشونت علیه زنان بُعد جهانی به‌خود گرفته و بسیاری از مردم خصوصاً زنان را به‌فکر واداشته است، همه ایدئولوگ‌های امپریالیستی، همه نیروها و جریاناتی که در چارچوب همین سیستم «انتقاداتی» هم به قانون و فرهنگ و... دارند، تلاش می‌کنند یک‌بار دیگر ترمیم این سیستم را به‌عنوان راه حل پیش گذارند. اما ستم بر زن و جنگ و نفرت حساب شده علیه زنان که نقش اساسی در زیربنا و روبنا برای بقای این سیستم دارد، نمی‌تواند با تغییرات کوچک به نفع میلیاردها زنی که اسیر و برده هستند، عوض شود. به این واقعیت باید توجه کرد که سالیان سال در سطح جهانی و به‌طور مشخص در ایران، آمل و آرزویی که برای زنان از جانب بخشی از فعالین جنبش زنان و حتا در میان برخی از احزاب که خود را چپ هم می‌دانند، پیش گذاشته می‌شد، رسیدن به موقعیت زنان در غرب بود. برای این طرز تفکر برخی قوانینی که در کشورهای امپریالیستی به نفع زنان به‌کار می‌رود، افق و نقطه اوجی بود که اینان تلاش داشتند مبارزات زنان را به سمت آن منحرف سازند. ما به همراه بسیاری از فعالین مبارز و رادیکال جنبش زنان همواره بر این حقیقت پای فشردیم که اولاً تغییر برخی قوانین به نفع زنان به بورژوازی از طریق مبارزات رادیکال زنان از اوائل قرن گذشته خصوصاً در دهه ۶۰ و ۷۰ تحمیل شد. اما ستم جنسیتی حل نشد. افزایش بین ۳۰ تا ۳۵ درصد خشونت بر زنان در همین کشورهای «گل و بلبل» برای این طرز تفکر، در دوران همه‌گیری ویروس کرونا با همین قوانین پیشرفته رخ داده‌است. همان‌طور که در بالا توضیح داده‌شد، زنان در این کشورها هم، فرودست‌اند. یک‌بار دیگر باید تاکید شود که ستم بر زن پیوند ناگسستنی با نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان دارد. با این درک درست است که می‌توان انرژی و پتانسیل زنان را در جواب به ضرورت سرنگون کردن این نظام برای رها شدن از زنجیر ستم جنسیتی، سرریز کرد.

# کرونا در قاره آفریقا و سایه شوم آن بر زندگی زنان

## اخگر فرزانه

پاندمی کرونا که از دسامبر ۲۰۱۹ در شهر ووهان آغاز شد، در حال حاضر علاوه بر عوارض بیماری روی میلیون‌ها فرد مبتلا، جان بیش از ۶۵۰ هزار نفر را در جهان گرفته است. این در حالی است که هنوز در بسیاری از کشورها آمار رسمی روزانه مبتلا و کشته شده‌ها، (که چندین برابر کمتر از آمار واقعی است) سیر نزولی نیافته و در بسیاری از مناطقی هم که این آمار در آن کاهش یافته بود، با بازگشایی کسب و کارها و برداشتن مقررات محدودیت تردد، موج دوم بیماری آغاز شده است. این به این معناست که به این زودی‌ها نمی‌توان آمیدی به پایان یافتن این همه‌گیری و تاثیرات منفی آن روی سلامت و معیشت مردم به ویژه در کشورهای تحت سلطه، داشته باشیم.

مالی و سیاستمداران بزهکار داده تا همه جهان را به ورطه بی‌کاری حجیم، ورشکستگی و فقر وخیم بکشاند. این است چهره واقعی آنچه در شرف وقوع می‌باشد. فقر امری جهانی‌ست. در حالی که گرسنگی در کشورهای جهان سوم فراگیر می‌شود، کمی نزدیک‌تر به ما، به کشورهای ثروتمندتر جهان نیز سرایت کرده است. تا جایی که شاهدیم که میلیون‌ها آمریکائی ناامید در صفوف طویل برای دریافت صدقه انتظار می‌کشند.

... به یکباره (در طول ماه‌های گذشته)، بحران کووید-۱۹ بخش مهمی از مردم جهان را به سوی فقر سوق داد. حدس بزنید چه کسی به نجات آنان می‌آید؟ صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی... چنین راه حلی فرآیند مقروض سازی مجددی را راه اندازی می‌کند، و به فاجعه قرض، دامن می‌زند... برای کشورهایی که از پیش در تنگنا به سر می‌برند هدفی که تعیین شده این است که خودشان را با خواسته‌های بستانکاران تطبیق بدهند.»

شوسودوسکی در این رابطه به عواقب یکی از سیاست‌های بانک جهانی در نیجریه که با اتخاذ راهکار ریاضت اقتصادی صورت گرفت، اشاره می‌کند: «در نیجریه از سالهای ۱۹۸۰ مجموع ساختار بهداشت عمومی برچیده شد. بیمارستانهای عمومی به سوی ورشکستگی سوق داده شد.» پزشکان آنجا به شوسودوسکی گفته بودند: بیمارستانهای ما را به یمن صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی عملاً تخریب کردند.

کرونا و قرنطینه‌ها، شرایط اقتصادی را در سراسر جهان به مخاطره انداخته است. سرعت تولید دیوانه‌وار مافوق سود را هم در کشورهای امپریالیستی با موانعی روبرو ساخته و اقتصاد این کشورها را کوچک‌تر نموده است. البته همانطور که سرمایه همواره با سر ریز کردن بار بحران‌های اقتصادی خود بر گرده کارگران و زحمتکشان در جهان، خود را از خطر فروپاشی رهانیده است، این بار هم نهایتاً این تحتانی‌ترین اقشار جامعه و به ویژه کارگران و زحمت‌کشان کشورهای توسعه نیافته هستند که باید سنگینی این بار را بر دوش بکشند. در این میان کشورهای فقیر آسیب پذیرترند و در این کشورها هم زنان بیش از مردان عواقب منفی این بحران را متحمل می‌شوند.

طبیعتاً طوفان بحران‌های اقتصادی در جهان، نه تنها درخت تنومند سرمایه‌های امپریالیستی و انحصاری را کمتر دچار آسیب می‌سازد، بلکه به آنان این فرصت را می‌دهد که از آسیب دیده‌گی شدید اقتصادهای ضعیف‌تر بهره برداری کنند. اینان با ادعای اعطای بسته‌های حمایتی به کشورهای توسعه نیافته، آنان را به شدت مقروض و مطیع و تابع سیاست‌های مالی امپریالیستی می‌نمایند.

میشل شوسودوسکی، پروفیسور علم اقتصاد از کانادا، در مقاله‌ای که در آوریل ۲۰۲۰ منتشر کرد می‌نویسد:

"حقیقت ناگفته این است که کرونا ویروس جدید بهانه‌ای به دست قدرت‌های



مصیبت‌هایی که سیاست‌های بانک جهانی تحمیل می‌کند طبیعتاً به نیجریه خلاصه نمی‌شود و کل کشورهای قاره آفریقا را در کنار سایر کشورهای توسعه نیافته در جهان هدف قرار داده است. قاره آفریقا دومین قاره بزرگ دنیا است با ۶۱ کشور کوچک و بزرگ. به این ترتیب تعجبی ندارد که در این منطقه که مساحتی بالغ بر ۳۰ میلیون کیلومتر مربع دارد، با تنوع وسیع اقوام، مذاهب، فرهنگ، اقتصاد و سطح رفاه اجتماعی مواجه باشیم. آفریقا اما در مجموع و به عنوان یک قاره، علی‌رغم دارا بودن منابع طبیعی فراوان و معادن بسیار، به دلیل تاثیرات استعمار و غارت شدن از طرف امپریالیست‌ها، دولت‌های فاسد و استبداد، فقیرترین قاره مسکونی دنیا است و رقم متوسط امید زندگی در آن در پایین‌ترین سطح در کل دنیا قرار دارد. در بین کشورهای مختلف آن مصر و آفریقای جنوبی را میتوان به عنوان اقتصادهای برتر این قاره عنوان کرد.

اغلب زیر ساخت‌های کشورهای آفریقایی تحت تاثیر سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به شدت تخریب شده و تحرکات اقتصادی سرمایه‌های خارجی، تاثیرات ویرانگر بر زندگی ساکنین این قاره وارد کرده است. فقر و سوءتغذیه، سالانه تعداد بیشماری از کودکان و بزرگسالان را به کشتن می‌دهد و سطح رفاه اجتماعی، آموزش و بهداشت در این کشورها بسیار پایین است.

سرمایه‌های مختلف جهانی، بسیاری از زمین‌های حاصل‌خیز در سراسر آفریقا را به تصاحب خود در آورده‌اند. کشور اتیوپی ۳۰۶ میلیون هکتار زمین به شرکت‌های خارجی نظیر هند، عربستان سعودی، اروپا و اسرائیل فروخته و یا بر اساس قراردادهای طولانی مدت اجاره داده است. سالانه برای هر هکتار زمین ۸۰ سنت آمریکایی اجاره‌بها پرداخت می‌شود. براساس این قراردادها، یک و نیم میلیون نفر از توده‌های زحمت‌کش بومی مجبور به کوچ اجباری از زمین‌های خود گشته‌اند. ۶۷ درصد زمین‌های کشاورزی در لیبریا، ۱۵ درصد در سیرالئون، ۷ درصد در تانزانیا، ۱۰ درصد در اتیوپی و ۶ درصد در موزامبیک، تحت کنترل سرمایه‌گذاران خارجی است که در ازای هر هکتار آن بصورت سالانه ۵۰ سنت تا ۷ دلار اجاره‌بها پرداخت می‌کنند. این در حالی است که یک هکتار زمین در آمریکا ۳۲۰۰۰ دلار ارزش دارد، ولی همانطور که می‌بینید، بهای این مقدار زمین در کشورهای فقیر آفریقایی کمتر از قیمت یک فنجان قهوه است.

چرخش تولید کشاورزی به کشاورزی تجاری در ابعاد بزرگ، خود بخشی از مدل توسعه‌ی ناموزون بوده است. در این مدل توده‌های مردم از زمین‌های خود محروم گشته و اساساً به کناری رانده می‌شوند. فرقی نمی‌کند که این سرمایه‌گذاری‌ها از طرف یک قدرت امپریالیستی انجام شود یا هر دولت ارتجاعی دیگر، این سرمایه‌گذاری‌ها وابستگی بیشتر به بازار جهانی و تسلیم به سرمایه‌ی انحصاری و نهادهای بین‌المللی آن از قبیل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان ملل و بخشی از تشکلات (ان جی اوپی) را منجر می‌شود.

در این میان وجود جریان‌های ارتجاعی و مهاجم مثل بوکوحرام، الشباب، الشریعه... و همچنین جنگ‌های داخلی و نزاع‌های قومی و قبیله‌ای اوضاع ناامنی را برای ساکنین و به ویژه برای زنان در مناطق مختلف این قاره ایجاد کرده است.

یکی دیگر از معضلات زندگی در آفریقا، شیوع بیماری ایدز است. ۲۶ میلیون نفر از بیش از ۴۰ میلیون انسان حامل ویروس اچ‌آی‌وی، آفریقائی‌اند و تا به حال بیش از ۲۵ میلیون نفر در این قاره جان خود را به دلیل ابتلای به آن از دست داده‌اند. کشورهای سرمایه‌داری که انحصار تولید داروی ایدز را در دست دارند، آن را با قیمت بسیار بالا عرضه می‌کنند. عدم توانایی مالی برای تأمین هزینه‌های سنگین این داروها برای عده بسیار زیادی از مبتلایان، مانع از آغاز پروسه درمان می‌گردد و مطابق آمار اکثر کسانی که بر اثر کمبود پول از بیماری ایدز می‌میرند، در آفریقا و در جنوب صحرا زندگی می‌کنند. بیشتر آنان زنان هستند که پس از مرگ، کودکانشان بی‌سرپرست می‌مانند.

مجموعه این شرایط شانس برای یک زندگی آرام، تامین اولیه‌ترین نیازهای زندگی و امیدی برای روزهای بهتر برای اقشار وسیعی از مردم آفریقا باقی نمی‌گذارد. به همین دلیل است که سالیانه ده‌ها هزار آفریقایی برای مهاجرت و تقاضای پناهندگی از هر راه ممکن و پرخطر، اقدام به مهاجرت‌های غیر قانونی می‌کنند. متأسفانه بسیاری از این افراد مانند سایر هم‌سرنوشتان آواره شده از سایر کشورها، جان خود را در این راه از دست می‌دهند و آنهایی هم که زنده می‌مانند، آینده‌ای ناروشن را پیش‌رو دارند. هر ساله به طور متوسط ۷۸ هزار مهاجر غیرقانونی به هنگام تلاش برای سفر به کشورهای اروپایی دستگیر می‌شوند. تعداد مهاجرین آفریقایی کشته شده به هنگام مهاجرت به اروپا از طریق دریای مدیترانه از سال ۲۰۱۴ تاکنون ۱۷۰۰۰ تن برآورد شده است، این در حالی است که تعداد کسانی که به هنگام مهاجرت در داخل این قاره جان خود را از دست داده‌اند، بسیار بیشتر است.

سرمایه‌های مختلف جهانی، بسیاری از زمین‌های حاصل‌خیز در سراسر آفریقا را به تصاحب خود در آورده‌اند. کشور اتیوپی ۳۰۶ میلیون هکتار زمین به شرکت‌های خارجی نظیر هند، عربستان سعودی، اروپا و اسرائیل فروخته و یا بر اساس قراردادهای طولانی مدت اجاره داده است. سالانه برای هر هکتار زمین ۸۰ سنت آمریکایی اجاره‌بها پرداخت می‌شود. براساس این قراردادها، یک و نیم میلیون نفر از توده‌های زحمت‌کش بومی مجبور به کوچ اجباری از زمین‌های خود گشته‌اند. ۶۷ درصد زمین‌های کشاورزی در لیبریا، ۱۵ درصد در سیرالئون، ۷ درصد در تانزانیا، ۱۰ درصد در اتیوپی و ۶ درصد در موزامبیک، تحت کنترل سرمایه‌گذاران خارجی است که در ازای هر هکتار آن بصورت سالانه ۵۰ سنت تا ۷ دلار اجاره‌بها پرداخت می‌کنند. این در حالی است که یک هکتار زمین در آمریکا ۳۲۰۰۰ دلار ارزش دارد، ولی همانطور که می‌بینید، بهای این مقدار زمین در کشورهای فقیر آفریقایی کمتر از قیمت یک فنجان قهوه است.

چرخش تولید کشاورزی به کشاورزی تجاری در ابعاد بزرگ، خود بخشی از مدل توسعه‌ی ناموزون بوده است. در این مدل توده‌های مردم از زمین‌های خود محروم گشته و اساساً به کناری رانده می‌شوند. فرقی نمی‌کند که این سرمایه‌گذاری‌ها از طرف یک قدرت امپریالیستی انجام شود یا هر دولت ارتجاعی دیگر، این سرمایه‌گذاری‌ها وابستگی بیشتر به بازار جهانی و تسلیم به سرمایه‌ی انحصاری و نهادهای بین‌المللی آن از قبیل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بخش‌های فاسد و استبداد، فقیرترین قاره مسکونی دنیا است و رقم متوسط امید زندگی در آن در پایین‌ترین سطح در کل دنیا قرار دارد. در بین کشورهای مختلف آن مصر و آفریقای جنوبی را میتوان به عنوان اقتصادهای برتر این قاره عنوان کرد.

چرخش تولید کشاورزی به کشاورزی تجاری در ابعاد بزرگ، خود بخشی از مدل



## کرونا در آفریقا



آمار مبتلایان به کرونا و مرگ و میر ناشی از آن در قاره آفریقا به نسبت سایر نقاط جهان پایین تر است. که البته بنابر نظر برخی از کارشناسان کمبود امکانات و

ضعف سامانه‌های تشخیص پزشکی در آفریقا، علت پایین بودن آمار رسمی ابتلا به کرونا در این قاره است. آمار تلفات و مبتلایان به کرونا در کشورهای مصر، الجزایر و آفریقای جنوبی که شرایط اقتصادی بهتری از سایر نقاط آفریقا دارند، نسبت به سایر نقاط بالاتر است. این خود می‌تواند تاییدی بر این مدعا باشد که در کشورهای فقیرتر، به دلیل کمبود امکانات تشخیصی، اصولاً موارد ابتلا و یا دلیل مرگ در اثر کرونا، اغلب شناخته و ثبت نمی‌شود.

### پیامدهای بحران کرونا برای زنان در آفریقا

نابرابری جنسیتی، سرکوب و خشونت نسبت به زنان در همه کشورهای آفریقایی با مختصر تفاوت‌هایی در اشکال و حدت آن، بیداد می‌کند. سلامت زنان در آفریقا بیش از پیش در معرض خطر است. کرونا فقر موجود را تشدید می‌کند. زیرساخت‌های ضعیف مانند شرایط فاجعه بار جاده (که مراجعه به پزشک را تلاشی دشوار و طولانی می‌کند) و غیرقانونی بودن سقط جنین وضعیت را دشوارتر می‌سازد.

بحران کرونا به ویژه زنان را به شدت تحت تاثیر قرار داده است. شمار حاملگی‌های ناخواسته، بیماری‌های درمان نشده، و موارد خشونت علیه زنان بطور قابل توجهی در سراسر جهان به خصوص در آفریقا افزایش یافته است. زنان بیش از سایرین در معرض ابتلا به بیماری کرونا هستند زیرا آنها عمدتاً در بیمارستان‌ها، خانه‌های سالمندان و سوپر مارکت‌ها مشغول به کارند و بیشتر از کودکانی که مهد کودک و مدارس آنها بسته است مراقبت می‌کنند. علاوه بر این، محدودیت‌های درمانی که با شیوع کرونا اعمال شده هم بیشتر زنان را تحت تاثیر قرار داده است. کلینیک‌ها و مراکز پزشکی زنان و زایمان در دسترس نیستند. در نتیجه، معاینات پزشکی پیشگیرانه و درمان‌های لازم پزشکی امکان‌پذیر نیست، امکانات پیشگیری از بارداری در دسترس نبوده و بارداری‌های ناخواسته افزایش می‌یابد.

ناقص‌سازی جنسی زنان در غرب آفریقا از مشکلات بزرگ این منطقه است. این خشونت وحشیانه نسبت به زنان سال‌هاست که زخم خود را بر تن و روان زنان شهری و روستایی غرب آفریقا بر جای گذاشته است. مبارزات زنان این منطقه با اشکال عریان زن‌ستیزی هم با شیوع کرونا با عقب‌گردی جدی مواجه شدند.

نگاه کوتاهی به شرایط زنان در برخی از کشورهای آفریقایی، ما را تا حدودی با وخامت اوضاع به خصوص بعد از شیوع کرونا آشنا می‌سازد. خشونت افسار گسیخته نسبت به زنان و فقر شدید آنان، آن‌چنان وسیع و غیرقابل انکار است که انعکاس آن را حتی از لابه لای گزارشات تعدیل شده و نیم بند جریانات لیبرال و ان‌جی اوهای وابسته به دولت، می‌توان تشخیص داد. از آنجا که منابع تحقیقی در رابطه با اوضاع زنان در آفریقا بسیار محدود است،

عامل دیگری که باعث شده آفریقا هنوز به اندازه دیگر قاره‌ها، درگیر کرونا نشود این است که این ویروس ابتدا سراغ سایر مناطق جهان رفته و آفریقا فرصت داشته خود را آماده مقابله با آن بکند. در عین حال مسئولین بخش سلامت و بهداشت در آفریقا مدعی هستند که تجربیات گذشته این قاره در مبارزه با ویروس ابولا، و بیماری‌های ایدز و سل، باعث واکنش‌های سریع در اعمال محدودیت‌های تردد و فاصله‌گذاری‌های اجتماعی از طرف حکومت‌ها و رعایت‌های لازم از طرف مردم شده و این امر مانع از گسترش وسیع کرونا بوده است.

از عوامل دیگری که می‌تواند در پایین بودن آمار مرگ و میر به نسبت جمعیت در آفریقا موثر باشد، این است که میانگین طول عمر در آفریقا بسیار پایین بوده و این قاره جوانترین جمعیت جهان را دارد. دانشمندان هشدار می‌دهند اگر اقدامات پیشگیرانه ناموفق باشند، در سال اول همه‌گیری کرونا در قاره آفریقا، حدود ۲۵۰ میلیون نفر به ویروس آن آلوده شده و تقریباً ۱۵۰ هزار نفر جان می‌بازند، که البته باز هم بیماری وخیم یا مرگ، کمتر از آمریکا و اروپا خواهد بود چرا که جمعیت این قاره جوان‌تر است.

سازمان بهداشت جهانی به رغم موفقیت اولیه کشورهای آفریقایی در مهار کرونا از این احتمال سخن گفته که آفریقا ممکن است شدیدتر از سایر ملل جهان گرفتار این بیماری شود. با توجه به روند رو به افزایش شمار مبتلایان و قربانیان کرونا در آفریقا، از یک سو و کمبود زیرساخت‌های بهداشتی در اغلب نقاط آفریقا، باید این هشدار سازمان بهداشت جهانی را جدی گرفت. ۵۶ درصد از ساکنان کلان‌شهرها در کشورهای آفریقایی در پرجمعیت‌ترین و فقیرترین مناطق این شهرها به سر می‌برند. فقط ۳۴ درصد از ساکنان این شهرها از امکانات شست و شوی دست با آب و صابون برخوردار هستند. این شرایط در مناطق دور افتاده و روستاهای کوچک که با معضل شدید بی‌آبی مواجه هستند، به مراتب شدیدتر است. می‌بینیم که شستن مکرر دست‌ها با آب و صابون، که به عنوان یکی از ساده‌ترین راه‌ها برای پیشگیری از ابتلا به کرونا، توصیه می‌شود، هم در بسیاری از نقاط آفریقا غیر ممکن است.

ناگزیر هستیم، بررسی خود را بخشا از خلال همین گزارشات پیش ببریم.

## سومالی

در سومالی که بالاترین نرخ مثله‌سازی اندام جنسی زنان را در سراسر جهان دارد، ۹۸ درصد از زنان با این تجربه تلخ مواجه شده‌اند. فعالین جنبش زنان در این کشور بعد از چند دهه تلاش موفق شده بودند که ناقص‌سازی اندام جنسی زنان را غیر قانونی و به درجاتی محدود سازند؛ اما همزمان با همه‌گیری ویروس کرونا، بار دیگر، این عمل شدت گرفت. مدارس در سومالی یکی از نهادهایی بود که هرگونه خطر احتمال ناقص‌سازی جنسی دختر را به مسئولین اطلاع می‌داد و به این ترتیب به ممانعت از این عمل خدمت می‌کرد. با تعطیل شدن مدارس، والدین بدون واژه از دروسهای حقوقی، دختر بچه‌ها را مثله می‌کنند.

زنان بریده شده و تنها سوراخ کوچکی برای دفع ادرار و خون به وقت عادت ماهانه باز می‌ماند.

## اوگاندا

در کشورهای حوزه شرق آفریقا، زنان همیشه برای یافتن یک پزشک که بتواند آنها را معاینه یا زایمان کند، باید مسافت‌های طولانی را طی می‌کردند. در دوران شیوع کرونا، با توجه به ممنوعیت‌های تردد، این مشکلات تشدید شده‌اند. در همین رابطه اولیوه لومونیا، مدیر دهکده‌های کودکان در اوگاندا در گزارش خود در رابطه با مشکلات زنان در دوران شیوع کرونا، اعلام کرد: «زنان در مناطق دور افتاده دسترسی به داروهای ضد بارداری ندارند. در شرایط تعطیلی کسب و کارها، زنان به هیچ‌وجه درآمد نداشته و پولی برای تهیه دارو و امکانات پیشگیری از بارداری ندارند.» بنابراین انتظار می‌رود که سقط جنین‌های غیر بهداشتی و خطرناک‌تری انجام شود. در این شرایط است که تعداد

محدودیت‌های رفت‌وآمد در سومالی، به کنشگران این امکان را نمی‌دهد که راحت به مناطق مختلف کشور و به‌ویژه مناطق روستایی و شهرهای کوچک‌تر بروند و با حضور در منطقه، این موارد را شناسایی و برای ممانعت از آن اقدام کنند. از آن سو زنانی که کارشان مثله‌سازی دختر بچه‌ها است، اغلب خودشان اهل همان شهر و روستا هستند و برخلاف آن‌ها منطقه را خیلی بهتر می‌شناسند و به سادگی می‌توانند رفت و آمد کنند. بنابه گزارش «صندوق جمعیت سازمان ملل متحد» در سال جاری میلادی تاکنون، اندام جنسی دست‌کم ۲۹۰ هزار دختر بچه در سومالی، مثله شده است که البته رقم واقعی احتمالاً بسیار بیشتر است. بنابه گزارش‌ها بیشتر موارد مثله‌ی زنان در سومالی از نوع سوم و موسوم به «ختنه‌ی فرعون» است. در این شیوه، تمام قسمت‌های بیرونی اندام جنسی

بیشتری از مادران جان خود را از دست می‌دهند و بسیاری از کودکان یتیم می‌شوند.

## سیرالئون:

در زمان شیوع ابولا، یکی از کشورهای که بیشتر از همه تحت تأثیر قرار گرفت سیرالئون بود. آمارها نشان می‌دهند که در این کشور از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶ در حین شیوع بیماری ابولا، تعداد بیشتری از زنان در اثر عارضه‌های ناشی از زایمان به دلیل بیماری عفونی جان خود را از دست دادند. اما این مرگ و میرها نسبت به مشکلات فوری ناشی از بیماری ابولا، توجه کمتری را به خود جلب میکنند. در واقع این مرگ و میرها به صورت مجاز اتفاق می‌افتد.

بحران کرونا به معنای این است که زنان به پزشک کمتر یا اصلاً مراجعه نمی‌کنند در عوض، آنها از درمان‌های سنتی در خانه استفاده می‌کنند. آنها فقط در مواقع اضطراری به بیمارستان می‌روند که اغلب خیلی دیر است. مدیر «دهکده کودکان اس‌اس» در سیرالئون در گزارشی اعلام کرد: «در زمان قرنطینه و محدودیت



تردد، زنان و دختران بیشتر در معرض افزایش خشونت خانگی و جنسی قرار دارند. ما همچنین شاهد افزایش تجاوز جنسی هستیم که منجر به حاملگی‌های ناخواسته یا عفونت‌های مقاربتی بخصوص در دختران جوان می‌شود. پیش بینی می‌شود عفونت‌هایی مانند HIV افزایش یابد.

## گامبیا

در گامبیا که یکی از کوچکترین و فقیرترین کشورهای آفریقایی است و ۹۰٪ از آنان مسلمان سنی مذهب هستند، ۷۵٪ از زنان آن زخم درمان ناشدنی ناقص سازی جنسی را بر بدن خود دارند و در اینجا هم در دوران شیوع کرونا زنان و دختران بیشتری در معرض خطر مثله شدن اندام جنسی اشان، تجاوز و خشونت های خانگی قرار گرفته اند.

در این کشور همچنین مقامات از افزایش شدید زاد و ولد در دوره شیوع کرونا و در نتیجه افزایش شدید فقر خانواده ابراز نگرانی می‌کنند. مدیر ملی «دهکده کودکان اس‌اس» در گامبیا می‌گوید: «اگر فرزندان بیشتری به

دنیا بیایند، افراد بیشتری باید تغذیه شوند. این برای خانواده‌ها در دوران شیوع کرونا، بسیار استرس‌زا است.» وضعیت سلامتی کودکان به شدت بدتر خواهد شد. کودکان بسیاری دیگر قادر نخواهند بود به مدرسه بروند و برای کسب درآمد به خارج از کشور فرستاده می‌شوند.

## غنا

غنا در سواحل شرقی اقیانوس اطلس، به داشتن منابع غنی طلا و الماس به عنوان «مرورید غرب آفریقا» معروف است، اما یکی از فقیرترین کشورهای جهان به شمار می‌آید.

زنان زحمتکش غنا از پرکارترین افراد جامعه هستند. در تمام کوچه‌های این کشور چند زن دستفروش که کالاهای خود را بر سر حمل کرده یا بر زمین چیده‌اند، دیده می‌شدند که با شیوع کرونا بیکار شده و با شدتی بیش از گذشته با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند. در کشور غنا بسیاری از کودکان در اثر فوت والدین مبتلا به کرونا بی سرپرست شده‌اند. رشد فقر و بیکاری بدان معنی است که تعداد بیشتری از کودکان در خیابان‌ها زندگی

می‌کنند زیرا والدین آنها دیگر نمی‌توانند از آنها مراقبت کنند. گزارش‌هایی از وضعیت غنا، حاکی از افزایش سوءاستفاده و سوءرفتار علیه کودکان و نوجوانان منتشر شده که همچنین نشان از آن دارند که در این دوران آمار کودکان ترد شده از خانواده به دلیل فقر افزایش چشم‌گیری داشته است.

## زیمبابوه

در زیمبابوه، یکی از کشورهای آفریقایی جنوبی، پانصد هزار نفر در معرض مرگ در اثر گرسنگی شدید قرار دارند و در حالی که اکثر مردم این کشور با گرسنگی می‌جنگند، شیوع کرونا باعث نامیدی گسترده تر و عمیق تری شده است. رئیس جمهور زیمبابوه دستور توقف کامل فعالیت‌ها را از پایان ماه مارس برای مدتی نامعلوم صادر کرد.

یکی از اساتید آفریقایی تبار دانشگاه نیویورک در مورد کشورش زیمبابوه می‌گوید: «در اینجا وضعیت اقتصادی بسیاری از زنان به دلیل همه‌گیر شدن کرونا به طرز چشم‌گیری بدتر شده است.» حتی قبل از بحران، این کشور در جنوب آفریقا با مشکلات عمده اقتصادی درگیر بود. این همه‌گیری به‌ویژه مشکلات اقتصادی زنان را بیش از پیش آشکار کرد: «ما به وضوح شاهد زنانه‌تر شدن فقر هستیم. در این لحظه هزاران زن زیمبابوه در خانه‌های خود نشسته و گرسنگی می‌کشند.»

در زیمبابوه برای کنترل شیوع کرونا، بازارهای غیررسمی نیز عمدتاً بسته هستند و بسیاری از زنان در نگرانی و وحشت به سر می‌برند. همچون بسیاری از کشورهای آفریقا، زنان در زیمبابوه هم به‌طور نامتناسب تحت تأثیر فقر قرار دارند. شرایط عده زیادی در این کشور تحت تأثیر بحران کرونا از یک «فقر حاد» به‌حالت «فقر مطلق» تغییر یافته است.

## سودان

در سال ۲۰۱۷ "انستیتوی جهانی زنان در دانشگاه جورج واشینگتن" همراه با «کمیته بین‌المللی نجات» گزارشی تکان دهنده در باره «میزان، کثرت و بی‌رحمانه بودن» خشونت‌های جنسی در مناطق پر کشمکش در سودان جنوبی منتشر کرد. بنابراین گزارش در سودان جنوبی تجاوز جنسی به عنوان وسیله‌ای برای تحقق خواست‌های سیاسی، هم از طرف نیروهای دولتی و هم از طرف شورشیان این کشور، مورد استفاده قرار گرفته است.

این سازمان در گزارش خود به ازدواج کودکان، دختران نوجوان باردار و مرگ و میر مادران اشاره کرده بود. یکی از مشکلات بزرگ برای دختران در این کشورها ازدواج در سنین کودکی است که یکی از پیامدهای آن قطع ادامه تعلیم و آموزش آنان است. افزون بر این، آنان بیشتر و به‌شدت با تهدیدهای خشونت خانوادگی، سوءاستفاده و تجاوز جنسی مواجه می‌شوند. اینها مواردی هستند که در ماه‌های اخیر و با شیوع کرونا، به شکل چشم‌گیری افزایش داشته است.

بر اساس گزارش سازمان ملل متحد، ۸۸ درصد زنان ۱۴ تا ۴۹ ساله سودانی «ختنه» شده‌اند. از ماه آوریل ۲۰۲۰ در سودان ناقص‌سازی جنسی زنان (ختنه)، قانوناً جرم شناخته شده و برای آن نزدیک به ۳ سال مجازات زندان و جریمه نقدی تعیین کردند؛ ولی تجربه نشان داده است که در عمل این گونه قوانین، در کشورهای آفریقایی قدرت اجرایی چندانی نداشته و اغلب فقط روی کاغذ قابل ملاحظه هستند.

## گینه بیسائو

رئیس جمهور گینه بیسائو، اومارو سیسوکو امبالو شرایط اضطراری را تا ۲۵ جون تمدید کرد. این امر که از طرفی برای پیشگیری از گسترش بیماری ضروری است، بسیاری و به خصوص زنان را با چالش‌های بسیار مالی و اجتماعی، بیش از پیش درگیر می‌کند.

شیوع کرونا در گینه بیسائو در غرب آفریقا که سالهاست با یک بحران شدید اقتصادی و سیاسی درگیر است، شرایط غیر قابل تحملی را برای زنان بوجود آورده است. آداما دیالو مدیر انجمن زنان "آما" در گینه بیسائو در همبستگی با زنان شاغل، می‌گوید: «ما خانم‌ها به ویژه از عواقب بیماری همه‌گیر رنج می‌بریم.» او می‌گوید: «بخش بزرگی از مسئولیت‌های مختلف منجمه مسئولیت‌های اقتصادی بر دوش ماست. بسیاری از ما مشاغل کوچک داریم و نان آور کل خانواده‌ها هستیم. بسیاری از ما صبح‌ها ساعت شش از خواب بلند می‌شویم و عصرها بدون یک سنت پول به خانه برمی‌گردیم زیرا عملاً زندگی اقتصادی متوقف شده است.»

## تشدید زن ستیزی و نابرابری‌های اجتماعی

شیوع کرونا پدیده‌ای است که مانند هر بحران دیگری در سطح جهان، سطح خشونت نسبت به زنان را به وضوح بالا برده است. همزمان، به دلیل تغییر شرایط سابق زندگی، فاصله گذاری‌های اجتماعی، فشارهای اقتصادی و خلاصه، درگیر شدن زنان و کنشگران اجتماعی با مصائب شیوع بیماری، تداوم مبارزات زنان با سرکوب و نابرابری‌های اجتماعی راه، با مشکلات و چالش‌های تازه‌ای روبرو ساخته است. این پدیده در سطح مبارزات زنان در آفریقا نیز کاملاً مشهود است.

در کل آفریقا، تعطیل شدن کارها خطرات ویژه‌ای را برای زنان به همراه دارد. ممنوعیت خروج از خانه باعث افزایش چشمگیر موارد خشونت خانگی می‌شود، به همین دلیل است که در طول بحران کرونا، شاهد افزایش خشونت جنسی بر زنان هستیم. این امر نه تنها زنان بالغ بلکه دختران نوجوان را نیز به خطر انداخته است. اینکه زنان و دختر بچه‌ها اجازه خروج از خانه را ندارند، زمینه مناسبی را برای متجاوزین مهیا می‌سازد.

در زمان شیوع کرونا در آفریقا، نابرابری‌های اجتماعی بین زن و مرد مشخصاً برجسته تر شده است. بسیاری از زنان به این شرایط تن نداده و در کنار یکدیگر ایستاده‌اند.

این واقعیت که تمام جوامع به دلیل همه‌گیر شدن کرونا به ورطه نابودی کشیده نشده‌اند، به لطف تلاش‌های زنان است. آنها از بستگان بیمارشان داوطلبانه و غالباً بدون حقوق مراقبت می‌کنند؛ همچنین از فرزندان و سالمندان. مارتا موتیسی، جامعه‌شناس زیمبابوه معتقد است که در جوامع آفریقایی این یک تفکر غالب است: «زنان همیشه در نقش مراقبان بوده‌اند. این یک امر بدیهی است که از بستگان بیمارشان مراقبت کنند یا مسئولیت تدریس به کودکان‌شان را مثلاً در زمان شیوع کرونا به عهده بگیرند.» کرونا به درجات بالایی این را به زنان تحمیل کرده است و در عین حال تلاش‌های زنان برای حقوق برابر را تحدید می‌کند.

به مبارزه زنان برای برابری در کشورهای مختلف آفریقایی در زمان همه‌گیری کرونا، ضرباتی وارد شده است و برای مثال تلاش‌های سال‌های اخیر زنان در گینه بیسائو برای حضور فعال‌تر در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، از زمان همه‌گیری دچار وقفه شده است. بسیاری از جمعیت‌های مذهبی در گینه بیسائو، به ویژه مسلمانان، تحت سلطه مردانی هستند که دیدگاه‌های بسیار عقب مانده‌ای نسبت به نقش زنان در سیاست، زندگی حرفه‌ای و دنیای کار دارند. عباراتی مانند: «زنان باید در خانه بمانند، خود را بپوشانند و از حضور در اماکن عمومی پرهیز کنند»، همواره شنیده می‌شود. به نظر می‌رسد که این دیدگاه‌های ارتجاعی در حال افزایش است، به خصوص در زمان کرونا.

زنان اما در شرایط کنونی خود را بار دیگر برای مبارزه علیه خشونت و فرودستی زنان آماده می‌سازند. در مقایسه با گذشته، حالا شاهد بیشتر شدن حمایت‌های امیدوارکننده از جانب زنان نسبت به یکدیگر هستیم. می‌بینیم که اکنون زنان هنگام خشونت علیه زنان یا دختر بچه‌ها صدای خود را بلند می‌کنند.

## سخن پایانی

عامل شیوع بیماری‌هایی مثل ابولا، سارس، ایدز و کرونا، ویروس‌ها هستند. این اولین نتیجه‌ای است که تحقیقات علمی ما را به آن می‌رساند. ویروس‌ها ظاهراً عمل کرد طبقاتی ندارند و انسان‌ها و حیوانات را بر اساس تمایزات بیولوژیکی‌اشان مورد حمله قرار می‌دهند. اما آن چه زمینه مساعد برای در معرض حمله ویروس قرار گرفتن را برای انسان‌ها مهیا می‌کند، قطعاً به جایگاه طبقاتی آن‌ها ربط مستقیم دارد. عواملی مثل تغذیه مناسب، محیط بهداشتی برای زندگی و دسترسی به امکانات سالم سازی محیط، پیشگیری و درمان به موقع در رابطه با بیماری‌های زمینه‌ای، امکانات مالی برای درمان و تهیه دارو، قرنطینه و حفظ فاصله‌های اجتماعی، دوری از محیط‌هایی که احتمال ابتلا در آن وجود دارد، ورزش، خواب کافی، آرامش فکری و ...، امکاناتی هستند که فرد را به درجات بالایی در مقابل ابتلا به بیماری و هم چنین درمان سریع در صورت ابتلا، بیمه می‌کنند و نبود آنها یعنی اجبار بین انتخاب میان مرگ در اثر گرسنگی یا مرگ در اثر ابتلا به بیماری، حکم مرگ آن‌ها را صادر می‌کند.

بله اگر هدف ما برای بررسی هر فاجعه اجتماعی مثل شیوع گسترده و همه گانی یک بیماری، این باشد که بتوانیم با آن مقابله کرده و بر آن فائق آییم، نمی‌توانیم و نباید تنها به یک وجه آن بپردازیم. به نگاهی عمیق‌تر و همه جانبه‌تر نیاز داریم. تحقیقات در رابطه با فجایع اجتماعی، را نمی‌توان و نباید به تحقیقات علوم طبیعی محدود کرد. با بررسی جامعه شناسانه و با بررسی سیاست‌های اقتصادی باید در پی یافتن عوامل ریشه‌ای شیوع گسترده بیماری و یا معضل اجتماعی بوده و با قاطعیت با آن مقابله کنیم. کافی نیست که ساختار مولکولی ویروس را بشناسیم، باید هم چنین بدانیم که زن دستفروشی که به او توصیه می‌کنیم در خانه بماند، چگونه باید شکم خود و فرزندانش را سیر کند.

اما آیا اصولاً هدف حاکمان امپریالیست و مرتجع جهان، مقابله قاطع با این گونه معضلات و حفظ جان انسان‌هاست؟ برای آنان حفظ جان انسان‌ها تا وقتی در خدمت به انباشت بیشتر سرمایه و در راستای سیاست‌های بنگاه‌های مالی جهانی باشد، اهمیت دارد و نه بیشتر. به همین دلیل است که میلیون‌ها انسان در هر سال به دلیل گرانی داروهای که تولیدشان در انحصار بنگاه‌های عظیم امپریالیستی است، جان خود را از دست می‌دهند.

راه نجات زحمت‌کشان جامعه نه تنها از شر ویروس‌ها، بیماری‌ها و بلایای طبیعی، بلکه و مهم‌تر از آن از شر استثمار و سرکوب، تنها به دست گرفتن سرنوشت شان به دست خودشان است. دیگر بس است! غارت جهان، نابودی منابع انسانی و طبیعی، غارت نیروی کار زحمت‌کشان، دیگر بس است! دیگر برای نفس کشیدن، برای زنده ماندن، برای غذا خوردن منتظر تصمیم و الطاف حاکمان مرتجع جهان نمی‌شویم. دیگر منتظر الطاف حاکمان مردسالار جهان برای رسیدن به برابری جنسیتی، قومی، نژادی و ... نمی‌شویم. برای زندگی در جهانی که بر محور رهایی و برابری انسان‌ها حرکت کند، برای زندگی در جهانی که در آن به زن نه به عنوان یک سوژه جنسی بلکه به عنوان یک انسان نگریده می‌شود، نظم موجود را زیر و رو خواهیم ساخت. ■

منابع:

<https://haftehmagazin.files.wordpress.com/2020/04/dar-astaneh-nazm-.pdf>

<https://www.dw.com/de/bleiben-afrikas-frauen-auf-der-strecke/a-53790345>

<https://p.dw.com/p/3bRP7>

<https://www.tagesspiegel.de/advertorials/ots/sos-kinderdoerfer-weltweit-frauen-in-der-coronakrise-mehr-misshandlungen-ungewollte-schwangerschaften-und-gefaehrliche-abtreibungen-vor-allem-in-afrika/25875814.html>

<https://www.trt.net.tr/persian/jhn/2020/04/09/nym-mylywn-nfr-z-mrdm-zymbbwh-dr-m-rd-mrg-dr-thr-grsngy-qrr-drnd-1394688>

<https://revcom.us/a/v22/1060-69/1065/aids.htm> Imperialism and AIDS in Africa

مقاله:

«هجوم جهانی برای غصب زمین و مسئله کمبود غذا»

سرویس خبری جهانی برای فتح - ۲۵ فوریه ۲۰۱۳



## به یاد رفیق آذر در خشان

رویای آذر نابودی جهان کهنه و پوسیده سرمایه‌داری بود. آذر خشم و نفرتی عمیق نسبت به سیستم سرمایه‌داری هم از نوع رژیم زن ستیز و پدرسالار جمهوری اسلامی و هم از نوع امپریالیست‌های مردسالار داشت.

آذر بارها و بارها بر این حقیقت انکار ناشدنی انگشت می‌گذاشت که ستم و خشونت افسار گسیخته بر هر زنی و در هر نقطه‌ای از دنیا کافی است تا حکم پوسیده بودن این سیستم حاکم بر جهان را صادر کرد و برای سرنگونی انقلابی آن مبارزه بی‌امانی را پیش برد.

### آذر با قلم و عمل مبارزتی‌اش از سن جوانی در این راه تلاش‌های بوقفه کرد.

آذر اعتماد شگفت‌انگیزی به نیروی رهائی بخش زنان داشت و معتقد بود ستم از زنان انبار باروتی ساخته که اگر منفجر شود می‌تواند همه نظام‌های طبقاتی را از روی زمین جاروب کند. او می‌گفت که باید ذهن‌ها را آزاد کرد تا مشتهای زنان به کار بیفتند. آذر معتقد بود که برای مبارزه هدفمند در راه رهائی زنان، پیشبرد مبارزه انقلابی، هم علم می‌خواهد، هم مهارت و ایستادگی، هم از خودگذشتگی و نهراسیدن از مرگ.

در مقابل دشمن و مشاطه‌گران، شراره‌های خشم را در چشمان آذر و تیغ بران زبان‌اش را می‌دیدیم و در مقابل دوستان شگفتن غنچه شادی و مهر در صورت فروتن‌اش را. قلم‌ها در دست‌ان‌اش می‌بالیدند تا پیام آزادی و آزادگی را بر پیکره تاریخ بنویسند! و زیباترین افق رهائی را ترسیم کنند.

آذر یک زن کمونیست انقلابی انترناسیونالیست بود و از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا همراه یارانش در کنفرانس‌ها، تظاهرات‌های ضد جنگ‌های ارتجاعی، تجاوز نظامی و اشغال‌گری‌های امپریالیست‌ها، حضور یابد. در دفاع از منافع مردم ستمدیده در ایران و جهان، آذر همواره در صف اول مبارزه قرار داشت.

آذر رواج دیدگاه‌های نادرست در درون جنبش چپ، نسبت به ستم جنسیتی را، معضل مهمی می‌دانست و با جدیت تمام برای رفع آن مبارزه می‌کرد، چرا که معتقد بود بدون رفع دیدگاه ناصحیح جنبش چپ نسبت به ستم جنسیتی نمی‌توان با دشمنانی که برای پیشبرد اهداف ستمگرانه و استثمار گرایانه‌اشان با سر نیزه و با صد تدبیر و هزار حيله به میدان می‌آیند، به مصاف پرداخت.

آذر به ما آموخت که همواره و همواره خود را نیازمند کسب آگاهی انقلابی بیشتر و بیشتر ببینیم، بدانیم که بدون زحمت و پیگیری، بدون استواری بر اصول، بدون گذشتن از منافع فردی، بدون اتکا بر منافع اکثریت زنان و توده‌های ستمدیده در ایران و سراسر جهان، بدون ایجاد بزرگترین اتحادهای اصولی علیه دشمنان رنگارنگ، نمی‌توانیم راه پر پیچ مبارزه طبقاتی که او برایش می‌جنگید را سر بلند طی کنیم.

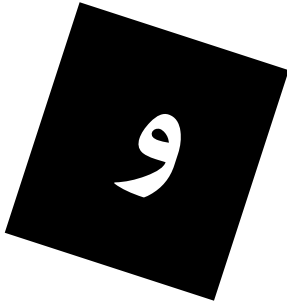
آذر باورهای انقلابی‌اش را صادقانه و بی‌ریا زندگی می‌کرد و در مبارزه برای تغییر جامعه به کار می‌بست و از این راه توشه‌ی گران‌بهای برای ادامه‌ی راه امان به یادگار گذاشت.

جسم آذر در میان ما نیست ولی نگاه ژرف و پر از امید او از برابر چشمان امان محو نخواهد شد و پیوند عمیقی که با ذهن امان و احساسات امان برقرار کرد همواره با ما خواهد ماند.

آذر! سال‌های سختی را بدون حضور تو طی کردیم، اما با اتکا به نگرش و عمل انقلابی‌امان تلاش کردیم راهی را که با هم آغاز کردیم را ادامه دهیم و مصمم هستیم همراه با گردانی از انقلابیون در ایران و سراسر جهان تا رسیدن به جامعه‌ای بدون ستم جنسیتی، بدون هر گونه ستم و استثمار مبارزات انقلابی‌امان را پی گیریم و این گونه یادت و راهت را گرمی بداریم. ■

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

# زنان



# هنر

## آیدا پایدار

قصه داشتیم بنا بر علاقه‌ام به هنر، برای این شماره از نشریه‌ی زنان هشت مارس یادداشتی با عناوینی چون «زنان و هنر» یا «زنان هنرمند» و... بنویسم. به همین منظور شروع به بازخوانی و جست و جوی متون مربوطه و همچنین بررسی برخی آثار هنری برجای مانده و موجود از گذشته و در حال کردم که توسط زنان هنرمند ایجاد شده‌اند. چیزی نگذشت که موانع یک‌به‌یک قد علم کرد و محدودیت‌ها یکی پس از دیگری نمایان شدند. موضوع به گونه‌ای که در ابتدا به نظر می‌رسید، آن قدر واضح و ساده نبود و هرچه پیش‌تر رفتم با چالش‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری مواجه شدم. قصد اولیه‌ام به منظور نوشتن یک مطلب جای خود را به نوشتن مطالبی داد که احتمالا در شماره‌های بعدی ادامه خواهند یافت تا طبق روال معمول به برشمردن چند نام و سبک و دسته بندی اکتفاء نشود و در این روند، هم‌زمان به محدودیت‌ها و خصوصیات ویژه‌ی این کار نیز بپردازم که بی ارتباط نیست با موضوع اصلی نوشتار.

محدودیت بزرگی که خود، ضرورت اصلی نوشتن این دست متون نیز می‌باشد را شاید بتوان با این سوال چند پهلو آغاز کرد:

### چرا؟؟؟

#### آیا مساله تنها به این خاطر است که اندام جنسی زن شکل درونی، و اندام جنسی مرد شکل بیرونی دارد؟

«در یونان باستان، باور به پست‌تر بودن زنان به فهمی از زیست‌شناسی مربوط می‌شد که جسم زنان را مشابه پست‌تر از جسم مردان ترسیم می‌کرد. به باور یونانیان، مردان از امتیاز گشمن شدن اضافی برخوردار بودند که نه تنها اندام‌های تناسلی‌شان را به بیرون از بدن‌شان رانده بود بلکه استعداد‌های عقلی‌شان را نیز شکوفا کرده بود... در زنان اخلاط سرد و بی‌تحرك که اندام‌های تناسلی‌شان را در داخل بدن نگه داشته بود و مانع می‌شد که خون به مغزشان برسد، توضیحی بر پست‌تر بودن زنان از لحاظ عقلی بود. بر خلاف بردگان که دلیل پست‌تر بودن‌شان فقدان قوه‌ی تمیز ناشی از اسارت بود، و پسر بچه‌ها که دلیل پست‌تر بودن‌شان را پایین بودن سن می‌دانستند، پست‌تر بودن زنان ریشه‌های فطری و ذاتی داشت.» (لگیت، ۱۳۹۲: ۲۹).

ارسطو غلبه‌ی قوه‌ی تشخیص عقلانی در مردان را علت تبعیت طبیعی زنان از آنان می‌داند. او در مورد شراکت زن و مرد در امر تولید مثل نیز، به اصالت مردانه معتقد است. به گونه‌ای که «در این شراکت تنگاتنگ، زن فقط ماده انفعالی را فراهم می‌آورد، اصل نر است که قوت، فعالیت، جنبش و زندگی به شمار می‌رود. این همان نظریه‌ی فیثاغورث هم هست که دو نوع بذر را قبول دارد، یکی ضعیف یا زنانه و یکی قوی که عبارت از نر است.» (دوبووار، ۱۳۸۰ الف: ۴۵)

در ادیان مختلف نیز بنا بر همین تفاوت فیزیکی، زن همواره در داستان هبوط عامل زوال، دوم و پست است.

#### «چرا هیچ زن هنرمند بزرگی وجود نداشته است؟»

اما آیا می‌شود بدون به‌چالش کشیدن پیش‌فرض‌های معمول و مربوط به پارادیمی که همین سوال را نیز می‌تواند با متغیر این بار «هنر»، غرض‌ورزانه تکرار و تکرار کند، دریچه‌ی پاسخی به سوی حقیقت گشود؟ پروسه‌ی سیستماتیک کوبه‌های مکرری که قصد دارد بر اثر تکرار، سوبه‌های پرسش‌گری این چند واژه را با حذف چرای ابتدایی آن از میان بردارد و پاسخ را با استحالته‌ی همین سوال نیز، چنان بر سر زنان بکوباند که در مایوسانه‌ترین حالت انفعال، فرودستی «طبیعی» خود را در تمام حیطه‌ها از جمله در هنر نیز بپذیرند:

#### «هیچ هنرمند زن بزرگی وجود نداشته است!»

به گونه‌ای که این وضعیت به مثابه آن چه که هست، طبیعی‌ترین وضعیت موجود به نظر برسد؛ پس مقدر است که:

#### «هیچ هنرمند زن بزرگی نمی‌تواند وجود داشته باشد!»

همان‌گونه که در سایر عرصه‌ها بزرگترین جایگاه‌ها غالباً نصیب مردان شده‌اند. بنا بر این زنان که پیش‌تر به علت پیش‌فرض پست‌تر بودن، امکان مزه‌مزه کردن خیال جدی راه‌یابی به قله‌ی این حیطه‌های دیر یافته را نداشته‌اند، در نتیجه‌ی تعیین مقدر این جایگاه‌های رفیع مردانه، یک بار دیگر بر جایگاه پست خویش مهر تایید بی‌کفایتی را لمس می‌کنند.

به همین منظور ما چرای محذوف را با تلاشی برای افشای پیش‌فرض‌های مغروض بازمی‌گردانیم، بر آن تشدید می‌گذاریم و آغاز می‌کنیم:



مثلا در متون «ریگ ودا» به عنوان قدیمی‌ترین کتاب مقدس بشر کافی‌ست نگاهی گذرا بر واژگان مرتبط با زن داشته باشیم تا تصور کلی‌ای از جایگاه‌اش به دست آوریم. «کلمه ی سانسکریت برای خود واژه‌ی «زن»، «دوتیوم» است؛ همان «دوم» در فارسی. یعنی اساسا کلمه‌ای که برای زن می‌آورند دوم است و زن جنس دوم شمرده می‌شود.» (علی‌خانی، ۱۳۸۸ الف: ۴۷). کلمه‌ی دیگر «ناری» است که یکی از معانی آن «قربانی» است. آن چه از آئین قربانی کردن در دوران اسطوره‌گرایی و ادیان کهن برمی‌آید این است که قربانی با نقشی ثانویه و در خدمت هدفی والا تر، خود هدف و غایت نیست. در این جا نیز اشاره به تکه تکه شدن عالم کیهانی دارد و مشارکت انسانی در آن برای محافظت از گزند خدایان. در نهایت می‌توان با کلمه‌ی «پرشو» به‌همان داستان آشنای ثنویت زن در ادیان متأخرتر یهودی و مسیحی نزدیک شد. «پرشو» که معنی دنده را می‌دهد، دختر «مانو» -اولین مرد و انسان اندیشنده- است. سنت یهودی-مسیحی نیز که پنداشته‌های پیکرشناسی خود را بنا بر بنیان آفرینش زن/حوا از دنده‌ی چپ مرد/آدم پی‌ریزی کرده، فرودستی زن را بر دو محور استوار ساخته است: یکی آفرینش زن پس از مرد و دیگری آفرینش زن از مرد. بنابراین می‌بینیم که در جای‌جای متون مذهبی نیز زن در مراحل موجودیت، دوم آفریده و دیگر می‌شود. اما آن چه ضرورت فرودستی زن را به بهانه‌ی تفاوت ریخت‌شنایی اندام تناسلی‌اش اجتناب‌ناپذیر کرده بود، تنها مربوط به دوران اسطوره‌گرایی، دوران باستان و دوران دین‌خیزی که انسان جست‌وجوگر ناکام، پای بر گرده‌ی اسب‌های خیال نهاده و به ناچار، پاسخ خود را در آسمان ابری وهم می‌یافت، نمی‌شود. شکافی عمیق‌تر از تاریخ مکشوفه موجود است. شکافی که گویی بدون زیر و رو کردنش با هیچ چیز دیگر به جز خون‌آبه‌ی جهل و جعل و خرافه، حتی در آستین توجیه‌گر علوم بورژوازی، خون‌آبه‌ای که از لوله‌های تاریخ می‌جوشد، با اتکاء به پشت سر و اطمینان به یاران پیش‌رو بالا می‌آید، اما از زیر چشمی میکروسکوپ‌ها می‌لغزد، هنوز قسر در می‌رود و در آزمایشگاه‌های فوق دقیق، در دوران سرک کشیدن به ریزترین ذرات ماده و شکافتن پنهان‌ترین فضاهای دوزخ ذهن، هنوز به دنبال یافتن هذیان و دروغی‌است برای اثبات کهنتری زنان؛ تنها به علت توانایی زایش و جا زدن آن با ضعف و ناتوانی؛ چه چنگ زدن به وزن مغز در قیاس با مغز مرد باشد و چه آویختن دخیل بهانه‌ها به نوسانات هورمونی و عادت ماهانه، دیگر تفاوت چندان‌ی ندارد وقتی کمی عقب‌تر از همین دوران تاریخی که برمی‌گردیم این روند را تقریبا وارونه می‌یابیم. یعنی اساسا آن چه که امروزه ضعف تلقی می‌شود، در آن دوران توانایی محسوب می‌شد و در مجموع تمایل جوامع اسطوره‌گرا تر نخستین، نشان بیشتری از برابری دارد. این همان حلقه‌ی لگد شده‌ای است که بعدها بنا به دلایلی که از آن سخن خواهیم گفت سعی بر استحاله و خوانشی وارونه از آن شده است. تا جایی که حتی در همین متون متقدم‌تر مذهبی از جمله در «اوپانیشاد» هنوز یک روایت دیگر از آفرینش باقی مانده است که در آن زن و مرد هردو از سرشتی واحد که یک موجود دو جنسیتی و یا فراجنسیتی است، ایجاد شده‌اند. در اینجا زن نه از مرد آفریده شده و نه پس از او و دوم! «برهما خود را به دو بخش نر و ماده تقسیم کرده و از آن‌جا مانوی اول به وجود آمده است. برهما موجود اولیه است.» (همان: ۴۹). در اساطیر بسیاری از جمله در متون زروانیسم نیز روایاتی کمابیش مشابه دیده می‌شود. زروان که در لوحه‌های بابلی مربوط به سده‌ی پانزدهم پیش از میلاد از او سخن گفته شده، همان خدای زمان و سرم‌نشاء است؛ موجودی‌ست دو جنسیتی/فراجنسیتی که به واسطه‌ی آرزو و نیایش‌هایش، آفریدگار و آفرینش خلق می‌شوند. در باب باقی اساطیر بین‌النهرین که به داستان سرآغاز آفرینش اشاره دارند می‌توان به «مردوک» و «تیامات» اشاره کرد. بر این اساس «در آغاز دو خدا پا به عرصه‌ی وجود گذاشت: مردوک و تیامات. تیامات، ازدهای



سرکش، یک ماده‌خدا بود. مردوک با گرز خویش تیامات را دو شقه کرد.» (خوری حتی، ۱۳۸۲: ۶۳). این‌جا نقطه‌ی عطفی را می‌بینیم در چرخش اساطیر، و آن بارِ شرارت گرفتن وجوه زنانه است. بر چه اساس مقدر می‌شود که خدای زن به دست خدای مرد دو شقه و نیست شود؟ وقتی در آغاز، خدای دوجنسیتی/فراجنسیتی آفریننده، زن و مردی مانند، برابر و هم‌سرشت خلق می‌کند؛ ابتدا در آسمان و هم‌آلود اسطوره خدای زن به دست خدای مرد می‌میرد، بر زمین باور دینی، زن از دنده یا شست پا یا اعضای دیگر مرد ساخته و در نهایت دیگر و دوم می‌شود. ادیان متأخر از آن حلقه‌ی نخستین می‌گسلند، زنجیر توجیه و توجیهات مقدس دلایل پستی زن را می‌بافند و نهایتا زنجیر را بر آتش ترس گدازان می‌کنند تا تصور ره یابی به آن حلقه‌ی نخستین، ره‌سازی برای فردا و رهایی از اسارت را، با تاوان و مجازات، محال و ناممکن بنمایانند. چنین است صورت فرودست‌سازی تاریخی زن در دین و اسطوره، هم چنان که در هنر نیز تصویر خود را بر دیواره‌ها و ظروف، بر الواح و حروف، بر صخره و پیکره و تن‌پوش، حک کرده است! چنین است سیر به زیر کشیدن‌اش، دو شقه و دیگر کردن‌اش!

## چرا؟؟؟

### دوباره می‌پرسیم:

**آیا این گرد و خاک تاریخی در آسمان‌ها و زمین، این زیبایی خون‌آلود مصور قرون و این شکاف فرو رفته در مه، تنها به این خاطر است که اندام جنسی زن شکل درونی و اندام جنسی مرد شکل بیرونی دارد؟**

## پا روی زمین می‌فشریم و برمی‌گردیم:

خورده است، خوابمان را ربوده و خطوط لرزان انگشتانمان را و کلمات واژگون قصه‌ها مان را فشرده است. شیره‌ی جوشیده از جانمان را می‌مکد و تاول ترکیده‌ی پیکرمان را تا هنوز و هنوز چون تفاله‌ای از صحن ارزش‌های مردانه‌ی جهان شیک سرمایه‌داری به بیرون تف می‌کند! ما هنوز به بیرون پرت می‌شویم و به قول ویرجینیا ولف بی‌موتنیم ازین‌رو که زنیم! ازین رو است که دوباره و دوباره در راه خلاف، پرسان و پرسان، با پای پرتاول در سنگلاخ‌ها می‌دویم و با جان‌های بالقوه رها، پوست و گوشت و استخوان خواهران هم‌بندمان را به فعلیت سوژه فرا می‌خوانیم؛ بی‌آن‌که هم‌دست شویم با تحقیر متمدنانه‌ی ترحم یا هم‌بند شویم با رشته‌های دار تعارف! این که ره خود را با این پرسش از سر گرفته‌ایم، ابداً به این خاطر نیست که تلاش‌های جانانه‌ی زنان را در عرصه‌های مختلف از جمله در هنر انکار کنیم. بلکه مقصود، خود به چالش کشیدن این فرض انکارگر معکوس است. چرا که سر برآوردن زنان هنرمند در چنین راه ناهمواری، هم‌چون ره‌سازی در باقی بیراهه‌ها، بیشتر به معجزه مانند است. معجزه‌ای که تنها مبارزه و مقاومت خود زنان موجب تابیدن فروغ‌اش تا به‌همین جا و بر پیچ پیچ‌های این راه تاریک شده است. هم‌چون چراغی آن را به دست می‌گیریم، پیش می‌رویم اما بدون قناعت و کفایت، پای بر پوستین دروغین این ره می‌کوبیم و آفتاب و نه کمتر را با دست‌های گره کرده، فرا می‌خوانیم! چرا می‌شدد خود را بر دهان مورد خطاب سنگلاخ می‌کوبانیم و ره می‌سازیم:

### «چرا هیچ هنرمند زن بزرگی وجود نداشته است؟»

ادامه دارد...

### منابع:

- دوبوووار، سیمون (۱۳۸۵) الف. جنس دوم/مجلد اول (چاپ هفتم). ترجمه قاسم صنعوی. تهران: هرمس.
- لگیت، مارتین (۱۳۹۲). زنان در روزگارشان: تاریخ فمینیسم در غرب (چاپ دوم). ترجمه‌ی نیلوفر مهدیان. تهران: نی.
- علیخانی، رضا (۱۳۸۸) الف. زن در متون مقدس/مجلد اول. تهران: روشنگران و مطالعات زنان
- انگلس، فردریش (۱۳۵۷). منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت. ترجمه‌ی خسرو پارسا. تهران: بی‌جا.
- خوری حتی، تیلیپ (۱۳۸۲). شرق نزدیک در تاریخ (چاپ دوم). ترجمه‌ی قمر آریان‌پور (زرین کوب). تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ناکلین، لیندا (۱۳۹۲). زن، هنر، قدرت. ترجمه‌ی سمیه رشوند، محدثه زارع، ایمان گنجی و دیگران. بی‌جا: انتشار الکترونیکی. ■

چنین به نظر می‌آید که در فراز و نشیب تکامل به زیست انسانی و گسست از مراحل حیوانی، اختلاط جنسی میان نرها و ماده‌های گروه‌های اولیه نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. به این جهت که توانسته است بر رقابت و حسادت نرهای گونه‌های جانوری نزدیک‌تر، به منظور ایجاد نیروی متحد و کوشش مشترک فائق آید. بنابراین ازدواج‌های گروهی منجر به گسترش و پایداری گروه‌های نخستین شد. «در تمام شکل‌های خانواده گروهی، پدر طفل معلوم نیست، ولی مادر معلوم است. گرچه وی تمام اطفال خانواده گروهی را اطفال خود می‌خواند و وظیفه‌ی مادری را در قبال آنان ایفاء می‌کند، معهداً او فرزندان طبیعی خودش را از دیگران باز می‌شناسد. بدین ترتیب روشن است که هر جا که ازدواج گروهی وجود داشته باشد نسب را فقط از طریق تبار مونت می‌توان معین کرد. و بدین طریق تنها تبار مونت برسیمت شناخته می‌شود» (انگلس، ۱۳۵۷: ۱۳). بنابراین مناسبات ارثی رایج در چنین جوامعی نیز به‌صورت حق مادری و بر اساس مادرتباری استوار بوده‌است. همین امر موجب می‌شد تا در جوامع کمونیستی نخستین، زنان نه تنها در جایگاه فرودست واقع نشوند، بلکه از احترام و جایگاهی ویژه، حتی در مواردی بیش از مرد نیز برخوردار باشند. «اینکه زن، در آغاز جامعه، برده مرد بود، یکی از مزخرف‌ترین تصوراتی است که از عهد روشنگری قرن هجدهم بما رسیده است.» (همان: ۱۹). جایگزینی اقتصاد مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک روزانه با کشاورزی و ذخیره‌ی محصول و هم‌چنین جایگزینی کمون مادرتبار با جامعه‌ی طبقاتی تقسیم شده به نهادهای پدرسالار، مالکیت خصوصی و قدرت دولتی موجب سقوط زن از جایگاه پیشین‌اش گشت. به این ترتیب اشکال روابط جنسی و ازدواج نیز تغییر کرد. زن به هدف تعیین ورثه و انتقال مایملک از پدر به فرزندان، زیر سایه‌ی سنگین مالکیت خصوصی مرد به تاریکی رفت و چنان به زیر کشیده شد که گویی در فرودستی‌ای ابدی-ازلی به‌سر برده و باید ببرد و هرچه جز این تصور، محق مکافات و هرچه جز فعل مطابق‌اش، موجب مجازات است. زنی که در پروسه‌ی تولید جمعی فعالانه به ایفاء نقش می‌پرداخته و هم‌چنین به‌علت تکامل بیولوژیک پیکرش، قادر به تداوم تولید نسل نیز بوده‌است، چگونه ممکن بود تنها به‌دلیل همین امتیاز دوم یعنی «شکل درونی اندام جنسی‌اش» در قیاس با «شکل بیرونی اندام جنسی مرد»، این‌گونه در دوران تمدن مفتخر مردسالار، از مقام خدایی و نخستین طرح الوهیت در اساطیر و نیز سرمشاهای هنر، به خاک و خون بهتان و قعر شریر شیطان سقوط کند؟ بنابراین بی‌آن‌که پای بر زمین سفت واقعیت بفشاریم، همان زمین سفت و ناهموار و راه یک سویه‌ی تمدن طبقاتی مردسالار، که سنگ‌ها قی می‌کند بر پای که شهامت کند و خلاف رود، بی‌آن‌که چرایی دستی زمینی را ببینیم که چگونگی گرد هنر را در فضا می‌پراکند، آیا می‌توانیم به این سوال پاسخ دهیم که «چرا هیچ هنرمند زن بزرگی وجود نداشته است؟»

«هیچ زنی با میکال آنژ یا رامبراندت، دلاکرو یا سزان، پیکاسو یا ماتیس، و یا حتی در دوران معاصر با دو کونینگ یا وار هول برابری نمی‌کند؛ درست همان‌گونه که هیچ آمریکایی سیاه‌پوستی با چنین هنرمندانی هم ردیف نیست.» (ناکلین، ۱۳۹۲: ۱۸۱-۱۸۲). در تحریف تاریخ شکی نیست، در پروسه‌ی حذف و انکار حرفی و هم‌چنین دست پنهان‌گری که تلاش دارد تا همه‌چیز را وارونه جلوه دهد و پیش‌تر خود از آن سخن گفته‌ایم. اما دلیل پرسش ما شاید با پرسشی دیگر روشن‌تر شود: اگر همه چیز مطلوب است پس ما برای چه می‌جنگیم؟ بر زمینی که دست‌های آسمانی اساطیر و ادیان و دست‌های سنگلاخی قوانین، توی بستر و آغوشمان گره



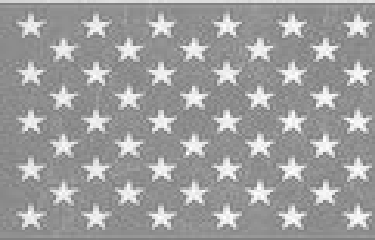
# زنان سخن می گویند!

اجاره نشین بودم. پول اجاره نداشتم. صاحب خانه پاشنه در را در آورده بود و کرایه اش را می خواست. هر چه سعی می کردم که به او بفهمانم دنبال کارم و به زودی کاری پیدا می کنم و همه بدهکاری هایم را می دهم، راضی نمی شد. به هر دری برای پیدا کردن کار سر می زدم، درس خوانده ام و می توانستم در هر اداره ای، مدرسه ای و... کار کنم. اما تلاش هایم بی نتیجه بود. شروع کردم به بافتنی، کاری که نیاز به سرمایه زیادی نداشت، اما خریدارها خیلی کم بودند و به سختی پول خودش را در می آورد. این کار هم نشد.

هر زمان که صاحب خانه در را می کوبید، دخترم که فقط ۴ سالش بود، شروع به گریه می کرد، چون فهمیده بود، بعد از رفتن صاحب خانه، مادرش زار زار گریه می کند. بالاخره یک روز صاحب خانه صبح زود در زد و گفت می توانم بیایم داخل خانه و در مورد بدهکاریت بدون این که همسایه ها بفهمند حرف بزنیم، سرم را به علامت مثبت تکان دادم، وقتی وارد خانه شد، بدون مقدمه چینی گفت: بین تو زن جوان و زیبایی هستی، چرا به خودت کمک نمی کنی، چرا می خواهی در این وضعیت به سر ببری، چرا نمی خواهی برای بچه به این خوشگلی اسباب بازی و لباس های بهتری بخری، چرا صیغه نمی شوی، صیغه را برای این گذاشته اند که به زنی مثل تو کمک بشود، از فشار و عذاب راحت بشود و... معنی همه این حرف ها برای من این بود: می خواهی از تنت، جوانیت برای بدهکاری اجاره ات استفاده کنم. آن قدر عصبی و ناراحت شدم که می خواستم با گلدانی که دم دستم بود بزنم توی سرش. با صدایی که بیشتر شبیه فریاد بود گفتم نخیر آقا، من صیغه کسی نمی شوم، من کار پیدا می کنم و زندگی می کنم. پول اجاره شما را هم تا دینار آخرش خواهم پرداخت. با تکان دادن سر، بیرون رفت و گفت فکر کن و با عصبانیت جواب نده. یک هفته دیگر هم به هر دری برای پیدا کردن کار دویدم، اما نشد که نشد. بالاخره بعد از جنگیدن با خودم به این نتیجه رسیدم که باید با او بخوابم، چاره ای ندارم. او صاحب خانه است و می تواند مرا از این خانه بیرون کند! او پول دارد، مرد است، قدرت دارد، قانون پشتش است! من چی؟ زنی مطلقه با یک دختر بچه ۴ ساله! بی کار! بدون پشتوانه! کجا بروم؟ توی خیابان با بچه! پیش پدری که خود به سختی زندگی اش را می گذارند؟ به کجا مراجعه کنم که از من حمایت کند؟ مجبور شدم تن دهم و با صاحب خانه بخوابم. در واقع هر وقت و هر زمانی که می خواست باید با او می خوابیدم. بعد از این که برای مدتی به این کار ادامه داد، روزی با یک مرد دیگر به خانه ام آمد، به من گفت که این مرد زن ندارد و می خواهد ترا صیغه کند، من صیغه امان را باطل می کنم و تو می توانی با خیال آسوده کارت را انجام دهی. کارت را یعنی تن فروشی ات را ادامه بده. از این جا به بعد هر دوره مرد دیگری را به خانه می آورد و من عملاً شده بودم، زن تن فروشی که فقط به خاطر داشتن سقفی بالای سرش باید به این کار ادامه می داد. صاحب خانه نقش جاکشی را داشت که به جای مردان توی خیابان، دوستانش را به سراغ من می فرستاد. از خودم، از تنم، از تمام اسباب و اثاثیه خانه و هر آنچه در اطرافم بود به شدت منتفر بودم. به قدری لاغر و زرد شده بودم که یکی از دوستانش به صاحب خانه گفت: نکنه این خانم با این پوست زردش ایدز داره؟ من نمی خواهم مریض شوم. صاحب خانه به یک باره رنگش پرید و گفت پول می دهم و فردا می روی آزمایش. آزمایش کردم و آن ها دیدند که من ایدز ندارم و با خیال راحت به خوابیدن با من ادامه دادند. دلم می خواهد فریاد بکشم و بگویم تف به این زندگی نکبت بار، تف به این مردانی که این چنین تکه تکه ام کرده اند! زندگی پروین، زندگی هزاران هزار پروین های بی نام و نشانی است که مجبورند برای داشتن اطلاق محقری و لقمه نانی، تن اشان را در اختیار مردان بگذارند! برای پروین و پروین ها، تن فروشی شغل نیست، بلکه درب و داغان شدن شان انسانی اشان است. زنی که تن خود را می فروشد در طول مدتی که بدن اش در اختیار مرد خریدار قرار می گیرد، در واقع بدن و ذهن خود را از هم می درد و دوپاره می کند.

**آندریا دورکین در رابطه با آنچه بر سر زنان تن فروش تنها به واسطه تن فروشی و نه سایر عواقب آن می آید، می گوید:**

«من دارم با شما در مورد خود تن فروشی صحبت می کنم، بدون آن که از خشونت بیشتر، خشونت اضافی، کتک خوردن، با زور پرت شدن زن صحبت کرده باشم. تن فروشی به خودی خود بدون شک سوءاستفاده از بدن زن و توهین به وی است... در تن فروشی، دیگر هیچ زنی کامل باقی نمی ماند. این غیرممکن است که از بدن یک انسان به گونه ای که بدن زنان در تن فروشی مورد استفاده قرار گرفته، استفاده شود و بعد از آن از او یک وجود انسانی کامل باقی بماند... هیچ کدام از آن ها دیگر انسان کامل نمی شوند، چرا که خیلی چیزها از آن ها گرفته می شود... تنها مقایسه ای که می توانیم در مورد تن فروشی بکنیم این است که بیش از هر چیز دیگری شبیه تجاوز گروهی است. شما می گوئید تجاوز



و

13<sup>TH</sup>

## همان شرایط را تحمل می‌کنیم!

لیلا پرنیان و ف. ارجمند

مروری بر فیلم «سیزدهم» ساخته آوا دو ورنی



بررسی فیلم ۱۳م از دو نظر اهمیت دارد. یکی قتل جورج فلویید سیاه‌پوست آمریکایی توسط پلیس آمریکا که به اعتراضات و تظاهرات‌های بی‌سابقه‌ای در پنج دهه اخیر دامن زد و دیگری موضوع انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که قرار است در ماه نوامبر امسال برگزار شود. ترامپ و باندهای فاشیست و نژادپرست وابسته و طرفدار او در تلاشند که به هر وسیله‌ای شده ترم دوم ریاست جمهوری او را تضمین کنند. حتی برخی تحلیل‌گران سرشناس موضوع استفاده از زور و اسلحه را مطرح کرده‌اند. «سیزدهم» به کارگردانی آوا دو ورنی فیلمی است از تحولات موقعیت سیاهان آمریکا از زمانی که پایان رسمی برده‌داری در آمریکا اعلام شد. فیلم تلاش می‌کند پاسخی به این سوال باشد که آیا برده‌داری در آمریکا در سال ۱۸۶۵ پایان یافت؟ به همین دلیل اگرچه «سیزدهم» در سال ۲۰۱۶ ساخته شده‌است، اما هرگز تازگی خود را از دست نداده و بیش از هر زمان دیگر به شرایط کنونی هم مربوط می‌شود.

## کارگردان فیلم: آوا دو ورنی

«سیزدهم» فیلمی است مستند پر از اطلاعات، شواهد و مدارک که به گونه‌ای سیستماتیک و با انسجامی فوق‌العاده و در عین حال جذابیتهای خیره‌کننده به‌نمایش گذاشته می‌شود. جذابیتهای باعث می‌شود که بسختی بتوان لحظه‌ای چشم خود را از آن غافل کرد. گویی پایان فیلم با یک چشم برهم زدن فرا می‌رسد، یک چشم برهم زدن که در واقع چشمان را بردنیای واقعی و یا واقعیتی تکان دهنده، دردناک و خشم آورنده باز می‌کند، چشم برهم زدن که ما را در آن فاصله به سفری طولانی به مدت دو قرن زجر بردگی، جنایت نژادپرستی، ستم و استثمار آن‌هم به کریه‌ترین و وقیح‌ترین وجه آن علیه سیاه‌پوستان در «دنیای آزاد» در «مهد جهان دمکراتیک» و در «دنیای فرصت‌ها» می‌برد. یک چشم برهم زدن که قادر است دنیای افراد را تغییر دهد. چشم برهم زدن که تاریخ دنیای آزاد و رهبران‌اش را به دادگاه تاریخ می‌سپارد. سیزدهم به روایت موضوعی می‌پردازد که علیرغم پیچیدگی‌های‌اش، علیرغم پنهان کردن‌اش در میان انبوهی از قوانین و زرق و برق‌های دنیای امپریالیستی، بر نژادپرستی و تبعیض، بر گند و کثافت و جنایات ناشی از آن روشنی می‌افکند. سیزدهم تصویری است از جنایات سمبل‌ها و نمونه‌های دنیای سرمایه‌داری جهانی علیه بخشی از بشریت که رنگ بدن‌شان به زعم نژادپرستان «اشتباهی» است و یا این‌که «سفید» نیست. آوا دو ورنی با مهارت خاصی نه تنها هنر سینمایی خود را به نمایش می‌گذارد بلکه هم‌چنین قصد می‌کند تا بیرحمانه اما با لطافت، قلب بینندگان فیلم خود را به درد آورد، آن‌ها را به تکان در آورد، خشم آن‌ها را برانگیزاند و خلاصه این‌که دنیای بینندگان فیلم خود را متحول کند و نگاه آنان را به جامعه سیاه‌پوست در آمریکای «آزاد و دمکراتیک» را تغییر دهد.

## «سیزدهم»

نام فیلم سیزدهم اشاره‌ای است به اصلاحیه سیزدهم قانون جیم کرو که برده‌داری و کار اجباری را غیر قانونی کرد «مگر به مثابه مجازات آنانی که به جنایت محکوم شده‌اند». این «مگر» باعث شد که دست برده‌داران سابق را برای کار اجباری باز بگذارد و به محض پایان جنگ، برده‌های سابق که هیچ چیز نداشتند، نه خانه‌ای، نه شغلی، نه درآمدی و نه نانی برای خوردن، به «جرم» اتهامات جزئی مثل بی‌خانمانی، گدایی، پرسه زدن در خیابان‌ها و یا دزدی‌های کوچکی ناشی از گرسنگی، بازداشت کنند و به راحتی به زندان بیاورند و دوباره برده کنند. سیاه‌پوستی که چنین جرمی را مرتکب می‌شد به مثابه یک دیو سیاه تصویر می‌شد که باید سراپا از آن ترسید و از آن در وحشت بود و در نتیجه باید به بدترین نوع، سرکوب می‌شد. در حقیقت برده‌داری که از در بیرون رفته بود این‌بار از پنجره وارد می‌شد و جنبه قانونی و ظاهری آراسته‌تر به‌خود می‌گرفت.

قانون جیم کرو، قانونی بود که جداسازی سفیدپوستان از رنگین‌پوستان را در ایالات جنوبی آمریکا اجباری می‌کرد. این قانون در اواخر قرن ۱۸ و در ایالت مختلف تا اوایل قرن ۲۰ تصویب شد و تا سال ۱۹۶۵ عملاً اعمال می‌شد. این قانون شامل همه مکان‌های عمومی مثل مدارس، اتوبوس، قطار، رستوران‌ها، توالت‌ها، ادارات و... می‌شد.

دو ورنی نیز به فیلم «تولد یک ملت» اثر دی دبلیو گریفیث ساخته سال‌های ۱۹۲۰ اشاره می‌کند. فیلمی که به خاطر ارزش هنری‌اش تاثیرات مهمی بر جامعه سفیدپوست آمریکا داشت. اما این فیلم اثری است که این روزها به عنوان یک اثر راسیستی به آن اشاره می‌شود، اما مصاحبه‌کنندگان فیلم سیزدهم آن را بیش از یک اثر راسیستی می‌دانند که نقشی ایدئولوژیک در جامعه آمریکا داشته است. فیلمی که محرک تروریسم علیه سیاه‌پوستان بوده است. تصویرش از مردان سیاه این است که به صورت طبیعی مجرم و جنایت‌کار هستند و کارشان تجاوز به زنان سفیدپوست است. پس باید از آن‌ها ترسید و وحشت داشت. اما سیزدهم به واقعیتی اشاره دارد که در تضاد با این ادعا است، «اگر واقعیت را به خواهیم، تاریخ بیش از هر چیز با تجاوز مردان سفیدپوست به زنان سیاه‌پوست به خصوص تجاوز برده‌داران به زنان برده که یک روند بسیار معمول بود رقم خورده است تا تجاوز مردان سیاه به زنان سفید پوست». در همان دوران بین دوره بازسازی و جنگ جهانی دوم هزاران نفر از

فیلم علاوه بر تصاویری از جنایات دوران برده‌داری، از حلق آویز کردن سیاهان توسط اوباشان، هم‌چنین مجموعه‌ای است از مصاحبه‌ها با افرادی مطلع و حساس و به‌نظر متعهد که به تاریخ و واقعیت‌های جامعه سیاهان آمریکا آشنا هستند، کسانی که گویی قصد آن را کرده‌اند تا دنیای خیالی و تصورات آنانی که از «سرزمین فرصت‌ها» برای خود بهشت برینی ساخته‌اند را در هم بریزند. تمام تصورات واطمینان آنان را از تاریخ نوشته شده و تدریس شده در کلاس‌های درسی، آن‌چه که رادیو و تلویزیون به خورد مردم می‌دهند، همه و همه را زیر و رو کنند. دو ورنی اما هم‌چنین با افرادی که درطرف طبقه حاکمه بوده و در جنایات علیه سیاهان سهیم و شریک بوده‌اند را نیز مصاحبه می‌کند تا بتواند دو طرف قضیه را در فیلم نشان دهد.

اما به این‌هم بسنده نمی‌کند و به گونه‌ای کاملاً متقاعدکننده نشان می‌دهد که برده‌داری در آمریکا هرگز نابود نشد، هرگز پایان نیافت بلکه اشکال نوینی به‌خود گرفت که تا همین امروزه ادامه دارد. سیزدهم تصویر بزرگ‌تری را از یکی از مهم‌ترین جنبه‌های واقعی آمریکا با هنر و قدرت سینمایی ارائه می‌دهد که هم بیدارکننده وجدان و آگاهی است و هم برانگیزاننده خشم و نفرت از سیستم ستم و استثمار برده‌داری نوین. فیلم سیزدهم به گونه‌ای ملموس بسیاری از کدهای سخنان سیاست‌مداران بورژوا- امپریالیست را از جمله رئیس جمهورهای‌اشان را رمزگشایی می‌کند و یکی از هولناک‌ترین و دردناک‌ترین ابعاد «دنیای آزاد» را عریان می‌کند تا وحشت و درد و غم را به شعله‌های خشم بدل کند. هم‌چنین در پرده فیلم آهنگ‌هایی از گروه‌های رادیکال رپ مانند «پابلیک انمی» (Public Enemy) که در سال‌های ۸۰ در بین جوانان سیاه در آمریکا و اروپا بسیار محبوب بودند می‌شنویم و صدای شورش‌گرانه آن‌ها بر موضوعاتی که فیلم می‌خواهد انگشت بگذارد، تاکید می‌گذارند.





فیلم مطرح می‌کند که اول از همه چگونه جامعه سیاه‌پوست آمریکا از نسلی از رهبران اش محروم شد. آن‌ها یکی پس از دیگری ترور شدند. مارتین لوتر کینگ توسط رئیس وقت اف‌بی‌آی هوور به عنوان خطرناک‌ترین فرد و «یک دروغگوی شرور» معرفی شد و سپس ترور شد. بعد ملکم ایکس ترور شد در اوایل سال‌های ۷۰ میلادی پنترها (پلنگان سیاه) بزرگترین تهدید به حساب آمدند. پنترها به صورت سیستماتیکی نابود شدند. فرد همپتون از رهبران پلنگان سیاه که توانست سیاه‌پوستان، سفید پوستان، پورتوریکویی‌ها و سرخپوستان بومی، را متحد کند یک خطر بزرگ برای قدرتمندان به حساب آمد. پلیس به خانه‌اش در شیکاگو در نیمه‌های شب حمله کرد و او را که در کنار همسر باردارش خوابیده بود بدون هیچ اختطاری به گلوله بست و به قتل رساند. او در یکی از سخنرانی‌های‌اش که در فیلم پخش می‌شود گفته بود: «شما می‌توانید انقلابیون را زندانی کنید اما نمی‌توانید انقلاب را زندانی کنید.»

پس از جیم کرو ساختار قدرت سیاسی حاکم در فکر ایجاد جایگزینی برای آن قانون شد برای آن‌که سیاهان به مثابه شهروند درجه دوم باقی بمانند. راه حل آن‌ها در کارزار «جنگ علیه جرم و جنایت» که توسط نیکسون پیش گذاشته شد، خلاصه می‌شد.

این دوره مصادف شد با بالا رفتن جرم و جنایت در آمریکا، دلیل آن هم روشن بود، دوران شکوفایی بعد از جنگ به اتمام رسیده و رشد اقتصادی آن در حال افت بود. موقعیت امپریالیسم آمریکا به سرعت به رکود می‌رفت و بار آن بر دوش ستم‌کش‌ترین اقشار که بیشتر در میان جامعه سیاه‌پوستان بود می‌افتاد.

بنابراین خیلی راحت بود تا این مسئله را به جنبش مدنی و پایان قانون جداسازی ربط دهند و بگویند که جنبش حقوق مدنی به افزایش جرم و

آمریکایی‌های آفریقایی توسط اوباشان سفید با حمایت سفیدپوستان با این ایده که آن‌ها جرمی را مرتکب شده‌اند از درختان حلق آویز شدند. بسیاری از سیاهان در این دوره مجبور شدند که برای فرار از تروری که آن‌ها را تهدید می‌کرد از ایالات جنوبی به شهرهای شمال مثل نیویورک، شیکاگو، بوستون و... مهاجرت کنند. «تولد یک ملت» هم‌چنین نقش موثری در ظهور دوباره «کو کلاس کلان» مخفف ک‌ک‌ک (KKK) (گروه‌های فاشیستی معتقد به برتری سفیدپوستان که در اواخر سالها ۱۸۶۰ در آمریکا به وجود آمد و در دوره‌های خاصی از تاریخ آمریکا فعالیت‌اش بیشتر بوده است) داشت.

کم کم مبارزات سیاهان و مقاومت آن‌ها در مقابل ترور فاشیست‌های ک‌ک‌ک و قوانین نژادپرستانه بیشتر و بیشتر شد و جنایات و ترورها علیه سیاه‌پوستان در انظار عمومی غیرقابل قبول تر می‌شد. در سال‌های ۶۰ با بالا گرفتن جنبش‌های سیاسی در سراسر دنیا جنبش سیاهان آمریکا و مقاومت در مقابل تبعیض و نژادپرستی نیز اوج بیشتری گرفت. رهبران جنبش سیاهان نیز در صحنه حضور یافتند. مارتین لوتر کینگ کسی که تلاش می‌کرد در چارچوب قوانین آمریکا سیاه‌پوستان را متحد کند. ملکم ایکس نیز با خطی رادیکال‌تر نیز به صحنه آمد و هم‌چنین نیروهایی مثل پلنگان سیاه که رادیکال‌ترین بخش جنبش سیاهان بودند و تحت تاثیر انقلاب فرهنگی چین و افکار مائو تسه دون نیز قرار داشتند وارد صحنه شدند. فعالین این جنبش در رسانه‌ها و از طرف سیاستمداران به مثابه جنایت‌کاران و خراب‌کاران و تروریست تصویر می‌شدند. اما این مسائل باعث نشد که مبارزات ادامه نیابند و علیرغم این‌که دستگیر شدن به دست پلیس‌های سفید برای سیاهان یک کابوس بود اما به مبارزات خود ادامه می‌دادند و دستگیر و زندانی می‌شدند.

با تصویب قانون مدنی در سال ۱۹۶۵ جامعه سیاه‌پوست آمریکا ظاهراً از شر قانون جیم کرو راحت شد، اما واقعاً راحت شدند؟ بخش مهمی از فیلم سیزدهم پاسخ به این سوال است.



## کلیف براودر

نسل‌کشی مبدل شد که جوامع رنگین پوست را در هم‌شکست. تعداد زندانیان که در سال ۱۹۸۰ در حدود ۵۰۰ هزار نفر بود در سال ۱۹۸۵ به ۷۵۰ هزار نفر و پس از پایان دوران ریاست جمهوری ریگان در سال ۱۹۹۰ به یک میلیون و دویست هزار نفر رسید. این‌ها اساساً جوانان سیاهی بودند که در خانواده‌های تهی‌دست زندگی می‌کردند.

یکی از اهداف آن بود که مردم را آموزش دهند که سیاه‌پوستان و لاتینی‌ها اساساً مجرم و جنایت‌کارند و این واقعا به یک ترس عمومی مردم آمریکا مبدل شده بود. همان هدفی بود که فیلم «تولد یک ملت» دنبال می‌کرد. بنابراین دیگر برای پلیس کاری نداشت که بعد از هر اتفاق و یا جنایتی در محل بگردند یک و یا چند جوان سیاه‌پوست را به عنوان مظنون دستگیر کنند. آن‌ها به صورت طبیعی گناه کار محسوب می‌شدند، مگر آن که خلافش ثابت شود. اما مشکل این‌جاست که چنین شانس را حتی به آن‌ها نمی‌دادند و نمی‌دهند، که خلافش را ثابت کنند. تکان‌دهنده‌ترین موضوع این است که ۹۷ درصد کسانی که در زندان‌اند دادگاهی نداشته‌اند و پلیس آن‌قدر آن‌ها را از دادگاه و جرم‌های دراز مدت می‌ترساند که مجبور بشوند بدون دادگاه و بررسی این‌که آن‌ها اصلاً گناه‌کارند و یا نه چندین سال زندان را قبول کنند.

نمونه آن ۵ نوجوانی سیاه‌پوست که در پارک مرکزی نیویورک جمع شده بودند تا شب را باهم بگذرانند. اما بی‌دلیل به جرم تجاوز به یک زن سفید و قصد قتل او، دستگیر شدند. هیچ مدرکی دال بر مظنون بودن آن‌ها وجود نداشت، اما پلیس‌های سفید بچه‌های جوان را با فریب و تهدید مجبور به اعتراف کردند. در فیلم صحنه‌ای از دونالد ترامپ را نشان می‌دهد اما معلوم نیست که در چه مقامی به قاضیان می‌گوید که «بهتر است باور کنند که آن‌ها گناه‌کارند و این‌که همگی باید اعدام شوند.» این بچه‌ها برای ۶ تا ۱۱ سال به زندان بزرگسالان فرستاده شدند ولی بعداً مشخص شد که بی‌گناه بوده‌اند. (برای این داستان می‌توان به فیلم "وقتی آن‌ها ما را می‌بینند" *When they see us* رجوع کرد) هم‌چنین داستان غم‌انگیز نوجوان دیگری به نام کلیف براودر که چگونه در راه برگشت از یک پارتی با دوستان‌اش به خانه، توسط پلیس بی‌جهت و بی‌دلیل بازداشت و سه سال به زندان انداخته می‌شود، سه سالی که همراه با ضرب و شتم سبعانه و تأثیرات روحی و روانی بسیار همراه است و دست‌آخر بدون تشکیل دادگاهی آزاد می‌شود اما دیگر دیر شده بود چرا که کلیف زیر بار این همه جرم و جنایت و بی‌عدالتی خرد شده بود و دو سال بعد خود را حلق آویز کرد.

جنایت کمک کرده است. پس اگر به سیاه‌پوستان آزادی بدهیم جرم و جنایت بیداد خواهد کرد. رشد جنبش‌های سیاسی، مثل پلنگان سیاه، قدرت سیاه، جنبش‌های رهایی زنان، در این تصمیم تأثیر داشت و نیکسون خود را ملزم به جنگیدن علیه آن کرد. فیلم سیزدهم صحنه‌ای از سخنرانی نیکسون را پخش می‌کند که می‌گوید: «این‌جا کشور قانون است و همان‌گونه که ابراهام لینکن گفته هیچ‌کس بالاتر از قانون نیست و هیچ‌کس هم پایین‌تر از قانون نیست.»

اما در زیر همین سخنان به ظاهر زیبا و تساوی‌گری است که بزرگ‌ترین جنایات تبعیض‌گرانه علیه کل جامعه سیاهان به اجرا گذارده می‌شود. این‌جاست که کارزار "جنگ علیه جرم و جنایت" در دوران نیکسون آغاز می‌شود.

به گفته برایان استیونسون یکی از کسانی که با او مصاحبه می‌شود، جمعیت زندان‌ها در ایالات متحده تقریباً از ابتدای قرن بیستم ثابت و بالا پایین شدن‌اش بسیار محدود بود. اما این مسئله در سال‌های ۱۹۸۰ اساساً تغییر کرد. عصر جدیدی برای سیاهان آمریکا آغاز شد که به «مس اینکارسری شِن» (*mass incarceration*) معروف است یعنی «افزایش شمار عظیم زندانیان». نقل قولی که از جان ارلیچمن مشاور نیکسون در فیلم آورده می‌شود رمز سخنان نیکسون را می‌گشاید: «کارزار نیکسون در سال ۱۹۶۸، دو دشمن داشت، چپ ضد جنگ و سیاه‌پوستان، می‌دانید چه می‌خواهم بگویم؟ ما می‌دانستیم که نمی‌شد ضد جنگ بودن و یا سیاه بودن را غیرقانونی کرد. اما ربط دادن مری جوانا با هیپی‌ها و هروئین به سیاهان و بعد با جنایی کردن هر دو ما می‌توانستیم این جوامع را مورد اذیت و آزار قرار دهیم. ما می‌توانستیم رهبران‌شان را دستگیر کنیم، به خانه‌های‌شان هجوم ببریم و جلسات‌شان را تعطیل کنیم و آن‌ها را هر روزه در خبرهای عصر مورد آماج قرار دهیم. این‌که ما می‌دانستیم داریم دروغ می‌گوییم؟ البته که می‌دانستیم...!!!!» و بدین ترتیب جنگ علیه چپ‌ها و جنبش ضد جنگ و جنگ علیه کل جامعه سیاه‌پوستان آغاز شد.

در زمان ریگان کارزار «جنگ علیه جرم و جنایت» به کارزار «جنگ علیه مواد مخدر» مبدل شد. در حقیقت این جمعیت سیاه‌پوست بود که هدف قرار می‌گرفت. در حالی که چند سال بعد فاش شد که یکی از توزیع‌کنندگان مواد مخدر در میان سیاه‌پوستان و لاتینی‌ها پلیس و خود دولت بوده است. در چنین شرایطی به گفته یک فعال سیاسی اگر یک سیاه‌پوست را با کِرک یا کوکائین حتی در حد بسیار جزئی می‌گرفتند اساساً بیشتر عمرش را باید در زندان می‌گذراند. در حقیقت جنگ علیه مواد مخدر بهانه‌ای بود برای به زندان انداختن جوانان سیاه، لاتینی‌ها و سرخ‌پوستان بومی. این کارزار به نوعی به یک

## لایحه جرم و جنایت دوران بیل کلینتون

لایحه جرم و جنایت بیل کلینتون یکی از وحشیانه‌ترین قوانین علیه سیاه‌پوستان بود. لایحه‌ای که به این معنی بود که هر کسی سه جرم حتی جزئی مرتکب می‌شد برای همیشه به پشت میله‌های زندان می‌رفت. این لایحه حتا دست قاضی‌ها را برای سنجیدن جرم می‌بست. این لایحه را بیل کلینتون «لایحه جرم و جنایت قرن ۲۱» معرفی کرد. این لایحه باعث شد که زیرساخت‌های عظیم و زندان‌های بزرگ ساخته شوند و دپارتمان‌های پلیس از بالا تا پایین در هر ده کورهای مسلح شوند. تعداد زندانیان تا سال ۲۰۰۰ به ۲ میلیون نفر رسید.

فیلم ۱۱۳م هم‌چنین نشان می‌دهد که یک کلپ خصوصی به نام ال‌پی‌سی (ALEC) متشکل از سیاست مداران، اعضای کنگره و سنا و تعداد وسیعی از شرکت‌های چند ملیتی در پشت برخی از این قوانین و به‌طور مشخص لایحه جرایم ۱۹۹۴ بیل کلینتون قرار داشتند و تلاش کردند «صنعت» زندان، «صنعت مجازات» کردن را خصوصی کنند. با افزایش تعداد زندانیان و مجازات آن‌ها سود این شرکت‌ها نیز بیشتر می‌شد. علاوه بر آن زندانیان به بیگاری گمارده می‌شدند و در نتیجه کار بسیار ارزان و در واقع بیگاری آن‌ها از صنایع ورزشی گرفته تا دوختن کلاه و لباس، میکروسافت، بوینگ، جین و ویکتوریا سیکرت، کشت سیب زمینی و بقیه محصولات کشاورزی تا شرکت‌های بسته بندی و غیره همه سود می‌بردند.

به‌مرور که فیلم سیزدهم تاریخ بردگی سیاهان در آمریکا را می‌شکافد ما می‌فهمیم که چگونه حاکمین آمریکا تنها بخش خاصی از جمعیت سیاهان را مجرم و گناه‌کار نکرده است، بلکه کل جامعه سیاه را مجرم و گناه‌کار جلوه داده است. و این کار را در فرایند تخریب زندگی بسیاری از مردم به انجام رسانده اند. به صورت اساسی گناه برده‌داری را از کسانی که مرتکب آن شدند برداشته و آن را به کسانی که متحمل رنج و عذاب برده‌داری شدند منتقل می‌کند. فیلم تاکید می‌کند که جیم کرو جایگزین برده‌داری شد و شمار عظیم زندانیان و جنایی کردن جمعیت سیاهان جایگزین جیم کرو. برده‌داری و جدا سازی‌ها ادامه دارد اما اشکال نوینی گرفته‌اند و از حالت علنی و روشن به اشکال پوشیده‌تری تغییری یافته‌اند.

در پایان فیلم می‌توان ارقامی را که در ابتدای فیلم داده می‌شود را بهتر درک کرد. « آمریکا ۵٪ جمعیت دنیا را دارد اما یک چهارم یعنی ۲۵٪ زندانی‌های دنیا از آن آمریکاست.»

در سال ۲۰۱۴ تعداد زندانیان به ۲.۳ میلیون نفر رسید. کسانی که به زندان می‌روند بسیاری از حقوق شهروندی خود از جمله حق رای را از دست می‌دهند. آن‌ها به‌خاطر سابقه جنایی از کار کردن محروم می‌شوند و عملاً مجبور به



۵ نوجوانی سیاه‌پوست که در پارک مرکزی نیویورک جمع شده بودند تا شب را باهم بگذرانند. اما بی‌دلیل به جرم تجاوز به یک زن سفید و قصد قتل او، دستگیر شدند. هیچ مدرکی دال بر مظنون بودن آن‌ها وجود نداشت، اما پلیس‌های سفید بچه‌های جوان را با فریب و تهدید مجبور به اعتراف کردند. در فیلم صحنه‌ای از دونالد ترامپ را نشان می‌دهد اما معلوم نیست که در چه مقامی به قاضیان می‌گوید که «بهتر است باور کنند که آن‌ها گناه کارند و این‌که همگی باید اعدام شوند.» این بچه‌ها برای ۶ تا ۱۱ سال به زندان بزرگسالان فرستاده شدند ولی بعداً مشخص شد که بی‌گناه بوده‌اند.



کارهای سیاه و شبه بردگی و یا به اجبار به فروش موادمخدر و کارهای غیرقانونی کشیده می‌شوند و در دایره‌ای قرار می‌گیرند که دوباره به زندان کشیده شوند.

امکان این‌که یک مرد سفید به زندان برود ۱ به ۱۷ است در مورد مردان سیاه ۱ به ۳ است. مردان سیاه تقریباً ۶.۵ درصد جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، اما ۴۰.۲ درصد جمعیت زندان‌ها را مردان سیاه تشکیل می‌دهند. الان تعداد آمریکایی‌های آفریقایی که تحت نظارت جنایی هستند بیشتر از تعداد برده‌هایی است که در سال‌های ۱۸۵۰ وجود داشتند.

در انتهای فیلم صحنه‌های تکان دهنده‌ای را از یکی از سخنرانی‌های ترامپ در کارزار انتخاباتی‌اش نشان داده می‌شود که نشان از هم‌خوانی و هم‌فکری ترامپ و هواداران‌اش با عمل کرد نژادپرستان علیه سیاه‌پوستان در دوران‌های جداسازی دارد. صحنه‌هایی که شبیه‌شان در کارزارهای انتخاباتی ترامپ به وفور دیده می‌شود و در فیلم سیزده نیز نشان داده می‌شود. ترامپ در سخنرانی‌اش از آن دوره به مثابه «روزهای خوش گذشته» یاد می‌کند.

از زبان بری‌ان استیونسون در آخر فیلم که شاید منظور و پیامی است که آوا دو ورنی می‌خواهد در آخر فیلم‌اش بدهد می‌شنویم که:

«برخی می‌گویند که نمی‌فهمم که در آن زمان‌ها چطور مردم می‌توانستند برده‌داری را تحمل کنند. مردم چگونه در آن شرایط می‌توانستند آرامش داشتند باشند. چطور مردم می‌توانستند صحنه‌های اعدام و بدار آویختن را ببینند و در آن شرکت کنند، مردم چه احساسی نسبت به جداسازی‌ها داشتند و چگونه می‌توانستند آن را قبول کنند... این واقعاً احمقانه بود. اگر من در آن زمان زندگی می‌کردم، هرگز نمی‌توانستم چنین چیزی را تحمل کنم... اما واقعیت این است که ما در آن زمان زندگی می‌کنیم و ما داریم همان‌ها را تحمل می‌کنیم.»

فیلم نه تنها قدرت هنری دارد بلکه قدرت تغییر و تحول انسان‌ها را نیز دارد، اما جالب اینجاست که آوا دو ورنی در مصاحبه‌ای که با اپرا وینفری در مورد همین فیلم دارد اعتراف می‌کند که خود نیز در پروسه ساختن این فیلم متحول شده است. و مسائل را اینک به نوع دیگری می‌بیند و رابطه بین آن‌ها را می‌تواند بهتر بفهمد.

اما شاید بتوان به یکی از کمبودهای فیلم ۱۳م اشاره کرد. هرچند که آوا دو ورنی، در مواردی موضوع طبقاتی را در نظر می‌گیرد اما تلاش چندانی نمی‌کند موضوع ستم بر سیاهان در آمریکا را که با موضوع طبقاتی نیز در هم پیچیده شده است

را به این مسئله ارتباط دهد. بدون شک این مسئله ساده‌ای نیست اما موضوع مهمی است. او و مصاحبه شونده‌گان‌اش بارها به موضوع لاتینی‌ها این‌که آن‌ها هم در تیررس شکارچیان زندان قرار گرفته‌اند اشاره می‌کنند. اما جامعه سیاهان آمریکا متحدینی در میان سفیدپوستان طبقات تحتانی نیز دارد. آنانی که علیرغم سفید بودن از امتیازات و برتری سفیدپوستان نیز محروم‌اند و آن‌ها هم جزو انبوه زندانیان قرار دارند و در آن جا نیز مورد استثمار قرار می‌گیرند. فرد همپتون و بسیاری از رهبران پلنگان سیاه به این مسئله پی برده بودند و به این اتحاد اهمیت می‌دادند. اما فیلم ۱۳م حداقل به اندازه‌ای کافی به این مسئله نمی‌پردازد. حتی تلاش چندانی نمی‌کند که تفاوت میان رهبران سیاه‌پوست دوران حقوق مدنی را مورد بررسی قرار دهد و بی‌دلیل نیست که آغاز فیلم با سخنی از بارک اوباما آغاز می‌شود. اوباما علیرغم سیاه‌پوست بودن و سمپاتی‌هایی با سیاهان اما همانند هم‌حزبی‌های‌اش خدمات ارزنده‌ای به سیستم برده‌داری و جایگزین شدن آن با قانون جیم کرو و لایحه جرم و جنایت در سال ۱۹۹۴ دوران کلینتون داشته است.

عدم تشخیص و ندیدن این جنبه طبقاتی به نقطه ضعفی در فیلم تبدیل شده است. از طرف دیگر هرچند که فیلم ۱۳م در باز کردن موضوع سیاهان و رابطه عمیق سیستم حاکم با تحت ستم بودن و شهروند درجه دوم نگاه داشتن آن‌ها در اشکال متفاوت موفق است. اما در مورد راه چاره و تغییر تقریباً چیزی نمی‌گوید. و این شک را باقی می‌گذارد که گویا تغییرات در مورد موقعیت سیاه‌پوستان در آمریکا را بدون تغییرات در زیربنای جامعه، در سیستم و سازماندهی جامعه، بدون واژگون کردن مناسبات ستم‌گرانه حاکم در جامعه ممکن می‌داند و معتقد است که با تغییرات هر چند بنیادی در سیستم زندان‌ها شرایط سیاه‌پوستان ممکن است تغییر یابد. و چنین نتیجه‌گیری ممکن است در تضاد با محتوای افشاگری‌های کل فیلم قرار گیرد. این تضاد در فیلم کمتر روشن است اما در مصاحبه آوا دو ورنی با اپرا وینفری بیشتر مشخص می‌شود.

علیرغم این کمبودهای مهم، اما نقش و جایگاه مثبت فیلم در افشا و روشن ساختن زنجیر بردگی سیاهان و ادامه آن تا به امروز و نگاه داشتن آن‌ها در جایگاه شهروند درجه دوم و افشای جنبه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مربوط به آن، فیلمی پر قدرت و متحول کننده است که دیدنش برای هر کسی که به لزوم تغییر در شرایط کنونی فکر می‌کند کمک کننده است. ■

با کمک مالی به نشریه هشت مارس نگذارید  
که مسئله مالی تبدیل به زنجیر دیگری  
در محدود کردن  
فعالیت‌های آگاه‌گرانه زنان شود

# کرونا و بارداری ناخواسته

## ندا روشن

من راحله هستم، در سن ۱۵ سالگی به خاطر مشکلات اقتصادی مجبور شدم با کسی ازدواج کنم که دوستش نداشتم و از من چندین سال بزرگتر هم بود. دارای ۲ فرزند دختر هستم. شوهرم یک مرد بسیار خشن و عصبی است. از زمانی که ما صاحب ۲ فرزند دختر شدیم زندگی‌ام بدتر از سابق شد زیرا هر روز مرا به خاطر این که فرزند پسری را به دنیا نیاورده بودم، تحقیر می‌کرد.

صندوق جمعیت سازمان ملل متحد که وابسته به سازمان ملل است، هشدار داده است که محدودیت‌های قرنطینه در زمان شیوع کرونا ممکن است به میلیون‌ها مورد بارداری ناخواسته در جهان منجر شود. این نهاد در گزارش خود شرایط احتمالی از نظر دوره محدودیت‌ها و امکان دسترسی به خدمات در زمان شیوع کووید-۱۹ را بررسی کرده و گفته است که قرنطینه سه ماهه با حداقل اختلال در ارائه خدمات، ۱۳ میلیون زن را از اقلام ضدبارداری مدرن محروم می‌کند و ممکن است باعث ۳۲۵ هزار بارداری ناخواسته شود.

به گفته این سازمان در بدترین حالت اگر قرنطینه یک سال طول بکشد، ممکن است بیش از ۵۰ میلیون زن دسترسی خود به این خدمات را از دست بدهند و ۱۵ میلیون مورد حاملگی ناخواسته پیش بیاید. صندوق جمعیت سازمان ملل متحد در گزارش تازه خود هشدار داده است که محدودیت‌های اقتصادی و فیزیکی قرنطینه پیامدهای قابل توجهی برای حقوق و سلامتی زنان و دختران در پی دارد.

افزایش موارد ناقص‌سازی جنسی زنان (ختنه) و کودک همسری هم از جمله خطراتی است که در این گزارش به آن اشاره شده‌است و درباره افزایش خشونت علیه زنان هشدار داده و برآورد کرده است که در دوره شش ماهه قرنطینه ممکن است ۳۱ میلیون مورد به موارد خشونت بر مبنای جنسیت اضافه شود.

در سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جهان، نقش، هویت و موجودیت طبیعی زن در درجه اول ابزار بودن اوست. ابژه جنسی و ابزاری برای تولیدمثل؛ بنابراین باید کنترل شود. زن ملکی است که باید از جانب دولت، قانون و مرد کنترل شود. مالک بودن نه تنها در حیطه‌ی جسم و بدن زن، بلکه تفکر و خواسته‌های روحی و عاطفی او نیز هست. نه‌تنها در حیطه‌ی زندگی اجتماعی، بلکه در زندگی خصوصی او....

در ایران سال‌ها قبل از ویروس کرونا موضوع افزایش جمعیت از جانب سران جمهوری اسلامی طرح شده بود. طرح افزایش جمعیت اولین بار در زمان دولت احمدی نژاد تحت این عنوان که جامعه ظرفیت دو برابر شدن جمعیت کنونی را دارد، مطرح شد. این طرح به‌طریق گوناگون از طرف همه جناح‌ها مورد تأکید قرار گرفت. افزایش جمعیت اهداف مختلفی را داشت و کماکان هم دارد که در صدر همه آن‌ها کنترل بدن زنان و تضمین فرودستی آن قرار دارد.

اقداماتی که در این طرح به کار بردند محدود سازی روش‌های جلوگیری از بارداری بود، که در واقع عرصه دیگری به محدودیت‌ها و فشار و تبعیض بر زنان را اضافه کردند. این طرح به قوانینی منجر شد که نه تنها کلیه امکانات و بودجه‌ها برای جلوگیری از باردار شدن ناخواسته برداشته شد بلکه هرگونه اقدامی از جانب زنان

در دوران کرونا او دیگر دورگردی هم نمی‌توانست بکند که لقمه نانی برایمان بیاورد و من هم بیکار شده بودم و ناله این را داشتیم که چگونه با مشکلات اقتصادی دسته پنجه نرم کنیم و زندگی‌مان را تامین کنیم. در همین ایام ناخواسته باردار شدم و همین موضوع زندگی‌ام را واژگون ترکرد. اصلاً نمی‌خواستیم که یک کودک دیگر هم به این زندگی جهنمی وارد شود. همسرم وقتی شنید که باردار هستم، اولین حرکتش کتک زدن من بود، سیلی و لگدهای محکمی به سر و صورتم زد، چند ساعتی گیج شده بودم و از حال رفته بودم وقتی به‌هوش آمدم دیدم هنوز فریاد می‌زند و می‌گوید بی‌عرضه، یک نون‌خور دختر دوباره می‌خواهی برایم بیاوری، برو و بندازش. نمی‌دانستم که چکار کنم و به‌کی رو بیاورم... به پزشک نمی‌توانستم مراجعه کنم چون می‌دانستم سقط جنین ممنوع است، با مادرم به‌جایی رفتیم که سقط جنین غیر قانونی انجام می‌داد و در این دوران کرونا هم خیلی گران‌تر از قبل شده بود. با هر مصیبتی پول را جور کردیم و من بچه را سقط کردم ولی هنوز درگیر مشکلات بعد از سقط جنین هستم....

راحله دختر بچه‌ای است که ازدواج اجباری به او تحمیل شده‌است. او زیر یک سقف با مردی زندگی می‌کند که هیچ علاقه‌ای به او ندارد ولی باید به او سرویس جنسی دهد!

زینب ۳۵ ساله شهروند پاکستانی در دوره کرونا متوجه می‌شود که حامله است و به‌شدت نگران است. زینب چهار بچه دارد و هیچ علاقه‌ای به داشتن فرزند بیشتری ندارد. زینب می‌داند که نمی‌تواند از طریق دکتر و بیمارستان به این بارداری ناخواسته خاتمه بدهد، در نتیجه به تنها آلترناتیوی که می‌داند مراجعه می‌کند. زن قابله محله‌ای که از هیچ دانشی برخوردار نیست و وسایلی را هم که برای سقط جنین استفاده می‌کند بهداشتی نیست. اما زینب هیچ چاره‌ای ندارد و با مراجعه به او به خانه برمی‌گردد و چند روزی خون‌ریزی شدیدی پیدا می‌کند و به‌نظرش می‌رسد که طبیعی است. اما بعد از چند روز حال زینب خراب‌تر می‌شود و شکم درد و تهوع و... به او دست می‌دهد. همسرش وقتی می‌بیند که حال زینب خیلی بد است با عجله او را به بیمارستان می‌رساند در همان دقایق اولی که زینب به بیمارستان می‌رسد، دکتر به همسرش اطلاع می‌دهد که او مرده است.

بارداری ناخواسته به‌خصوص در دوران کرونا یکی از معضلات و از جمله خشونت‌هایی است که شاید برای خیلی‌ها زیاد مهم جلوه نکند ولی اگر بطور عمیق به پیامدهای این معضل نگاهی بیاندازیم خواهیم دید که این هم یکی از آن خشونت‌هایی است که اثرات بسیار ناپهنجار برای زنان به‌همراه دارد....

جهت کنترل بدن خود و هرگونه اقدامی جهت اداره مستقل زندگی خود به یک اقدام -غیر قانونی- منجر شد. حال در دوره کرونا و از دست دادن بسیاری از مشاغل و خانه‌نشین شدن بیشتر مردان، باعث شده‌است که زنان به شکل وسیع و غیر قابل کنترلی باردار شوند. از زمان پیشبرد سیاست‌های افزایش جمعیت از جانب جمهوری اسلامی و قطع دسترسی به وسایل پیش‌گیری آمار دقیقی هم از بارداری ناخواسته در دسترس نیست. اما در شرایط کنونی با اوضاع وخیم اقتصادی، بیکاری وسیع زنان و مردان، نداشتن استطاعت برای خرید اولیه‌ترین مایحتاج زندگی هم چون نان، تهیه وسایل پیش‌گیری از بارداری در بازار سیاه، لوکس خواهد بود. در نتیجه تعداد بارداری‌های ناخواسته نسبت به گذشته افزایش بیشتری خواهد داشت. در عین حال زنانی که نمی‌خواهند به بارداری خود ادامه دهند به‌خاطر غیر قانونی بودن سقط جنین، مجبورند به سقط جنین‌های غیر قانونی و غیر بهداشتی تن دهند و جان خود را به خطر بیندازند. بنابر گزارشی که در سال ۹۶ انتشار یافت، سالانه بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار سقط جنین غیر قانونی در ایران انجام می‌شود. طبق آمار رسمی وزارت بهداشت، روزانه هزار سقط جنین انجام می‌شود که از این تعداد ده مورد آن قانونی است. بنابراین اوج خشونت و فشار بیش از حد را به زنان، زنانی که ناخواسته باردار شده‌اند را می‌توان در همین یک مورد مشاهده کرد.

زنان در ایران و در اکثریتی از کشورهای جهان خصوصاً در کشورهای تحت سلطه، نه تنها از یک رابطه‌ی جنسی برابر برخوردار نیستند بلکه حتی کوچک‌ترین حقی برای تصمیم‌گیری در رابطه با جنینی که به‌نوعی به زور در بدن آنان به وجود آمده است را هم ندارند. در جهانی که قانون، فرهنگ، اخلاقیات، مذهب و اعتقادات، بر پایه‌ی حفظ مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم شکل‌گرفته و تحکیم میشود، بررسی حق و یا ممنوعیت سقط جنین، خارج از این مناسبات و یا سیستمی که این مناسبات به آن خدمت میکند، ما را به‌جایی نمی‌رساند. زنانی که در سیر کردن شکم فرزندان خود درمانده‌اند؛ و برای پیش‌گیری از وقوع یک فاجعه‌ی دیگر و اضافه شدن یک شکم‌گرسنه‌ی دیگر گرد سفره‌ی خالی خانه، به هر وسیله‌های چنگ می‌اندازند. این زنان که توسط قابله‌های محلی که فاقد شناخت علمی از بدن انسان و شیوه‌های سالم زایمان هستند و با استفاده از هر وسیله‌ی آلوده در پستوها و اماکن غیربهداشتی جنین خود را سقط میکنند. سایه‌ی مرگ و آسیب‌های جدی، بر سر اکثر زنانی که به این امر مبادرت می‌ورزند، سنگینی میکند.

در این جهانی که امپریالیست‌ها حاکم هستند، اکثریتی از زنان که در کشورهای موسوم به جهان سوم زندگی می‌کنند از اولیه‌ترین حقوق خود محروم هستند. چرا که هر چقدر این سیستم بتواند زنان را در فرودستی نگه دارد، بهتر می‌تواند کل مردم را تحت ستم و استثمار وحشیانه قرار بدهد. در بسیاری از کشورهای جهان سوم، زنان برای تهیه آب باید ساعت‌ها راه بروند تا کوزه‌هایشان را پر از آب کنند، ساعت‌ها باید در جمع کردن هیزم برای گرم شدن و غذا پختن وقت بگذارند، زنانی که صبح تا شب در مزارع مکانیزه برای سرمایه‌داران همراه مردان خانواده کار می‌کنند، اما به عنوان کارگر به رسمیت شناخته نمی‌شوند و مزدی هم دریافت نمی‌کنند، زنانی که در پیشبرد زندگی هیچ‌گونه حق دخالت ندارند و..... چگونه می‌توانند به وسایل پیش‌گیری از بارداری دسترسی پیدا کنند. از طرفی قانون، دین،

سنت، عقب افتادگی دست در دست هم مانع از این می‌شوند که زنی که ناخواسته باردار است بتواند با مراجعه به بیمارستان سقط جنین کند.

در اغلب کشورها و به‌طور مشخص جوامع تحت سلطه توجیه محدودیت حق زنان بر بدن خود و در نتیجه محدودیت حقوقی آنان جهت حفظ هویت و جای‌گاه اجتماعی‌شان، با ابزارهایی چون فرهنگ و اخلاق صورت می‌گیرد؛ فرهنگ و اخلاقی که بر پایه‌ی مذهب، خرافه و ایدئولوژیهای ارتجاعی و با تکیه به روابط تولیدی، شکل گرفته است. هنوز در برخی از کشورهای غربی که اغلب خود را به اصطلاح حامی حقوق بشر نامیده و از برابری بین انسانها سخن می‌گویند نیز، همچنان حق زنان برای سقط جنین با کاملاً نادیده گرفته میشود و یا با اما و اگرهای مختلف محدود میگردد.

فقر و ناآگاهی از شیوه‌های پیش‌گیری از بارداری و نبود امکان قانونی، بهداشتی و مطمئن برای سقط جنین از یک‌طرف و وحشت از قوانین زمینی و آسمانی از طرف دیگر مانع از این می‌شوند که زنان در اکثر کشورهای جهان بتوانند به درستی تصمیم بگیرند. بخصوص این‌که زنان حق کنترل بر بدن خود را ندارند. در بسیاری از کشورها این کنترل هم از جانب قانون و دولتمردان و هم از طرف مردان خانواده بر زنان اعمال می‌شود. تمام تلاش سیستم و مردان این است که بتوانند با کنترل بدن و فکر زنان آنان را به قبول «وظایف‌شان» که همان تولیدمثل، نگه داری و بزرگ کردن فرزندان، سرویس جنسی دادن به مرد و..... گردن بگذارند.

خشونت عریان و عمیق بر میلیون‌ها زن در ایران و در سراسر جهان، در بحرانی که در نتیجه ویروس کرونا ایجاد شده، تشدید یافته است. این دوره شرایطی را به وجود آورده که میلیون‌ها زن در عین فشاری که در نتیجه تهیه لقمه نانی مجبورند تحمل کنند، باید بار سرویس جنسی به مردان را نیز تقبل کنند و همین موضوع، احتمال بارداری ناخواسته آنان را به مراتب افزایش دهد. این امر باعث شده که توجه بسیاری از فعالین و تشکلات زنان را به خود جلب کند. تا زمانی که در جهان مالکیت مرد بر زن به حیات خود ادامه دهد، وضع به همین منوال پیش خواهد رفت و زنان به مثابه ماشینی که وظیفه‌اش تولیدمثل است، ادامه خواهد یافت.

این اوضاع وظایف سنگینی را بر دوش ما و همه فعالین مبارز و انقلابی، تشکلات زنان و... گذاشته است. بالا بردن هر چه بیشتر آگاهی زنان در رابطه با ریشه و علل ستم بر زن که در مرکز آن اسارت بدن زنان قرار گرفته، از وظایف مهم و تعیین کننده می‌باشد. هر چقدر زنان در ابعاد وسیع به آگاهی انقلابی دست یابند، هر چقدر زنان از دلایل سلطه مرد بر زن درک درستی داشته باشند، هر اندازه زنان به رابطه بین مالکیت مرد بر زن و تداوم سیستم بهره‌کشی امپریالیستی حاکم بر جهان را به‌طور عمیق و ریشه‌ای دست یابند، بهتر می‌توانند در تغییر سرنوشت میلیون‌ها زن به‌طور سازمان یافته دخالت آگاهانه کرده و خود را بخشی از تغییر این شرایط دهشتناک بینند. ■

# (اختیار دارند)



## پریسا منصوری

میز آخر ردیف کنار پنجره‌ها نشستم. نرگس دیر کرده است. نکند صبح مریض شده باشد. چشمم به حیاط و در است. سر که برمی‌گردانم نرگس از در کلاس می‌آید داخل. رنگ به رو ندارد. کیفش را با دو دست محکم به سینه چسبانده. بلند می‌شوم: «کجایی تو دختر؟».

می‌رسد آخر کلاس و با هم سر جای‌مان می‌نشینیم. دستم را محکم می‌گیرد. دستانش را که یخ زده و می‌لرزد نگاه می‌کنم: «چرا می‌لرزی؟ رنگت چرا پریده؟».

همین که دهان باز می‌کند شریفی معلم پرورشی وارد کلاس می‌شود. حرف زدن سر کلاس شریفی سخت است. نه این که حرف نزنیم. اما شریفی هم برای خودش سگ اخلاقی است که دومی ندارد. ولش کنند دوست دارد با چادرش دارمان بزند. راه می‌رود و صلوات می‌فرستد و به ما چپ‌چپ نگاه می‌کند.

درس شروع می‌شود. چشمم به نرگس است. دست می‌کشم روی پایش: «مردم از اضطراب، بگو».

دفترم را که روی میز است باز می‌کند و مینویسد: «بدبخت شدم سحر».

چشمم رد خودکار را دنبال می‌کند: «پسر عمویم در کوچه ما را دید». پیشانی‌اش را می‌گذارد روی میز و سه بار سرش را می‌کوبد روی کتاب. ادامه می‌دهد: «بغل هم بودیم که دیدمان».

با پیچ پیچ می‌پرسم: «چیکار کرد؟ دعوا راه انداخت؟».

با تکان دادن سرش حرفمو تأیید کرد. وسط دفتر بزرگ‌تر می‌نویسد: «می‌ترسم سحر، می‌ترسم بروم خانه».

شانه‌اش را نوازش می‌کنم که داد شریفی درمی‌آید: «بروید بیرون همدیگر را بمالید. اینجا کلاس درس است. بعدا تکلیف‌تان را روشن می‌کنم خیره سرهای بی‌حیا» و از کلاس بیرون‌مان می‌کند.

می‌رویم حیاط کنار دیوار می‌نشینیم. نرگس گریه می‌کند.

همین را کم داشتیم.

ول کن این بی‌شرف را. می‌خواهی چه کار کنی حالا؟

هیچی نمی‌دانم چه خاکی تو سرم بریزم. داد و بیداد کرد. آمد با امیر گلاویز شد. من را هل داد. امیر به زور از زیر دستش فرار کرد. می‌خواست من هم بکشد ببرد خانه که نرفتم و دویدم سمت مدرسه. حتما تند رفتی و گفته. می‌ترسم برگردم خانه. بابام من را می‌کشد.

زنگ تفریح می‌خورد. دو زنگ بعدی با دلهره می‌گذرد. زنگ آخر از مدرسه می‌زنیم بیرون. مادر نرگس آمده دم در مدرسه ایستاده. با اخم و تشر نرگس را می‌کشاند و می‌برد. نرگس برمی‌گردد و نگاهم می‌کند. با نگرانی برایش دست تکان می‌دهم.

شب جرأت نمی‌کنم زنگ بزمن خانه‌شان. می‌دانم اوضاع حتما خیلی خراب است. نرگس امروز نیامده. خانم کریمی ناظم، فرستاد دنبالم که بروم دفترش. اول از سر کلاس شریفی گفت و تهدید کرد بعد هم گفت مادر نرگس زنگ زده و گفته پدرش دیگر اجازه نمی‌دهد مدرسه بیاید.

بعد از مدرسه تند تند می‌روم سمت خانه‌شان. در می‌زنم. برادر کوچک نرگس در را باز می‌کند. من را می‌شناسد. داخل را نگاهی می‌اندازم: «نرگس هست؟».

یک الف بچه با اخم و سر تکان دادن جوابم را می‌دهد. من هم اخم می‌کنم و می‌خواهم بزمنش کنار و وارد حیاط شوم که مادرش می‌آید و در را تنگ‌تر می‌کند: «نرگس تنبیه شده و تو هم دیگر اینجا نیا».

خواهش می‌کنم که فقط پنج دقیقه بینمش. فقط پنج دقیقه اما هرچه التماس می‌کنم نمی‌گذارد و در را می‌بندد.

چند روزی می‌گذرد و من هر روز می‌روم در خانه‌شان. دقیقا بعد از مدرسه و دیگر در را هم باز نمی‌کنند.

با سماجت و خواهش از مادرم می‌خواهم بیاید با هم برویم. اول قبول نمی‌کند: «مسئله خانوادگی است و به ما مربوط نیست». «دخترشان است و اختیارشان را دارند». ولی آنقدر داد و بیداد می‌کنم، قهر می‌کنم، خودم را به در و دیوار می‌کوبم تا راضی می‌شود برویم. وقتی مادر نرگس مادرم را که بالاخره در محل باهم سلام احوالپرسی دارند پشت در دید با اکراه اما راه‌مان داد.

مادرم بعد از این‌جا آنجا زدن، سراغ نرگس را گرفت. مادرش که می‌دانست سراغ گرفتن برای چیست شروع کرد به تعریف که: «پدر نرگس خیلی خیلی عصبانی است، بالاخره مرد است و مسئله ناموسی است و به غیرتش برخورده است. اینکه حق هم دارد و حتما به

جز پسرعمویش کسان دیگری هم آن‌ها را با هم دیده‌اند و آبروی‌مان رفته». چشمم به در اتاقی بود که می‌دانستم نرگس آنجاست. مادرش همین‌طور حرف می‌زد: «قدیمی‌ها درست گفته‌اند دختر را باید زود شوهر داد تا سرش به راه و زندگی شود. برای همین هم شوهر و برادر شوهرش قرار گذاشته‌اند نرگس و پسرعمویش عقد کنند. گفت خدا را شکر پسر عموی نرگس پسری خوبی است و قضیه تمام و حل می‌شود». همین موقع در اتاق با ضرب باز می‌شود و نرگس با صورت و چشم‌هایی پف کرده می‌آید بیرون، با خشم به مادرش نگاه می‌کند. سریع بلند می‌شوم و جلو می‌روم. بغلش می‌کنم. نمی‌دانم چقدر طول می‌کشد که با هم اشک می‌ریزیم. من غم او را و او دردش را.

مادرش خُبه خُبه کنان از جا بلند می‌شود و بی آن که بگوید راهی‌مان می‌کند. نرگس دهانش را به گوشم می‌چسباند: «نمی‌خواهم سحر، نمی‌خواهم».

مادرم از پشت نیشگونی می‌گیرد که یعنی برویم.

از مدرسه می‌روم. لباس درمی‌آورم که زنگ در زده می‌شود. دو سه پله را می‌روم پایین و در را باز می‌کنم. نرگس است. چند قدم آن‌طرف پسرعمویش ایستاده. نرگس نگاهش می‌کند و به من نزدیک می‌شود. روبوسی می‌کنیم. خیلی آرام شروع می‌کند به حرف زدن. همان‌طور که گاهی سرکلاس حرف می‌زدیم و حتی می‌ز جلویی‌ها نمی‌شنیدند چه می‌گوییم.

این‌ها برای خودشان بریدند و دوختند. تو دهنی و چک و لگد بس نبود. می‌خواهند بدبختم کنند ولی من زن این سگ نگهبان نمی‌شوم.

بمیرم برایت نرگسی.

نمی‌دانم چه کار کنم. هرچه دعوا کردم، گریه کردم، هرکاری می‌کنم ول کن نیستند. می‌خواهند از خانه‌ی خودمان به خانه‌ی دیگر زندانیم کنند.

می‌خواهی چه کار کنی؟

نمی‌دانم سحر. شاید باید فرار کنم.

پسرعمویش نرگس را صدا می‌کند و نزدیک می‌شود که یعنی بس است. بغلش می‌کنم: «خیلی خری اگر جایی را پیدا کنی برای رفتن و نگویی تا باهم برویم». دو تایی می‌خندیم. خنده‌ای برای دلداری، برای دق نکردن، و جدا می‌شود و می‌رود. در را می‌بندم و همان‌جا روی پله می‌نشینم. دلم از آشوب به هم می‌خورد.

به کفش‌های خاکی‌ام زل می‌زنم. گوشم سوت می‌کشد. زار می‌زنم. نرگس را صدا می‌زنم. نرگسی که به‌خاطر به آغوش گرفتن آدمی، به آغوش سنگ و خاک پرتش کردند. نرگسی که در خانه نفسش را بریدند، که دست‌ان پدرش شد طناب، شد طناب و افتاد دور گردنش، شد طناب و افتاد دور گردنش و نفسش را برید. صدای نرگس در گوشم می‌پیچد «می‌ترسم، نمی‌خواهم، بابام من را می‌کشد».

باید صدای نرگس زنگ می‌شد و گوش همه را که دور قبرش ایستاده‌اند کر می‌کرد. کاش صدای نرگس سنگ می‌شد و دست‌های دیگر را کوتاه می‌کرد. کاش صدای نرگس تیغ می‌شد و طناب‌ها را پاره می‌کرد. ■

## گامی به پیش نهید!

شما می‌توانید:

حول نشریه «هشت مارس» محافل مطالعاتی سازمان دهید.

نظرات خود و دیگران را در مورد مطالب نشریه بفرستید.

نشریه یا بخش‌هایی از آن را از طریق مناسب به ایران ارسال دارید.

هر کجای جهان که هستید، گزارشگر نشریه شوید. اخبار و گزارشات مربوط به وضعیت و مبارزات را برای نشریه ارسال دارید.

رنجی که هر زنی از مردسالاری برده را حکایت کنید.

با ارسال مقاله، ترجمه مطالب، شعر، نقد فیلم و کتاب، عکس، طرح و کاریکاتور ما را در افشای کلیه اشکال مردسالاری و ارتقا آگاهی زنان یاری دهید.

برای ادامه کاری نشریه کمک مالی منظمی را سازمان دهید.

دیگران را تشویق کنید که آبونه «هشت مارس» شوند و با آن همکاری نمایند.

# از شاه تا شیخ

## قوانین ضد زن در دولت‌های ضد زن

سحر قاسمی

باز نشر از نشریه هشت مارس شماره ۱۲ سال ۲۰۰۵

جمهوری اسلامی با تحمیل حجاب و وضع دیگر قوانین شبه برده‌دارانه و مجازات‌های قرون وسطائی کاری کرده که برخی فکر می‌کنند «زمان شاه» زنان آزاد بودند. مدافعین سلطنت هم با کمال وقاحت مدعی آزادی و برابری زنان می‌شوند. ولی در زمان سلطنت پهلوی نیز بسیاری از قوانین بر اساس اسلام استوار بود. نگاهی کوتاه بیاندازیم به برخی قوانین ضد زن در دوران سلطنت پهلوی که بسیاری‌شان حتی بدون هیچ تغییری وارد قوانین جمهوری اسلامی شدند.

### حاکمیت در انحصار رجال

به موجب اصل ۳۷ متمم قانون اساسی «ولایت‌عهدی بر عهده پسر بزرگ‌تر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود، در صورتی که پادشاه فرزند پسر نداشته باشد تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد...»

### تبرک قتل‌های ناموسی

ماده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی در زمان سلطنت پهلوی: «هرگاه شوهری زن خود را با مرد اجنبی در فراش یا در حالتی که به منزله وجود در یک فراش است مشاهده کند و مرتکب قتل یا جرح یا ضرب یکی از آنها یا هر دو شود معاف از مجازات است...»

در جمهوری اسلامی همین ماده، به ماده ۶۳ قانون مجازات اسلامی تبدیل شده است: «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند...»

### عدم اختیار زن در انتخاب شوهر

ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی در زمان سلطنت پهلوی: «نکاح دختری که هنوز شوهر نکرده اگرچه بیش از ۱۸ سال تمام داشته باشد متوقف به اجازه پدر یا جد پدری اوست...»

ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی جمهوری اسلامی: «نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری اوست...»

### قیمومیت مرد بر زن در ازدواج

ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی در زمان سلطنت پهلوی: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است.» (همین قانون، با همین شماره اکنون هم موجود است.)

ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی: «مرد هر وقت بخواهد می‌تواند زن خود را طلاق دهد»

ماده ۱۱۴۸ قانون مدنی: «در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است»

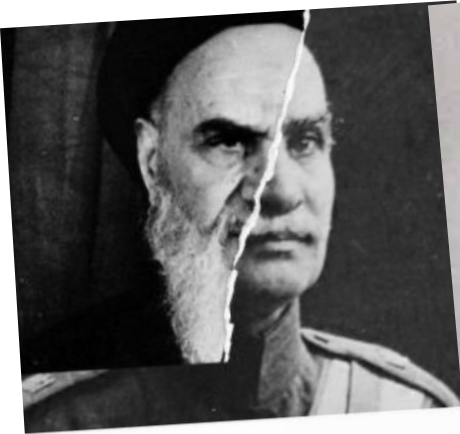
### صیغه، یا «عقد منقطع» هم رسمیت داشته

ماده ۱۱۵۴ قانون مدنی در زمان سلطنت: «اگر زنی شوهرش بمیرد عده وفات چه در دائم و چه در منقطع در هر حال چهار ماه و ۱۰ روز است مگر اینکه زن حامل باشد...»

زن جیره خوار مرد دانسته می‌شده: تمکین در ازای نفقه

مواد ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۳ قانون مدنی در زمان سلطنت پهلوی: «در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است...» و «نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت...» و «هر گاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.»

(جمهوری اسلامی لازم ندید هیچکدام از این قوانین را تغییر دهد)



مگر بر ستمگر  
چه شاه باشه چه رهبر



### حق حرکت زن منوط به اجازه شوهر است

ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی اقامتگاه زن شوهردار را همان اقامتگاه شوهر می‌داند.

بند ۳ ماده ۱۸ قانون گذرنامه در زمان سلطنت پهلوی مبتنی بر این بود که زن شوهردار فقط در صورت موافقت کتبی شوهر می‌تواند گذرنامه دریافت کند.

### قیمومیت

طبق ماده ۱۲۳۳ قانون مدنی در زمان سلطنت: «زن نمی‌تواند بدون رضایت شوهر خود سمت قیمومیت را قبول کند». این ماده در قانون مدنی جمهوری اسلامی به همین شکل موجود است.

بخش‌هایی از قانون حمایت خانواده زمان سلطنت پهلوی

ماده ۶۱: مرد نمی‌تواند با داشتن زن، همسر دوم اختیار کند مگر در موارد زیر:

۱- رضایت همسر اول

۲- عدم قدرت همسر اول به ایفای وظایف زناشویی

۳- عدم تمکین زن از شوهر

۴- ابتلاء زن به جنون یا امراض صعب‌العلاج موضوع بندهای ۵ و ۶ ماده ۸

۵- محکومیت زن وفق بند ۸ ماده ۸

۶- ابتلاء زن به هر گونه اعتیاد مضر برابر بند ۹ ماده ۸

۷- ترک زندگی خانوادگی از طرف زن

۸- عقیم بودن زن

۹- غایب و مفقودالاثر شدن زن برابر بند ۱۴ ماده ۸

ماده ۸۱: شوهر می‌تواند با تایید دادگاه، زن خود را از اشتغال به هر شغلی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود یا زن باشد منع کند. زن نیز می‌تواند از دادگاه چنین تقاضایی را بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد نشود مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می‌کند.

آنچه در بالا آورده شد، شمه‌ای بود از قوانینی که فرودستی زنان در عصر پهلوی را تضمین می‌کرد. بعلاوه برای تضمین برابری، وضع قانون کافی نیست. بهترین قانون‌ها بدون ضمانت اجرایی درد چندانی از اکثریت زنان دوا نمی‌کنند. دول مردسالار، در کنار قانون، از تمامی نهادهای غالب در جامعه، از جمله سنت و عدم آگاهی زنان به حقوق خویش استفاده می‌کنند تا نقش فرودست زنان را تضمین کنند. زنان نه تنها باید خود در نوشتن قوانین سهم داشته باشند، بلکه در جهت بوجود آوردن نهادهایی که ضامن اجرای این قوانین باشند بکوشند و همزمان آگاهی خود و جامعه را از حقوق زنان بالا ببرند.

ماخذ قوانین: سناتور، فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان ایران، نوشین احمدی خراسانی، پروین اردلان

## از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی

## در باره ظهور انسان، سرچشمه ستم بر زن و راه رسیدن به رهایی!

نویسنده: آردبا اسکای بریک

برگردان: سمیرا باستانی و نینا امیری

در شماره‌های دو، سه، چهار و پنج نشریه هشت‌مارس صفحاتی از کتاب «از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی» را چاپ نمودیم. اما متأسفانه به دلایل گوناگون نتوانستیم بقیه بخش‌های این کتاب را ترجمه و در اختیار خواننده‌گان نشریه قرار دهیم. در عین حال با توجه به این‌که ترجمه‌های قبلی از نظر برخی از خواننده‌گان نشریه روان و قابل فهم نبودند، تصمیم گرفتیم با کمک از ترجمه قبلی بخش‌های اولیه، ترجمه این کتاب را آغاز کنیم. امیدوارم هستیم ترجمه این کتاب علمی و غنی به بالا بردن سطح آگاهی در خدمت به امر رهایی زنان از ستم جنسیتی کمک کند - هشت‌مارس

## مقدمه کتاب:

ما خود را موجودات بشری، هوموساپین‌ها، می‌خوانیم و ساکن زمین هستیم. اما ما از کجا آمده ایم؟ در مراحل اولیه زندگی، چگونه بودیم؟ آیا وحشیان خون‌آشامی بودیم؟ آیا زنان، موجودات بیچاره‌ای بودند که برای بقای خویش وابسته به «مردان قدرتمند» بودند؟ چگونه می‌زیستیم؟

انسان نسبت به بقیه موجودات دارای یک مشخصه است. مشخصه ما آن است که همیشه چنین سوالاتی را طرح می‌کنیم و در جستجوی کشف کلیه حقایق مربوط به کائنات و خودمان (که بخشی از کائنات می‌باشیم) هستیم؛ به دنبال کشف منشاء آن و آینده‌ای که پیش رویمان است، هستیم. معمولاً، هنگام حاد شدن تضادهای اجتماعی، جدل بر سر این‌گونه سوال‌های بنیادین نیز حاد می‌شود. دلیل این امر بخشا آن است که با از هم گسیخته شدن بافت جامعه، اعتبار کلیه افکار و نهادهای قدیمی زیر سوال می‌رود؛ و جواب‌گوئی به این سوالات اهمیت فوق‌العاده‌ای برای جامعه پیدا می‌کند.

امروزه که بشر فی‌الواقع با امکان خطر انهدام خود کرده و خود ساخته روبروست، دو دسته افراد به دو گونه‌ی متفاوت به مسائل برخورد می‌کنند. عده‌ای هستند که عامدانه از سوالات گسترده فرار می‌کنند، افق خود را تنگ می‌کنند و عاجزانه می‌گویند که در هر مقطع زمانی معین، تنها از یک جزء کوچک حرکت، می‌توانند شناخت پیدا کنند؛ این دسته به شکل‌های متنوعی به آگنوستیسم (شک‌گرایی) و هیچ ندانم، عقب نشینی می‌کنند. اما دسته دیگر، بی‌مه‌با باورها را به زیر سوال می‌کشند و با جسارت وارد میدانی می‌شوند که باورهای کهنه علمی و فلسفی یکی پس از دیگری از تخت سلطنت به زیر کشیده شده و به هوا پرتاب می‌شوند. این‌ها سوال می‌کنند: ماده چگونه حرکت می‌کند؟ آیا کهکشانی که می‌شناسیم، مستمراً انبساط خواهد یافت، یا این‌که بالاخره منقبض می‌شود و یا این‌که بطور متناوب منبسط و منقبض خواهد شد؟ آیا پیدایش جهان بر اثر یک انفجار بزرگ (بیگ بنگ) بود یا در نتیجه چند انفجار بزرگ که فاصله‌ی میان آن‌ها را دوره‌های «آرامش» نسبی، پر می‌کرد؟ آیا این انفجار بزرگ خودش بخشی از یک پروسه بزرگ‌تر نبود؟ آیا پدیده‌های نوین تنها در نتیجه انباشت تغییرات تدریجی بوجود می‌آیند، یا این‌که پروسه‌های مادی با گسل‌های ناگهانی و جهش‌ها رقم می‌خورند؟ آیا تغییر همواره از پائین به بالا و از ساده به پیچیده است که به طرف «عالی» پیش می‌رود یا این‌که همه پروسه‌های مادی با افت و خیز رقم می‌خورند و در برابر همه‌ی پروسه‌های مادی، خط سیرهای بی‌شماری است که برخی از آن‌ها به بن‌بست می‌رسند و برخی دیگر زاینده نو و تازگی هستند؟

بر سر چنین سوالاتی اکنون مناظره‌ای در جریان است. این مناظره صرفاً نمایان‌گر اهداف روشن فکرا نه نیست؛ بلکه حائز اهمیت بسیار است. زمانی که شناخت نو شورش می‌کند و شناخت کهنه را به‌مصاف می‌طلبد، باور مسلط به سادگی میدان را خالی نمی‌کند. این سماجت تنها نمایان‌گر سماجت جهل یا درک محدود نیست بلکه نمایان‌گر مناسبات طبقاتی معینی است که تئوری‌های کهنه را تقویت می‌کند. این، نمایان‌گر منافع طبقاتی معینی است که با وجود آشکار شدن ماهیت جعلی باورهای کهنه، فرمان می‌دهد که کهنه حفظ شود و تا زمانی که به‌مثابه یک وسیله مفید ایدئولوژیک و سیاسی به حفظ نظم موجود خدمت می‌کند، تقویت شود.

تاثیر این منافع طبقاتی بر روی مسائل مورد مناظره‌ی علمی، آشکارتر از هر جا در مبحث مربوط به منشاء انسان، تکامل آن و رفتارهای اجتماعی انسان به چشم می‌خورد. کتاب حاضر را به قصد بررسی نقادانه و ارزش‌یابی برخی از «الگوهای جدید» که اخیراً درباره منشاء، پیدایش انسان، ارائه شده است، شروع کردم. به نظر می‌آید تلاش‌های جدی برای به‌مصاف طلبیدن برخی از داستان‌های جعلی در مورد پیدایش انسان، که به لحاظ علمی بی‌پایه‌اند ولی عمیقاً در آگاهی عامه نفوذ کرده‌اند، در حال صورت گرفتن است. این داستان‌های جعلی که تحت لوای «ذات بشر» ارائه می‌شوند، مبلغ نظریه بیودترمینیستی (تعیین کننده بودن بیولوژی) هستند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ میلادی تلاطمات اجتماعی سراسر جهان را فرا گرفت و نظم موجود را در عرصه‌های گوناگون به‌طور جدی به زیر سوال کشید. تصادفی نبود که در این چارچوب، حرکت‌هایی برای به زیر سوال کشیدن داستانهای بی‌پایه‌ی پیدایش انسان، براه افتاد. داستان‌های سنتی در مورد پیدایش بشر که به‌طور فراگیر تبلیغ می‌شوند، همگی به‌شدت مردسالارانه و آندروسنتریست (مرد محور) هستند. بنابراین برای فمینیست‌ها و کسانی که مبارزه با ستم بر زن در جامعه مدرن دغدغه‌شان می‌باشد، مساله بازبینی پیدایش انسان و تکامل اولیه وی، دارای اهمیت ویژه‌ای بوده است.

از این‌رو، بخش قابل توجهی از کتاب حاضر به بررسی و ارزش‌یابی نقادانه دو اثر اختصاص خواهد یافت. هدف این دو اثر، رد داستان‌های کهنه در مورد پیدایش انسان است. اولی به‌نام «فرو دست شدن زن» نوشته الین مورگان و دومی به‌نام «درباره انسان شدن» نوشته نانسی میک پیس‌تنر. یکی از این آثار به‌دلیل آن‌که نمونه‌ای منفی است آموزنده است. این اثر نشان می‌دهد که چگونه وقتی انسان سعی می‌کند فرضیات و الگوهای تئوریک غلط را با متدولوژی غلط پاسخ دهد، با دست خودش تله‌های خطرناکی را برای خودش درست می‌کند. در این مورد، اشتباهات متدولوژیک مشخص به سطح کاریکاتور رسیده‌اند. اما



# Of Primeval Steps & Future Leaps

An Essay on the Emergence of Human Beings, the Source of Women's Oppression, and the Road to Emancipation

By Ardea Skybreak

واقعیت آن است که عین همین اشتباهات متدولوژیک در اشکال زیرکانه تری در اغلب ادبیات بیولوژی تکاملی، که به لحاظ علمی جدی محسوب می‌شوند، غلبه دارد. متدولوژی‌های غالب بر ادبیات بیولوژی تکاملی نه تنها به «سطحی گرائی علمی» دامن می‌زنند بلکه در مواردی به تقویت نظریات ایدئولوژیک و سیاسی ارتجاعی خدمت می‌کنند. امیدوارم که نوشته حاضر به مناظره نظری که بر سر برخی از این مسائل در جریان است، خدمت کند.

اثر دیگری که مورد بررسی نقادانه من قرار گرفته، اثری است که به رد نظریه های رایج نسبت به مبداء پیدایش بشر می پردازد. این اثر یکی از بهترین نمونه‌هایی است که تا کنون در مورد بررسی مبداء پیدایش انسان به مثابه یکی از جانوران زمین، ارائه شده است. این اثر، تازه و تحریک آمیز بوده و به نوبه خود خدمت مهمی به تعمیق درک ما از پروسه پیدایش انسان می‌کند. این کتاب، مقداری زیاد غذای فکر فراهم می‌کند برای هر کس که می‌خواهد بفهمد آیا میان مبداء ما به‌مثابه یکی از انواع جانوران کره زمین، و مشکلات گوناگونی که در مناسبات اجتماعی و سازمان اجتماعی مدرن انسان بروز می‌کند، رابطه‌ای وجود دارد و اگر وجود دارد، چیست؟ این کتاب، بررسی خود را به مرحله‌ی اولیه‌ی جدا شدن انسان از میمون محدود کرده‌است. با این وصف، تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌هایش، سنگ‌بنای ارزشمندی است برای کشف مبداء انقیاد زن و پایه‌های استمرار آن و سلطه مرد بر زن در انواع و اقسام جوامع مدرن بشری.

نوشته‌ای که پیش‌روی شماست، خود در زمره‌ی این تلاش‌هاست. روشن است که با ارزیابی آمار و تحلیل‌هایی که الگوی «تنر» بر آن بنا شده، می‌توانیم جلوتر رفته و درکمان را از آنچه پایه‌های اولیه نابرابری اجتماعی میان زن و مرد بوده، کامل‌تر کنیم. در بخش دوم این کتاب، عرصه‌ی مذکور را مورد اکتشاف قرار می‌دهم و از بدنه‌ی وسیع آمار آن‌تروپولوژیک (انسان‌شناسی) در مورد جوامع گله‌دار و هم‌چنین از مدل‌های تجربی که در مورد اولیه‌ترین مبداء انسان موجود است، استفاده خواهیم کرد. به‌مثابه بخشی از این کار، تلاش خواهیم کرد بازبینی اولیه‌ای از اثر معروف انگلس به نام «منشا، خانواده مالکیت خصوصی و دولت» ارائه دهیم. اثری که پیشاهنگ بوده و خدمت عظیمی به درک انسان از علل انقیاد زن کرده است.

در اواسط تا اواخر قرن نوزدهم، با ظهور متد مارکسیستی به نام ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، در علم اجتماع جهش تاریخی عظیمی صورت گرفت. این متد (بر خلاف تفاسیر مذهبی و ایده‌آلیستی) به کالبد شکافی پایه‌های مادی انواع نظام‌های اجتماعی که در مقاطع مختلف تاریخ به منصفه ظهور رسیده‌اند، کمک کرد؛ و برای اولین بار یک چارچوبه‌ی تئوریک ارائه داد که از طریق آن بررسی ساختارهای اجتماعی در پویایی و تکامل‌شان و نه به‌مثابه برش‌های منجمد از زمان، امکان‌پذیر شد. از زمان مارکس تا کنون، این علم که علمی تکامل‌یابنده است، خدمات عظیمی به کسب شناخت از نظام‌های اجتماعی گوناگون که ساختارهای طبقاتی (منجمله و عمدتاً برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و نظام‌های سوسیالیستی) مشخصه آن است، کرده است. علم مارکسیسم، کماکان چشم‌انداز برانگیزاننده‌ای در رابطه با طرق سازماندهی اجتماعی بشر، منجمله چشم‌انداز محو کامل تمایزات طبقاتی در مقیاس جهانی، ارائه می‌دهد.

دوره‌ی ماقبل ظهور طبقات، ناشناخته‌تر باقی مانده است. مارکس تاکید کرد که ظهور طبقات یک مقوله جدید در تاریخ تکامل جامعه بشری است. جامعه طبقاتی در مقطع معینی از تاریخ و در ارتباط با تکاملات مادی کاملاً روشن، به‌ظهور رسیده است. البته نظام‌های اجتماعی بی‌طبقه تا این قرن نیز تداوم یافته‌اند اما نه به‌مثابه قاعده بلکه به‌مثابه استثنائات نادر. به‌همین دلیل برای ما تصور دوره‌ای که کاملاً مساله بالعکس بوده است، دشوار است. ولی ما می‌دانیم که میلیون‌ها سال طول کشید تا این‌که اجداد ما از میمون منشعب شدند و موجودیت ما به‌مثابه انسان حداقل به صد هزار سال پیش‌باز می‌گردد. در طول این زمان، نوع بشر در سراسر کره زمین پخش شد و طرق گوناگون معیشت و بازتاب فرهنگی آن را به ظهور رساند. ولی قدمت ظهور طبقات تنها به چند

هزار سال می‌رسد.

انگلس در هم‌کاری نزدیک با مارکس، شروع به پژوهش در عوامل مادی‌ای که قابله‌ی گذار از جوامع ماقبل طبقات به نظام‌های طبقاتی بوده‌اند، کرد. او تا آن‌جا که توانست از آمار آن‌تروپولوژیک (انسان‌شناسی) اولیه، منجمله از آن دسته آماری که در تقابل با نظریات متحجر اولیه بود، استفاده نمود تا نتیجه‌گیری‌های خود را بکند. در انجام این کار، همان‌طور که بعداً خواهیم دید، انگلس توانست دید روشنی از برخی جوانب سازمان اجتماعی بشر در طول تاریخ بدست آورد. منجمله در مورد پایه‌های مادی انقیاد زنان در طول تاریخ. هنوز هم از دیدگاه‌های ارزشمند انگلس می‌توان بسیار آموخت. از سوی دیگر، در زمان انگلس علوم آن‌تروپولوژیک (انسان‌شناسی)، پالئونتولوژی (دیرین‌شناسی) و بیولوژی تکاملی، دوره‌ی نوزادی خود را طی می‌کردند و از آن زمان تاکنون مواد خام زیادی انباشت شده‌است که می‌توان و باید مجدداً مورد مطالعه و تحلیل قرار داد. مضافاً، آن متد علمی بنیادین که مارکس و انگلس در اختیار ما قرار دادند. خود مراحل تکاملی بیشتری را طی کرده است و مرتباً تکامل می‌یابد. آن‌هایی که خدمات اولیه را نفی می‌کنند و به هیچ می‌انگارند عالمان عقب مانده‌ای هستند که خود را از غنای شناخت تاریخی و متدولوژیک محروم می‌کنند. اما آن‌هایی که به شناخت گذشته قانع هستند و هرگز به دنبال آن نیستند که آن شناخت را به جلو سوق دهند، دارای فکر منجمدی بوده و هیچ درکی از متد مارکسیستی ندارند.

عوامل اولیه‌ای که در به وجود آمدن اشکال اولیه‌ی نابرابری‌های اجتماعی میان زن و مرد دخیل بودند، کدامند؟ آیا چنین عواملی قبل از ظهور جامعه طبقاتی وجود داشتند یا این‌که در جامعه ماقبل طبقاتی هماهنگی «عالی» میان زن و مرد موجود بود؟ آیا جواب به این سوال می‌تواند درک ما را از عواملی که تداوم ستم و انقیاد زن را در جهان امروز تضمین می‌کنند، عمیق‌تر کند؟ این نشان دهنده‌ی چه چیزهایی در این باره می‌تواند باشد؟ اگر این کتاب بتواند با گوشودن برخی از این مسائل و ارائه استدلال، موجب تقویت روند مناظره و پژوهش در مورد این سوالات حیاتی شود، می‌توانم آن را کتابی موفق ارزیابی کنم.

مناسبات اجتماعی بشر (مانند نابرابری جنسیتی، ستم ملی، جنگ و غیره) را نتیجه‌ی تکامل اولیه انسان می‌دانند. نتیجه‌گیری اساسی این تئوری‌ها همواره اینطور است: از آن‌جا که بدبختانه ما این‌طور شکل گرفته‌ایم، و نوعی «جبر بیولوژیک» در ما جاسازی شده‌است، هیچ فایده‌ای ندارد که تلاش کنیم این «مشکلات» را عوض کنیم. در دهه‌های اخیر، چنین دیدگاهی توسط نویسندگانی هم‌چون کونراد لورنز، یکی از پیشگامان اتولوژی (بررسی رفتار حیوانات) است، و آنتروپولوژیست (انسان‌شناسی) مبتدل معروفی مانند لیونل تیگر، دزموند موریس و رابرت آردری، دامن زده شده و برای همه‌گیر کردن آن تلاش کرده و محبوبیت پیدا کرده‌اند.

از اواسط دهه ۱۹۷۰ مکتب بیودترمینیستی (تعیین کننده بودن بیولوژی) یکبار دیگر تازه شد و با تکامل و تبلیغ بیولوژی اجتماعی انرژی گرفت. زمانی که بیولوژی اجتماعی به عرصه جامعه بشری تعمیم داده می‌شود، رفتارهای اجتماعی را بر حسب نتایج انتخاب طبیعی توضیح می‌دهد؛ به این ترتیب که انتخاب طبیعی این یا آن رفتار را انتخاب کرده و دیگری را پس زده‌است. در طول کتاب حاضر خواهیم دید که پاشنه آشیل این مکتب فکری ارتجاعی آن است که همواره با این فرض حرکت می‌کند که رفتارهای اجتماعی پیچیده‌ی انسان، وابسته به برنامه‌های ژنتیکی معینی است. اما واقعیت آنست که هیچ‌گونه شواهدی دال بر این ادعا موجود نیست، چیزی که از نظر بیولوژیکی فوق‌العاده بعید است و در رابطه کلی با «طبیعت انسان»، کاملاً اشتباه: این فرض که رفتارهای پیچیده اجتماعی بشر را می‌توان با تحول‌های ژنتیکی خاص گره زد.<sup>۱</sup>

**اما واقعا انسان چگونه تکامل یافت؟** الگوهای همه‌گیر چند دهه‌ی گذشته این‌گونه است: اجداد ما میمون‌هایی بودند که ابتدا در جنگل‌هایی که امروز آفریقای شرقی است، ساکن بودند. آن‌ها روی درختان زندگی می‌کردند و عمدتاً گیاه‌خوار بودند. تا این‌جا همه چیز به نظر درست می‌رسد. داستان به این‌گونه ادامه می‌یابد که برخی از این میمون‌ها از میان درختان بیرون آمدند و به دشت‌های بزرگ نقل مکان کردند و دیدند که دشت‌ها پر از شکار است. سپس، «زیر فشار زیاد برای تنازع بقا و برای بالا بردن توان شکار خود، راست قامت‌تر و دوندتر شدند.» (دزموند موریس، به نقل از مورگان ۱۹۷۱ ص ۶) در فرآیند تبدیل شدن به «شکارچی قدرتمند»، پشم مرد ریخت چون این پشم هنگام دویدن او را گرم می‌کرد. او بلافاصله اسلحه‌ای اختراع کرد. رابرت آردری (به نقل از مورگان ۱۹۷۱ ص ۸) می‌گوید: «در اولین ساعات تکاملی ظهور انسان، ما به اندازه‌ی کافی مهارت استفاده از اسلحه را پیدا کردیم به طوری که دیگر نیازی به خنجر اجداد پستانداران (منظور دندان‌هاست) نداشتیم.» بنابراین، طبق این نظریه، اسلحه عامل کلیدی در جدا کردن مرد از حیوان بود. و «مرد» در این‌جا تنها برگیرنده جنس مذکر است. این نظریه معتقد است که جنس مذکر نقش عمده را در منشعب شدن از میمون بازی کرد. این «شکارچیان قدرتمند» در دشت‌ها از این‌ور به آن‌ور می‌دویدند و با سلاح‌های مدرن‌شان در جستجوی شکار بودند تا بتوانند برای زنان و بچه‌ها که ظاهراً ضعیف و ناتوان در مکانی امن نشسته بودند، غذا تهیه و از آنان محافظت کنند. در این نمایش‌نامه، مرد برای این‌که فعالیت‌های مربوط به شکار خود را بهتر هماهنگ کند، قوه بیان را رشد داد و در همین راستا و به همین قصد، هنر و مراسم مذهبی و غیره را به وجود آورد. او، گروه‌های اجتماعی بزرگتری را به وجود آورد و برای این‌که مطمئن باشد وقتی از شکار به خانه می‌آید، «زن ضعیف» آن‌جا و منتظر وی است، یکتا

در طی قرون متمادی، انسان‌ها اسطوره‌های (افسانه‌های) ایده‌آلیستی حیرت‌انگیزی درباره منشأ بشر ساخته‌اند. تقریباً هسته‌ی مرکزی همه این افسانه‌ها یک چیز است: مرد (و پس از آن زن به‌مثابه محصول جانبی مرد) توسط یک دست نامرئی، یک موجود با قدرت عالی‌تر، خدا یا خدایانی، آفریده شده‌است. لازم به ذکر است که این نظریه‌ها قاعدتاً مبتنی بر مدارک و شواهد مادی نبوده و اصولاً قابلیت بررسی ندارند. با این‌حال، این افسانه‌ها به ارضاء سوالات آزار دهنده بشر کمک کرده و ارزش خاصی برای طبقات حاکمه داشته‌اند. طبقات حاکمه یکی پس از دیگری، از این افسانه‌ها برای موجه جلوه دادن نظام‌های دلخواه‌شان استفاده کرده و نظام‌های خود را «نظم طبیعی امور» و «منطبق بر طرح الهی» خوانده و مردم را از به زیر سوال کشیدن آن بازداشته‌اند. در تاریخ بشر، اسطوره‌های مذهبی به‌طور عام، و اسطوره‌های آفرینش به‌طور خاص، هرگز موفق به ممانعت از طغیان ستم‌دیدگان و سرنگونی نظام‌های اجتماعی کهنه نشده‌اند، اما همواره به‌طور موثری نقش ترمز و سد کننده را در چنین پروسه‌هایی بازی کرده‌اند و تجربه نشان داده‌است که قابلیت زیادی در بازگشت به صحنه دارند.

تا زمانی که پایه‌های مادی ستم کاملاً در جهان باقی است، اسطوره‌های مذهبی در مورد پیدایش انسان، کاملاً از بین نخواهد رفت. اما شکی نیست که در قرن نوزدهم مجموعه‌ی این باورها در کلیت خود، ضربه سختی خوردند. تحلیل ماتریالیستی از پدیده‌ها و پروسه‌ها شکوفا شد و این همراه بود با صعود بورژوازی به قدرت و رشد تضاد میان بورژوازی و پرولتاریای تحت استثمار وی. در چنین شرایطی تئوری داروین، یعنی تئوری تکامل از طریق انتخاب طبیعی، به میدان آمد. این تئوری برای اولین بار یک درک پایه‌ای از بنیادی‌ترین و مهمترین مکانیسم‌های پیدایش و تکامل انواع عظیمی از موجودات گیاهی و حیوانی کره زمین منجمله «هوموسپین‌ها» را ارائه داد.

البته این نظریه که معتقد نیست ما «با تصور خدا» آفریده شده‌ایم بلکه جانوری بوده‌ایم که از میمون تکامل یافته‌ایم، جنجال و مقاومت بزرگی را برانگیخت. اما راه فراری از این واقعیت نبود که مکانیسمی برای یک تغییر تکاملی ارائه شده بود که می‌توانست مورد آزمایش و بررسی قرار گیرد و صحت و سقم آن تأیید شود، که در واقع از آن زمان تا به‌حال آزموده شده و اعتبار خود را کسب کرده‌است. امروزه، روند انتخاب طبیعی یک واقعیت غیرقابل انکار است و فقط حدود صدسال و اندی بعد از داروین درک ما از چگونگی ظهور انسان، تکامل و تغییر در ارگانیسم حیات به مرحله‌ی کیفیتا عالی‌تری رسیده است و دریچه‌ای بر روی تشریح علمی از منشأ ما گشوده شده‌است.

اما در دوره پس از داروین، افسانه‌های دیگری درباره مبداء و تکامل انسان تولید شد: دسته‌های گوناگونی از سوسیال داروینیست‌ها (کسانی که تلاش می‌کنند نظریه داروین را برای تحلیل‌های اجتماعی بکار برند) سر از تخم در آوردند و تئوری‌های داروین را بشدت عامیانه و تحریف کردند و سپس از آن‌ها برای اثبات این‌که مناسبات اجتماعی ستم‌گرانه در جامعه بشری غیر قابل اجتناب است، استفاده (در واقع سوءاستفاده) کردند. آنان از خودشان متشکرند که میراث میمون را جایگزین دست نامرئی خدا، کرده‌اند. این «داروینیست‌های اجتماعی»، وجود رقابت اقتصادی بی‌رحمانه، کشورگشائی، تحت ستم و انقیاد بودن خلق‌های جهان، همه و همه را، تجلی اجتماعی، فرهنگی و نتیجه غیر قابل اجتناب «انتخاب طبیعی و بقای مناسب‌ترین»، جا می‌زنند و برای آن‌ها جواز مشروعیت صادر می‌کنند. این شکل از داروینیسم اجتماعی به عنوان یک کلابرداری شبه علمی که هیچ پایه‌ای در تکامل بیولوژیک ندارد، به ثبت رسید. اما بعداً این شکل خام از داروینیسم اجتماعی با اشکال ظریف‌تری جایگزین شد. افسانه‌های بیودترمینیستی (تعیین کننده بودن بیولوژی) تازه‌تری در مورد منشأ انسان به صحنه آمد. این افسانه‌های جدید «مشکلات کنونی» در

۱- دو نقد بسیار خوب از مجموعه‌ای از این دیدگاه بیودترمینیستی (تعیین کننده بودن بیولوژی) را می‌توان در آثار گولد ۱۹۸۱ و چورور ۱۹۸۰ ملاحظه کرد. زمانی که این کتاب برای چاپ آماده میشد، نسخه‌ای از کتاب تازه منتشر شده «در زن ما نیست»، نوشته آر. سی. لیونتون، ستیون رز، و لئون جی. کمین را خواندم. مرور اولیه نشان میدهد که این کتاب تئوری بیودترمینیستی در مورد رفتارهای فردی انسان و سازمان اجتماعی بشر را به‌خوبی نقد می‌کند. علاوه بر افشای آشکار این فرضیه‌های بیولوژیکی بی اساس و روش‌شناسی اشتباه که زیربنای بسیاری از نظریه‌هایی است که در قلمرو ضریب هوش، سلامت روان، تفاوت زن و مرد و تفسیرهای جامعه‌شناختی از سازمان اجتماعی بشر به عنوان یک تئوری معتبر پذیرفته شده‌اند، تلاش دارد از منظر جدید پیامدهای مستقیم سیاسی ارتجاعی این نظریه‌ها را ترسیم و زیربنای فلسفی و روش‌شناختی (متدولوژیک) آنها را دقیق تر فاش کند.

همسری را اختراع کرد. و در زمانی که تارزان در جستجوی شکار بود، خانم جین برای این که تارزان باز گردد و در محیط خصمانه برای او امنیت فراهم کند، مشغول بزرگ کردن باسن، سینه و لب‌هایش بود و خود را آماده ارائه خدمات جنسی می‌کرد. هم‌زمان، تارزان با مردان دیگر اتحادیه‌های همبستگی ایجاد کرد تا بهتر بتوانند شکار کنند و وحوش را پس بزنند؛ تارزان این جمع مردانه را با چسب کسب روحیه‌ی تهاجمی و کشور گشائی علیه بیرونی‌ها، تحکیم کرد. و داستان در همین راستا ادامه می‌یابد.

شاید فکر کنید که با نقل بالا، الگوهای کلاسیک درباره سیر پیدایش انسان را بیش از اندازه کاریکاتوری جلوه داده‌ام. اما اگر کسی چنین فکر می‌کند بهتر است به برخی از ادبیات فراگیر در این زمینه مانند «میمون برهنه» نوشته دزموند موریس رجوع کند. اگرچه این الگوها ممکن است در برخی مجامع علمی موجب نیش‌خند و تمسخر شود، اما تاثیرات عمیق آن‌ها هم چنان مشهود است. البته ادبیات به اصطلاح جدی‌تر، این داستان‌ها را با جمله بندی‌های احتیاط آمیزتری بیان کرده‌اند، اما هنوز هم بسیاری از همین پیش فرض‌های بی‌اساس در مورد عوامل کلیدی گذار از میمون به انسان را ترویج می‌کنند: تأکید بر شکار، حضور مردان در مرکز صحنه به عنوان تنها نو آوران عصر، دیدن زنان و نوجوانان به عنوان گروهی منفعل یا تقریباً ناموجود، سطح بالایی از خشونت و غیره. این داستان‌ها پر از نتایج سیاسی است، و موید این ادعا است که زنان شایستگی کمتری دارند و مردان به‌طور طبیعی تهاجمی‌تر هستند. هدف کلی ایجاد این تصور است که موقعیت فرودست زنان نسبت به مردان از همان ابتدا با ما بوده‌است و بخشی از نظم، اگرچه شاید تأسف‌آور، اما ذاتی ماست. هم‌چنین این ایده تقویت می‌شود که خشونت بشری و جنگ جزئی از مجموعه رفتارهای طبیعی یعنی جنبه ذاتی حیوانی ماست که (امر می‌کند) هر آن چه را که می‌خواهی انجام بده، که خود را به‌مثابه بخشی از نظم طبیعت پیوسته تحمیل می‌کند.

کلیه این الگوهای قدیمی که مسیر پیدایش و تکامل انسان را بازسازی کرده‌اند، به دلیل آن‌که به‌طور منحصر به‌فرد بر روی نقش مرد تکیه می‌کنند، و کاملاً بر نقشی که نمیی از این نوع موجود کره‌خاکی (زن) بازی کرد چشم می‌پوشند، عاجز از ارائه یک شناخت واقعی در مورد جماعتی است که از میمون منشعب شدند و هومینیدها را تشکیل دادند؛ و این در حالی است که گنجینه‌ای از شواهد فسیل‌نگاری موجود است. اما تعصب اجتماعی، چشم پژوهشگران را نسبت به شواهدی که زیر دست‌شان است، کور کرده است.

الین مورگان در کتاب خود به‌نام «فرودست شدن زن» به‌درستی از آندروسنتریسم (مرد محوری) عجیب غریب این الگوها خشمگین است و هدفش درهم شکستن این الگوهای تارزانی در مورد تکامل اولیه‌ی انسان است. او به‌درستی احمقانه بودن این تصور که جماعت گذار از میمون به انسان، از مردان شکارچی قدرتمند و زنان منفعل تشکیل می‌شد، را نشان می‌دهد. لازمه‌ی چنین تقسیم نقشی آن بود که میمون بلافاصله از یک میمون کوچک، چهار دست و پا، درخت‌زی، گیاه‌خوار تبدیل شود به هومینیدی که قادر است در دشت زندگی کند، راست قامت است و با سرعت زیاد می‌دود، نیروی کافی برای سنگ‌پرانی دارد و با هدف‌گیری دقیق، حیوانات بزرگ را بطور منظم می‌کشد و دستگاه هاضمه‌اش قادر به هضم مقدار زیادی گوشت است. واضح است که چنین الگویی یک بازسازی احمقانه از سیر تکامل اولیه‌ی انسان است. برای بازسازی یک الگوی کاملاً متفاوت، بر پایه یک سلسله حوادث کاملاً متفاوت، شواهد و دلایل کافی موجود است. این الگوی متفاوت را می‌توان بر پایه عوامل زیر بازسازی کرد: نگاره‌های فسیلی (که تغییر در ساختمان اسکلتی، نوع غذا، ابزار، بزرگ شدن مغز و غیره را نشان می‌دهد)؛ بازسازی جو و محیط در دورانی که انشعاب از میمون صورت گرفت؛ مطالعه قیاسی زندگی نزدیک‌ترین پستانداران به انسان؛ و بازبینی آداب و ساختارهای اجتماعی انسان‌هایی که تا به امروز در حاشیه جهان و بر پایه اقتصادهای خودکفای معیشتی زندگی می‌کنند.

اما مورگان شواهد موجود را بررسی نمی‌کند. او صرفاً می‌خواهد مدل قدیمی تارزانی را با یک مدل تخیلی دیگر که به‌همان اندازه غیر محتمل و بی‌پایه است، جایگزین کند حتی اگر در مدل مورگان جنس مونث نقش بهتری دارد و ابداع‌گر است. او با بررسی دوران «میوسین» شروع می‌کند، که این دوره‌ای است که دورترین اجداد جنگلی ما، یکباره با یک تغییر آب و هوایی بسیار جدی روبرو شدند. تصور می‌شود که در این دوران بخش عظیمی از جنگل‌های بارانی آفریقای شرقی از بین رفت و بشدت کم شد و هم‌زمان دشت‌های خشک گسترده‌تر شدند. فرضیه مورگان این است که برخی از گروه‌های میمون‌های اولیه مجبور به زندگی در این دشته‌ها شدند و در حالی که احتمالاً خیلی‌ها از بین رفتند، برخی از آنها توانستند خود را با این شرایط جدید محیطی وفق دهند و از این طریق زنده ماندند، تولید مثل کردند و این قابلیت نوینی که کسب کرده بودن را به نسل‌های پس از خود منتقل کردند. به این ترتیب نسل‌های جدید هرچه بیشتر از میمون منشعب شدند و اولین گروه هومینیدهای گذاری یا «جماعت ما قبل انسان» را تشکیل دادند. مورگان با این فکر که دشت برای این جماعت بیش از اندازه داغ و خطرناک بود فرض می‌کند که رفتار کلیدی و راه‌گشا که موجب گسست از میمون شد آن بود که زن‌ها (که بدلیل داشتن دندان‌های نیش کوچک و حمل بچه شکننده‌تر بودند) با زدن به آب (دریا و دریاچه‌ها) از دست شکارچیان وحوش دشت فرار کردند. دیگران آنها را دنبال کردند و با اشغال آب‌هایی که، نسبتاً دور از خطر شکارچیان بود و منابع غنی غذایی برای استفاده در آن وجود داشت، قادر به زنده ماندن و تولید مثل شدند.

این مرحله فرضی «آب‌زیستی» در گذار از میمون به انسان، برای اولین بار توسط آلیستر هاردی در سال ۱۹۶۰ پیش گذاشته شد و از آن زمان به بعد کسی دنبالش را نگرفت. اما مورگان با اشتیاق وارد این تئوری می‌شود و توضیح می‌دهد که زنان پس از مدت کوتاهی از سنگ‌های کوچک برای شکستن صدف‌ها، استفاده کردند و بدین ترتیب استفاده از ابزار را آغاز کردند. زنان فرزندان خود را با غذاهای دریایی تامین می‌کردند، و بدین‌گونه تمام گونه‌ها به تدریج تکامل یافتند و با سبک زندگی کاملاً آبی سازگار شدند. بگذارید یک چیز را روشن کنم. مورگان نمی‌گوید که هومینیدهای اولیه شروع به بهره‌برداری از منابع آبی و ساحلی کردند (که محتمل است و بسیاری از فسیل‌های صخره‌های آفریقای شرقی که در کناره رودخانه‌ها و دریاچه‌ها یافت شده‌اند، این را نشان می‌دهند). خیر! مورگان این را نمی‌گوید. او می‌گوید این جماعت گذاری شروع به تکامل به‌شکل یک موجود کاملاً آب‌زیستانی کرد و حتی خصوصیات بدنی مشابه پستان‌داران آبی در وی تکامل یافت. مورگان در دنباله‌ی فرضیات خود اضافه می‌کند که پس از میلیون‌ها سال تکامل در این جهت، پس از پایان یافتن خشک‌سالی، آن‌ها عقب‌گرد کرده و برای زندگی به خشکی بازگشتند (در ابتدای دوره پلیستوسن)، این بار به‌عنوان موجودی دو پا با قامتی راست که استفاده از ابزار را میدانند، با قوه بیان اولیه و قادر به زندگی در انواع گوناگونی از محیط‌های زیست و ادامه آن تاریخ است!

آیا این مسیر تئوریک غیر ممکن است؟ نه لزوماً: موارد شناخته شده‌ای از پستانداران خاک‌زی وجود دارد که به دریاها برگشته‌اند که ظاهراً تمام زندگی روی زمین از آن جا آمده‌اند (به عنوان مثال اجداد نهنگها، دلفینها و گاوهای دریایی زمانی خاک‌زی بوده‌اند). اگر بخواهیم به‌طور جدی فرضیه مورگان را مورد ارزیابی و نقد قرار دهیم، مهم است که درک درستی از کارکرد انتخاب طبیعی و فرآیند ظهور و تکامل موجودات جدید از اجداد قبلی‌اش را داشته باشیم.

ادامه دارد.....

نه می بخشیم! نه فراموش می کنیم!

WE WILL NEITHER FORGIVE! NOR FORGET!

# گزیده‌ای از برخی نامه‌های زنان زندانی سیاسی



نامه مشترک سهیلا حجاب و زینب جلالیان از زندان قرچک ورامین

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم، موجیم که آسودگی ما، عدم ماست

«ما زندانیان سال‌هاست که در زندان‌های جمهوری وحشت، جمهوری ترور، جمهوری فقر که از حقوق انسانی برخوردار نبوده و در بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی و بدون داشتن وکیل محاکمه ناعادلانه شدیم. انواع شکنجه‌های جسمی و روحی را متحمل شدیم. از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود هرگز برخوردار نبودیم. حکومت ستمگر، بارها و بارها تحت عناوین مختلف، با توسل به دروغ و فریب و ریا، تحت عنوان جلسه بازپرسی، جلسه دادگاهی، ما را از زندان خارج و ماه‌های متوالی در خانه‌های امن، مورد بازجویی‌های خشن (همراه با شکنجه، توهین و اهانت) قرار داد.

بازرسی‌های وحشتناک بدنی و غیر انسانی و استفاده از دست‌بند و پابند، به شیوه‌های قرون وسطایی و مطابق اصول برده‌داری، بخشی از رنج‌نامه‌های ماست. یعنی جنسیت زنانه ما، آنقدر برای جمهوری ضد زن وحشت به‌همراه دارد که برای جابه‌جایی ما از محافظان متعدد، همراه در غل و زنجیر کردن دست و پاهایمان باید استفاده شود؟

علیرغم این‌که در سیاه‌چاله‌های قرون وسطایی این افراد نگهداری می‌شویم، حتی برای رفتن به درمان‌گاه یا جابه‌جایی بین زندان‌ها یا حضور در بیدادگاه‌ها و حضور در سالن ملاقات که البته در بیشتر موارد ما در محرومیت از ملاقات به سر برده‌ایم، ما را مورد بازرسی‌های بی‌شرمانه خود قرار می‌دهند. مگر در سیاه‌چاله‌ها توسط دوربین‌ها و ماموران سرکوبگر رصد نمی‌شویم؟

این جانبان زینب جلالیان و سهیلا حجاب، جمهوری اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسیم و هرگز از آن‌ها تقاضای مرخصی، آزادی و عفو نکرده‌ایم و نخواهیم کرد. چرا که فردی طلب بخشش و عفو می‌کند که مرتکب اشتباهی شده باشد. ما پژواک خواسته‌ها، آرزوها، حقوق مدنی و شهروندی از دست رفته مردمان کشورمان بوده‌ایم.

رژیم دیکتاتوری‌ای که ۴۱ سال است مردم کشور ما و سرمایه‌های ملی و منابع طبیعی را به اشکال مختلف به نابودی کشانده، باید در پیش‌گاه مردم هم عذرخواهی کند و هم پاسخ‌گوی تمام جنایات خود در دهه‌های مختلف باشد و هم در دادگاه‌های ملی محاکمه شود.

بعد از تحمل تمام رنج‌ها و دردهایی که در سطور بالا به آن اشاره شد ما را به زندان شهر ری منتقل کردند تا به خیال خام خود ما را تنبیه کنند؛ چرا که زندان قرچک ورامین دارای بدترین وضعیت در میان زندان‌های سراسر کشور است.

اما ای دیکتاتور آیا نمی‌دانی که دردها و رنج‌ها انسان‌ها را بزرگ‌تر، متعالی‌تر، خودساخته‌تر و قوی‌تر می‌کند؟! ما از این که در این زندان حبس می‌کشیم، اصلاً آزرده خاطر نبوده و نیستیم.

ما در این زندان با زن‌هایی آشنا شدیم که با اشکال مختلف از سوءمدیریت جمهوری اسلامی در امور متفاوت رنج کشیده بودند. حضور ما در این مکان باعث شد ما پای صحبت کسانی بنشینیم که بتوانیم در جهت احقاق حقوق از دست رفته زنان، کوشا تر باشیم. ما باید پاسخ‌گوی تاریخ باشیم. اگر می‌بینید که ما دست به اعتصاب غذا زده‌ایم (برای انتقال از این زندان)، فقط برای مطالبه حقوق انسانی ماست. این که به نسل حاضر و نسل‌های آینده بگوییم در هر وضعیتی که هستید، مطالبه‌گر حقوق خود باشند. به گفته یکی از بزرگان: "اگر در جامعه‌ای زنی روزنامه خواند و از سیاست حرف زد، به آینده آن کشور خوش‌بین باشید".

جالب این‌جاست که رئیس قوه قضائیه در سخنرانی مفصلی که از صدا و سیما پخش کرد اعلام کرد که محل نگهداری زندانیان سیاسی باید جدا از جرایم عمومی باشد و با زندانیان سیاسی با احترام برخورد شود. اما این گفته‌ها فقط تبلیغات رسانه‌ای به‌همراه داشت. چرا که در عمل به هیچ شکل به آن چه که گفتند عمل نکردند.

محلی که در آن نگهداری می‌شویم، عملاً تبدیل به کمپ معتادان شده! زنان آسیب دیده از اجتماع که ابتدا باید درمان شوند، سپس آموزش ببینند و در

نهایت به آغوش اجتماع برگردند. تأسفبارتر این که اکثریت زندانیانی که به اینجا وارد می‌شوند، تحت عنوان جرایم فساد و فحشا و روابط خارج از ازدواج هستند. این زنان به دلیل روابط متعدد، ناقل بیماری‌های عفونی، هیپاتیت، زگیل تناسلی و بسیاری بیماری‌های دیگر هستند و متأسفانه سطح بهداشت زندان بسیار ضعیف و همچنین عدم رعایت حداقل بهداشت از سوی زندانیان، رنج مضاعفی به‌همراه دارد.

ضرب و شتم... معضل تجاوز در میان زنان زندانی و ضرب و شتم متعدد میان آنان با وسایل متعدد که برای زد و خورد ها استفاده می‌کنند، احساس امنیت جسمی و آرامش روحی ما را به مخاطره انداخته!

در اوج بیماری کرونا، این جانب زینب جلالیان را از زندان خوی به زندان شهر ری منتقل کردند و نگاه‌داری در میان بیماران مبتلا به کرونا موجب شد که من زینب جلالیان به کرونا مبتلا شوم و بدون هیچ‌گونه رسیدگی، ریه‌ام دچار آسیب شدید شود. هم اکنون هم در اتاقی نگاه‌داری می‌شوم که تست کرونی افراد آن مثبت اعلام شده و بدون هیچ‌گونه فاصله‌گذاری، بدون ماسک و مایع ضدعفونی و الکل، نفس‌ونفس با آن‌ها زندگی می‌کنیم.

با توجه به این که این جانب سهیلا حجاب در اعتصاب غذا هستم، سیستم ایمنی بدنم ضعیف شده و مطابق گفته‌های دکتر، خطر ابتلا به کرونا بدن این جانب را تهدید می‌کند.

شرم بر جمهوری اسلامی که ما به‌خاطر ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود (یعنی بهداشت و مراقبت جسمانی)، دست به اعتصاب غذا زده‌ایم که از سیاه‌چال قرچک ورامین به سیاه‌چال اوین منتقل شویم.

این اعتصاب باید برای خواسته‌های بزرگ‌تری مانند آزادی اتفاق می‌افتاد، اما علیرغم تمام دردها و رنج‌ها و شکنجه‌ها، ما برای احقاق حقوق انسانی و مدنی مردمان خود ایستاده‌ایم و هم چنان برای احقاق حقوق انسانی و مدنی خود، هم‌چنان سراپا ایستاده‌ایم و باز هم خواهیم ایستاد. به قولی: "سیصد گل سرخ یک گل نصرانی، ما را ز سر بریده می‌ترسانی؟، ما گر ز سر بریده می‌ترسیدیم، در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم".

پشت این میله‌ها، امید برای یک زندگی آزاد در وجود ما زبانه می‌کشد. "ما نباید بمیریم، رویاها بی‌مادر می‌شوند" (بخشی از شعر سیدعلی صالحی).

۳ تیرماه ۹۹- زندان قرچک ورامین

«من امروز باید بعد از پنج سال آزاد می‌شدم اما همه می‌دانند تا زمانی که جمهوری اسلامی هست همه‌جای ایران زندان‌ست، اما من آزادم، آنقدر آزادم که مدام فکر می‌کنند با دادن حکم جدید می‌توانند من را زندانی کنند! اما برای من این احکام خنده‌دارست، حتی همان شلاق. من برای مردمی که آبان ۹۸ کشته شدند عزاداری کردم، اتهام زدن که در محرم بزن و برقص کردم! بله من برای مظلوم‌های زمانه‌ام عزاداری می‌کنم و شلاقش رو هم خواهم خورد نوش‌جان آن کسی که می‌خواهد این شلاق را بزند چون همیشه گفته‌اند یکی بزنی دوتا می‌خوری! این‌ها یک عمرست که دارند مردم را شلاق می‌زنند و این شلاق در برابر اون همه گلوله‌ای که در این ۴۰ سال در قلب و مغز آدم‌ها رفته و کشته چیزی نیست، فدای سر خانواده‌های کشته شده‌ها. آنقدر این دادگاه‌های فرمایشی و این حکم و احکام دیگری که برایم صادر کردن و می‌کنن مسخره‌اس که حتی به آن اعتراض هم نخواهم کرد که وقت داشته باشند برای پرونده‌های دیگری که می‌خواهند برایم باز کنند.»

من امروز آزادم چون آزادی به آن طرف میله‌ها بودن نیست و هر یک حکم جدید یعنی تایید آزادی من! هستیم تا

زنداه ام!

۱۶ تیر ۹۹- اوین



آتنا دائمی:



فاجعه بار بازداشتگاه‌های سیاسی در ایران بوده‌اند، دو مورد پر اهمیت از اعمال آزارگرانه دستگاه امنیتی را در دوره بازداشت خود تشریح می‌کنم تا نشان دهم چگونه ضابطین امنیتی، وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه، اشکال غیر انسانی و خشونت آمیز آزار زندانیان را، علی‌الخصوص بر زندانیان زن اعمال می‌دارند. خشونت‌هایی که همراه با بازی‌های روانی به منظور اعتراف‌گیری و پرونده‌سازی برای فعالین سیاسی به‌طور گسترده به‌کار برده می‌شود و بدون تردید در روند دادرسی و صدور حکم مهر تاییدی بر احکام صادره می‌گردد (چنان‌که بارها دیده‌ایم چگونه بارها مقامات رسمی تهدید به انتشار اعترافات اخذ شده از زندانیان و متهمان سیاسی کرده‌اند). امید به آن‌که انتشار مداوم چنین مسائلی، روند تحمیل ساز و کارهای غیر قانونی و رویه‌های ضدانسانی را برای متولیان قضایی و امنیتی دشوارتر از پیش سازد. هم‌چنان‌که امید است شروع این افشاگری‌ها و شکستن مهر سکوت در مورد آزار و اذیت‌های نهادهای سرکوب، اندکی مانع از اعمال سرسام‌آور این فشارهای غیرقانونی بر بازداشت شدگان روز جهانی کارگر و روز معلم گردد.

۱. در تمام مدت بازداشت این جانب (به استثنای دو روز آخر که پرونده‌ام درگیر مسئله تودیع وثیقه بود و بازجویی نشدم)، ۲۱ روز را در بازداشتگاهی که نام و محلش هرگز به ما اعلام نشد در «سلول انفرادی» گذراندم. شکل شناخته شده‌ی یکی از جدی‌ترین و غیر انسانی‌ترین اشکال شکنجه که می‌بایست مقاومتی جدی برای ریشه کن ساختن اعمال بی‌حد و حصر آن صورت گیرد. فارغ از مسئله تحمیل چند روزه تا چند ماهه سلول‌های انفرادی طی روند تحقیقات مقدماتی که میان ضابطان عمومیت دارد، مسئله دومی که باید به دقت مد نظر قرار گیرد؛ امکان انتقال متهمان سیاسی به بازداشتگاه‌های بی‌نام و نشان است. مسئله‌ای که علاوه بر مخدوش سازی روند پیگیری وضعیت زندانی برای نزدیکان و خانواده وی، خود زندانی را تحت فشار روانی مضاعف قرار می‌دهد. متهم سیاسی در شرایطی که حتی خود نیز از محل بازداشتش آگاهی ندارد و با رعایت تدابیر شدید امنیتی نظیر چشم بند امکان تشخیص و تصور فضا از او سلب شده است، عملاً در برابر تهدیدهای مطروحه در حین بازجویی آسیب پذیرتر از قبل می‌گردد. خصوصاً در شرایطی که کارشناسان پرونده عموماً حق تماس را نیز از یک حق مسلم به امتیازی که در صورت هم‌کاری به فرد متهم تعلق می‌گیرد، بدل می‌سازند.

فضای موجود، زندانی را ناگزیر می‌سازد گمان کند در شرایطی قرار دارد که هیچ‌کس (حتی وکیل قانونی او) از محل نگهداری اش باخبر نیست و هیچ‌گونه امکان دسترسی به منابع حمایتی یا پوشش دهنده وضعیت وی که بتواند دادرسی او باشند ندارد یا نمی‌تواند داشته باشد. متخصصان و کلاسی مستقل هم‌چنین می‌باید ابعاد کلان تر تاثیرات وجود این بازداشتگاه‌های پنهانی را به دقت و روشنی تشریح سازند تا امکان نقد دقیق و پیگیری وضعیت عمومی متهمان محبوس در این بازداشتگاه‌ها میسر گردد.

۲. حین مدت بازداشت، بازجوی پرونده با تایید و همراهی بازپرس پرونده به صورت کاملاً غیر قانونی مرا برای انجام تست بکارت به پزشک قانونی واقع در خیابان بهشت اعزام کردند که با مقاومت قاطعانه‌ام علی‌رغم تهدیدها و فشارهای فراوان موفق به انجام آن نشدند. هم‌چنین درخواست مصرانه من مبنی بر طرح شکایت از چنین روند غیر قانونی ای را نپذیرفته و مسکوت گذاشتند. از طرف دیگر پس از اقدام ناموفق‌شان و طرح پیاپی اعتراض نسبت به این مسئله، دست به توجیه این عمل از طریق بهانه‌های پوچ و واهی زدند: «می‌خواستیم مدعی نباشی.»

امروز قریب به یکسال و نیم از موج بازداشت‌های دی ماه ۹۶ که صدها دانشجوی، ده‌ها فعال صنفی دانشجویی و کنشگران عرصه آموزش رایگان را به مجازات‌های حبس و شلاق محکوم ساخت می‌گذرد. علیرغم آنکه صدای دادخواهی فعالان مستقل دانشجویی هم‌چنان به گوش می‌رسد، قوای سرکوب ذره‌ای از فشار حملات خود نکاسته است. این نامه در حالی نوشته می‌شود که طی هفته گذشته شاهد انتقال مرضیه امیری، از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر به بازداشتگاهی نامعلوم بوده‌ایم و دوستان و نزدیکان او بارها اعلام کردند اطلاعی از محل نگهداری و شرایط عمومی وی ندارند. تصمیم به نوشتن این نامه را در شرایطی می‌گیرم که می‌دانم غالباً بازگویی چنین تجربیاتی چه فشارهایی را میتواند متوجه افشاگران آن سازد و چه تاثیراتی ممکن است در روند رسیدگی پرونده و محکومیت صادره برای آنان داشته باشد. اما اهمیت دفاع از ساحت حقوق انسانی، ما را وامیدارد در برابر چنین شرایطی که نه تنها بر دوستان دانشجوی و خبرنگاران، بلکه روزانه بر هزاران متهم سیاسی محبوس در زندان‌های ایران نیز اعمال می‌شود، سکوت نکنیم. وضعیتی که محدودیت‌های فراوان و خطر آفرین، مصلحت‌سنجی‌ها و احتمال ادامه و تشدید سرکوب، همواره مانعی بر سر راه افشاء، علنی‌سازی و بازگویی گسترده تجربیات بازداشت شدگان و اطرافیان آنان بوده است.

در وهله نخست مایل بودم چنین نامه‌ای خطاب به کمیسیون اصل نود مجلس شورای اسلامی باشد تا به خاطر اهمیت فراوان مسئله اندک امکان پیگیری و مطالبه پاسخ‌گویی از طرف نمایندگان را بتوان برای آن متصور بود. اما نمایندگان حاضر در این نهاد عدم صلاحیت خود و جانب‌داری بی‌پروای‌شان از بی‌قانونی‌های دستگاه‌های امنیتی را در مناقشات پس از دادخواهی اسماعیل بخشی بیش‌ازپیش آشکار کرده‌اند. هرچند این جانب‌داری هیچ‌گاه بر فعالان مستقل صنفی دانشجویی، کارگری، معلمان، زنان و مبارزان حقیقی برابری‌خواه و اذهان آگاه مردمی پوشیده نبوده است.

اکنون، اینجانب پریسا رفیعی به عنوان یکی از مجموعه فعالان مستقل صنفی دانشجویی که در پرونده‌های خود متضرر از انواع و اقسام عدم شفافیت در امور قضایی و امنیتی، فضای عملاً مسکوت رسانه‌ای و بی‌توجهی اذهان عمومی به شرایط

احتمالا منظور ادعایی از جانب من یا هر زندانی دیگر مبنی بر مورد تجاوز قرار گرفتن بوده است. بهانه ای که در بازداشت گاهی حفره به حفره پوشیده از دوربین مدار بسته و کنترل دائمی بیش از پیش پوچ و واهی می نماید!

چنین فشار سرسام آور و توهین آمیزی البته تنها محدود به روز اعزام به پزشکی قانونی نبود. شخص کارشناس پرونده از یک هفته قبل با دادن نامه های به اصطلاح غیر رسمی در توصیف جایی که مرا می برند و او نمی تواند بگوید کجا، همراه با تهدیدهای شفاهی به اعدام و ضرب و شتم و حتی ناخن کشیدن و ادامه دادن به روند رد و بدل کردن نامه ها سعی در تداوم دادن به فشارهای روانی داشت. توصیف این جزئیات تنها به این دلیل است که تصور نکنیم بازجو تنها یک روش دارد و آن را برای حاصل شدن اقرار مد نظرش می آزماید. او می تواند یک حربه را بارها برای متلاشی کردن قوای روانی متهم ادامه دهد.

لازم به توضیح نیست که چنین ترفندهای بیمارگونه ای تا کجا می تواند زندانی را تحت فشار انواع تهدیدها و تحقیرهای فراقانونی قرار دهد. مسئله ای که می توان گمان برد هر زندانی، تحت هر شرایطی (علی الخصوص زندانیانی که اخباری از آنان منتشر نمی گردد) نتواند در برابرش مقاومت لازم را صورت دهد.

افزایش روزافزون بازداشت های سیاسی و سرکوب مضاعف زنانی که فعالیت سیاسی و اجتماعی دارند ما را وادار به آن می سازد که پرسش کنیم: انجام آزمایش بکارت، مسئله کاملا شخصی زندانیان زن چه ارتباطی به دستگاه امنیتی و محتوای بازجویی دارد که کارشناسان پرونده بی شرمانه اجازه اعمال چنین احکامی را از طریق مراجع رسمی پزشک قانونی می یابند و حتی برای آن حکم قضایی صادر می شود؟ بدون شک بروز و ظهور حساسیت های عمومی به منظور توقف این اعمال که شکل بارز آزار زندانیان زن، تجاوز به حریم خصوصی آنان و نقض حقوق انسانی شان است، بیش از هر مسئله دیگری ضروری است.

سلول انفرادی چگونه در دعوی مراجعی که پیشتر به انکار شکنجه اسماعیل بخشی نیز پرداخته اند خود نمونه بارز و کامل شکنجه روانی به شمار نمی آید؟ مسئله ای که بارها از جانب زندانیان سیاسی محبوس در زندان ها مورد اعتراض

قرار گرفته است (زندانیان جرایم عادی از آن رو که کمترین و حقیرترین حقوق انسانی را نیز در اختیار ندارند حتی از طرح چنین مسائلی همواره محروم بوده اند). سوال سوم را خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، علی الخصوص اعضای فراکسیون امید می نویسم که به واسطه مراجعه ای شخصی که با درخواستی از جانب من در مجلس شورای اسلامی صورت گرفت در جریان جزئیات فشارهای روانی دوره بازداشتم قرار داشتند. علی رغم این که بنده تاکید داشتم این مراجعه نه به منظور پیگیری وضعیت شخص من که به منظور پیگیری مسئله «بازداشتگاه های غیرقانونی و بی نام و نشان ضابط پرونده من (اطلاعات سپاه)»، «انفرادی های طولانی مدت زندانیان» و مهم تر از همه اعمال آزارگرانه ای چون «آزمایش بکارت» که می تواند اهرم فشار مضاعفی بر زندانیان زن باشد صورت گرفته است، کدام روند پی گیری و پروسه دادخواهی را از جانب خود و دیگر نمایندگان در مجلس شورای اسلامی صورت داده اند که یا در برابر بازداشت های متعدد و احکام بی شمار صادره سکوت معنادار پیشه کرده اند یا دست به انکار دعاوی می زنند؟ اگر پیگیری هایی صورت گرفته چگونه روند و نتایج آن هرگز عمومی منتشر نشده یا در دسترس شاکیان قرار نگرفته است؟

هر چند پاسخ اغلب این سوالات از پیش مشخص می نماید، طرح چنین مسائلی به شکل گسترده و علنی می تواند ما را امیدوار به آن سازد که تعهد و تقید ضابطان و ماموران به حداقلی ترین حقوق متهمان و زندانیان را تحت فشار افکار عمومی و حساسیت مردم ضروری ساخته و تثبیت کنیم. چنان که ما نیز برای تحقق رهایی - آنچنان که باید - مقاومت می کنیم و به انتظار ننشسته ایم.

پ.ن: تاکید من بر متهمان سیاسی در این نامه به طور قطع نه به دلیل تصور موقعیتی فرا دست یا ارجح برای آنان در نسبت با زندانیان دیگر، بلکه تنها از آن روست که ناگزیر آشنایی بیشتری با شرایط حاکم بر این بازداشت ها دارم.

امیدوارم و ضروری می دانم جزئیات شرایط غیر انسانی حاکم بر زندانیان عادی (که مجبور به تحمل خشونت هایی عریان تر و ضدانسانی تر هستند) با دقت و موشکافی لازم انتشار یافته و علنی گردد.

۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۸

\*\*\*\*\*

## نسرین ستوده



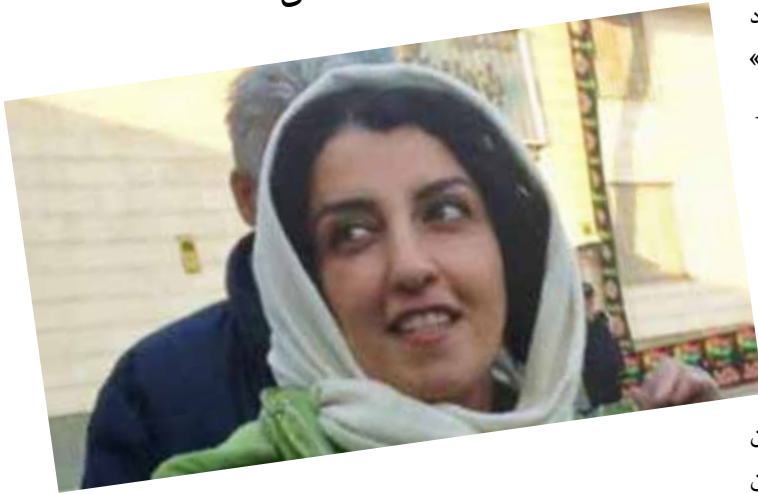
«.....در میانه ی بحران کرونا که ایران و جهان را در بر گرفته است. شرایط زندانیان سیاسی چنان سخت و دشوار شده است که ادامه ی حبس با این شرایط ظالمانه غیرممکن شده است. پرونده ی محکومان سیاسی با اتهام های غیرقابل باور جاسوسی، افساد فی الارض، اقدام علیه امنیت کشور، فساد و فحشا و تشکیل گروه غیرقانونی کانال تلگرامی که می توانند تا ده سال حبس و یا حکم اعدام به همراه داشته باشد تشکیل می شود. بسیاری از متهمان از بدو تشکیل پرونده تا پایان صدور حکم، از داشتن وکیل مستقل یا ارتباط آزادانه با وکیل خود محروم باقی می مانند.....»

با بی جواب ماندن کلیه مکاتبات و با درخواست آزادی زندانیان سیاسی، دست به اعتصاب غذا می زنم.

به امید استقرار عدالت در سرزمین ام، ایران زمین.»

۲۱ مرداد ۹۹-اوین

نرگس محمدی



نرگس محمدی در نوشته‌های از زندان زنجان، به شرایط جسمانی خود پس از ابتلا به بیماری کرونا پرداخت و از «عدم امکانات و رسیدگی پزشکی» در بند زنان گفت. نوشته این زندانی سیاسی به شکل روز شمار از روز ۱۵ تیر تا اول مرداد را در برمی‌گیرد و در خلال آن به فیلم کوتاهی اشاره می‌شود که چندی پیش تلویزیون جمهوری اسلامی برای مساعد جلوه دادن حال وی، آن را پخش کرد. در این ویدیو که به نظر می‌رسید مخفیانه از نرگس محمدی در بهداری زندان تهیه شده بود، او در پاسخ به سوالی مبهم فقط یک کلمه می‌گوید، «خوبم»

نرگس محمدی در رابطه با فیلم می‌گوید: «با سرم و آمپول سر پایم کردند تا فیلم بگیرند. تازه همان را هم نتوانستند کامل پخش کنند. سرفه امان نمی‌داد. حرف زندانبان خودشان هم قابل پخش نبود!» ..... حال عمومی مان افتضاح است. رمق مان رفته. نمی‌توانم راه بروم. دستم را به تختی که ۳۰ سانت از زمین فاصله دارد می‌گیرم و خودم را می‌کشم توی تخت.....

نرگس محمدی در بخشی از شعر بلندش می‌گوید:

.....

چشمانی تر است و لب‌ها خندان

بیر و جوان می‌رقصند زیبا و طنزآن

ناگهان صدا بلند می‌شود از بلندگو

صدای تلویزیون را کم کنید همین الان

چه خبر است در این زندان؟

به خود می‌نگرم، هستم در میان زنان، شاد و رقصان

هنوز هستم زیر تیغ پرونده جدید، اتهام برپایی رقص و بزم در آن زندان

با شکایت رئیس زندانبان اوین، وزارت اطلاعات حکومت یان

وه چه خوش است بستن عهد و پیمان با این زنان

زیر لب زمزمه می‌کنم «زنده باد زنان سرزمینم ایران»

از مریم و توران زنجان تا زینب جلالیان و ندا آقا سلطان

در خیالم پر می‌کشد تا تهران، به میان هم‌بندان، هم‌زمان

می‌خوانم با مریم اکبری، ارس، آتنا و لیلا، فریاد زنان

قفس را بسوزان، رها کن پرندگان را، بشارت دهندگان را

که لبخند آزادی، خوشه شادی، تا سحر بروید

سرود ستاره را موج چشمه به آهوان بگوید

ستاره ستیزد، شب گریزد و صبح روشن آید

لبخند و شادی سوی وطن آید.

نرگس محمدی از زندان زنجان ۱۳ تیر ۹۹

سپیده فرهان:



سپیده فرهان که از زندان اوین به مرخصی آمده بود در صفحه اینستاگرام‌اش، وضعیت زنان زندان اوین در این موقعیت کرونایی را چنین ترسیم می‌کند:

«..... در این روزهای پر خطرهم چنان نوزده نفر از بند زنان اوین از حق مرخصی محرومند..... یکی دیگر از مشکلات نگران کننده تاخیر در ارسال مواد ضد عفونی کننده به بند و وضعیت نامطلوب بهداری است که به هیچ عنوان اجازهی ورود پزشک به بند داده نمی‌شود. زندانبان در شرایط بحرانی مجبورند خطر ابتلا به کرونا را به جان بخرند و به بهداری مراجعه کنند (خبرها حاکی از آن بود که چند زندانی مبتلا از بند آقایان از طریق بهداری به بیمارستان منتقل شده بودند) و در بیشتر موارد بدلیل خطراتی که کل بند را تهدید می‌کند زندانبان از مراجعه سر باز می‌زنند..... اعزام تمامی زندانبان به مرخصی در زمان اوج‌گیری بیماری کرونا الزامی است و این ویروس مهلک به میزان محکومیت افراد توجهی ندارد. کما اینکه شبنم نعمت زاده با ۲۰ سال حکم در اولویت قرار گرفت!

در میان شورش‌های به حق زندان‌های دیگر و کشته شدن ناحق زندانبان، زنان بند اوین را از یاد نبریم: مریم اکبری منفرد، ارس امیری، یاسمن آریانی، راحله احمدی، نیلوفر بیانی، الهام برمکی، رضوانه خان بیگی، آتنا دائمی، زهرا زهتابچی، نسرین ستوده، منیره عرب شاهی، فریبا عادل خواه، نگین قدمیان، سپیده کاشانی، صبا کرد افشاری، مژگان کشاورز، سمانه نوروز مرادی و دو خانم دیگر که به تازگی از قرنطینه به بند منتقل شده‌اند.»





۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۹ - زندان قرچک ورامین

### بخشی از نامه‌ی گلرخ ابراهیمی ایرانی در ارتباط با افزایش فشارها بر زینب جلالیان و سکینه پروانه

«.....زینب جلالیان یکی از قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی ایران است. او پس از گذراندن سال‌ها حبس در بازداشت‌گاه‌ها و زندان‌های مختلف و پس از تحمل شکنجه‌های بسیار، مجدداً در روزهای اخیر از زندان خوی که نزدیک به محل سکونت خانواده‌اش است، به زندان قرچک ورامین منتقل شد و با فشارهای مجدد ماموران امنیتی مواجه شد. زینب جلالیان طی سال‌های طولانی حبس در برابر تمامی آزار و اذیت‌ها مقاومت کرد و تن به اعترافات دیکته شده‌ی امنیتی‌ها نداد.....»

سکینه پروانه از زمان انتقال به زندان قرچک برای اعمال فشار بیشتر بارها به بیمارستان روان‌درمانی امین‌آباد منتقل و مورد ضرب و جرح قرار گرفته است. و باید گفت این‌ها همه گویای نقض حقوق انسان است.....»

زنده باد یاد فرزاد کمانگر که در دهمین سالروز جان باختن‌اش هستیم. و پُر رهرو باد راه آزادی خواهانی که فریفته‌ی نام و جایگاه نشدند؛ و اگر چه سر به دار و تن به تازیانه داده‌اند، مفهوم مبارزه را دست‌خوش منافع و مطامع شخصی نکرده‌اند.»

\*\*\*\*\*

### سپیده قلیان:

«..... هرگز نفهمیدم چرا و چطور پرونده از اهواز به تهران ارسال شد؟ چرا به‌جای رسیدگی به شکایت‌مان از شکنجه‌گاه اطلاعات خوزستان و تخته کردن درب آن خراب شده، ما را شبانه و به سیاق آنچه که در فیلم‌های مافیایی نشان می‌دهند به تهران منتقل کردید؟! با انتقال ما به تهران روی چه چیزی خط کشیدید؟! زادگاه من دزفول است و ساکن خوزستانم. خوزستان جنگ و سیل و مصیبت. خوزستان نفت و خون!»

پنج سال حبس قطعی برای یک پرونده، مرا به این واداشت که بگویم: شما مرا بازداشت و مصیبت دادید. دیگر چرا به تهران منتقل کردید؟! از بودن من در سپیدار چرا هراس دارید؟! خون من از خون مکيه و صهبا و زهرا رنگین‌تر نیست. چرا جای پاک کردن گه و کثافت‌تان در زندان‌ها، زندان مرا عوض کردید؟!»

من زاده و ساکن خوزستان‌ام و پایم را به زندان اوین نخواهم گذاشت. بنابر آیین‌نامه‌ی خودتان موظف هستید مرا به سپیدار منتقل کنید. من به زندان سپیدار خواهم رفت و شما هم موظف هستید پاسخگوی ستم سیاهی باشید که در آن زندان حاکم است.

خانواده‌ام جان و مال سفره‌فته‌ای به تهران را ندارند. هفته‌ای ۱۷ ساعت طی کردن مسیر ناممکن است. از همین‌رو اگر به زندان اوین منتقل شوم به هیچ عنوان داخل بند نخواهم رفت و درب دفتر ریاست نسوان خواهم ماند تا به مطالبه‌ی برحق ام برسم. شما ظالمانه گرفتید و شکنجه کردید و حبس بریدید. این چه ستمی‌ست که من حتی حق ندارم در سرزمینی که شاهد رنج‌هایش بوده‌ام محبوس باشم.»



«روزی که من عازم مرخصی شدم، قصد داشتند دادگاه بدوی سومین پرونده‌سازی برای «آتنا دائمی» را در حالی برگزار کنند که اولاً هیچ ابلاغ قبلی به او صورت نگرفته بود و فقط شب قبل، اعلام اعزام به دادگاه شد، ثانیاً طبق دستورات بالادستی خودشان قرار بود اعزام‌ها به دلیل شیوع کرونا به تعویق افتد و ثالثاً، در حالی که آتنا دائمی به دلیل مشکوک بودن به ام‌اس و ضرورت بستری شدن در بیمارستان و انجام آزمایش، مجوز اعزام از سوی زندان دریافت نکرده بود، به سرماخوردگی سختی نیز مبتلا بود. بدین‌سان خانواده‌ای که (بنا به ابلاغیه‌ی مرخصی شیوع کرونا و با توجه به اینکه این ابلاغیه شامل حال آتنا هم می‌توانست باشد) امیدوار بودند که پس از نزدیک به پنج سال شاید آتنا را بتوانند در آغوش گیرند، او را از خطر کرونا دور نگه دارند و حتی فرصتی داشته باشند برای انجام تست ام‌اس، هم‌چون گذشته با آزار بیمارگونه‌ی دستگاه امنیتی و سیستم قضایی مواجه شدند. این درحالی است که تقریباً در یک‌سال گذشته آتنا به‌جز یک بار، به کل از ملاقات حضوری با خانواده‌اش محروم بوده است.

روزی که من عازم مرخصی شدم «مریم اکبری منفرد» وارد سومین ماه از یازدهمین سال حبس خود شده بود، آن‌هم بدون آن‌که طی تمام این سال‌ها حتی یک روز مرخصی داشته باشد. این درحالی است که طبق قوانین خودشان حبس مریم نه ۱۵ سال که باید ۱۰ سال محاسبه شود و با وجود پذیرش همه‌ی ظلم وارده بر او نیز طبق قانون خودشان او اساساً باید در حال حاضر آزاد باشد. اما نه تنها تبلیغات «مرخصی» ابداً به کسی مانند مریم نزدیک هم نمی‌شود- گویی که سال‌های طولانی

## در خصوص شرایط بند:

- تا اواسط اسفندماه، ما حتی جیره‌ی مواد شستشوی (پودر رختشویی، کف شو، وایتکس، مایع ظرفشویی و...) خود را دریافت نکرده و محروم ماندیم. البته تعداد بسیار محدودی مایع ضدعفونی کننده، دستکش و ماسک هم‌زمان با بالا گرفتن خبر شیوع کرونا به دستمان رسید.

- سرانه‌ی فضایی هر زندانی در زندان به گونه‌ای است که در صورت ابتلای هر فرد، دیگران بلافاصله در معرض قرار می‌گیرند.

- با وجود درخواست مکرر اعضای بند، مبنی بر حضور پزشک در بند به‌جای رفتن زندانیان به بهداری، این امر تا زمان حضور من در بند، صورت نگرفت.

- اعزام‌ها به دادگاه نه تنها کاهش نیافته که افزایش نیز یافت.

- دستکش، ماسک و مایع ضد عفونی کننده در اختیار سربازان همراه در اعزام قرار نمی‌گیرد.

- بهداری اوین نه تنها دچار کمبود پزشک مجرب و پرستار است بلکه ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین داروها در آن یافت نمی‌شود.

- به دلیل محدودیت اکید تلفن در بند (شنبه، دوشنبه چهارشنبه، هر روز ده دقیقه) زندانیانی که خانواده‌هایشان در مناطق پرخطر ساکنند یا پیگیر کار مرخصی خود هستند فشار روانی شدید و مضاعفی را متحمل می‌شوند.

- دلیل مرخصی یکی از پاسپارهای اعزام، ابتلا به کرونا ذکر شد، او در دوره کمون زندانیان را به اعزام برده بود، اما هیچ تستی از زندانیان پس از آن صورت نگرفت.

توجه کنید آنچه طرح شد فقط مشت‌نمونه‌ی خروار، آن‌هم درخصوص بند زنان اوین بود که یکی از بهترین شرایط را در میان زندان‌های ایران داراست. قدری توجه به شرایط زنان گمنام سالن ۲ این بند به خوبی گواهی می‌دهد که اگر وضع در حاشیه‌ی مرکز (سالن ۲ نسبت به سالن ۱ که زنان شناخته شده‌ی سیاسی در آن محبوسند) اینگونه است در سایر موقعیت‌های حاشیه، چه فجایی می‌تواند در جریان باشد.

این‌سوی دیوار، در شرایط کنونی برای ما نه آزادی موقت یا مرخصی بلکه برزخی جهمی است پر از نگرانی برای سلامت و جان همبندی‌هایمان و دیگر زندانیان، هم‌چنین خشم و نفرت نسبت به تبعیض و ظلمی آشکار که گویی به وضوح اعلام می‌کند جان یک عده ارزش ندارد و رنگ خون‌ها حتی در مرخص کردن در این شرایط باهم فرق میکند.

به هر روی، تنها امید به شکسته شدن قفل زندان از اساس، امید واقعی است. ■

حضور در زندان، باید او را به ویروس کرونا رویین تن کرده باشد- بلکه مریم در حال گذران ۳ جلسه محرومیت از ملاقات خود بود. چرا؟ به این دلیل که به نمایندگی از جمعی از زندانیان به زندانبان‌ها اعتراض کرد که چرا یکی از اعضای بند را که حال جسمی و خیمی داشت به بیمارستان اعزام نمی‌کنند؟ اما او هم‌چون همیشه مقاوم و شاد در تدارک هفت سین نوروز بود.

روزی که من عازم مرخصی شدم، هم‌چنان تخت «نرگس محمدی» از حضور او خالی بود. او با فریب و ضرب و شتم بی‌آن که فرصت به‌همراه بردن وسایل و حتی داروها و عینکش را داشته باشد، به جرم همدردی برای کشته‌شدگان آبان‌ماه به زندان زنجان فرستاده شد تا روزها و ماه‌ها در بی‌خبری و نگرانی برای سلامتی هم‌بندی خود به تختی خالی از شور و خنده‌هایش چشم بدوزیم.

روزی که من عازم مرخصی شدم «ارس امیری» که در بهترین حالت به جرم هنرمند بودن (اگر نخواهیم چنان‌چه مشهود است او را گروگان در نظر بگیریم) به ۱۰ سال زندان محکوم شده است، هم‌چنان بدون مرخصی همراه دیگر هم‌بندی‌ها در تدارک بهار بود و فعالان محیط زیست (سپیده کاشانی و نیلوفر بیانی) نیز همین شرایط را داشتند.

روزی که من عازم مرخصی شدم «صبا کرد افشار» و «یاسمن آریانی» با ۲۱ و ۲۳ سال سن به‌همراه مادرانشان «راحله احمدی» و «منیره عرب‌شاهی» به جرم 'پیگیری حقوق زنان' محبوس ماندند. «نگین قدمیان» طی مخالفت دادستان با مرخصی‌اش هم‌چنان به جرم بهایی بودن و تدریس ادبیات در زندان ماند و...

روزی که من عازم مرخصی شدم، «زنان کرد محبوس در سالن ۲» که زندانیان فوق امنیتی می‌خواندشان، همراه با کودکان‌شان، هم‌چنان بی‌پنجره و نور، پشت درهای بسته با هواخوری بسیار محدود (دوساعت در روز) و محروم از استفاده از امکانات زندان (ورزش، کارگاه آموزشی و...) ماندند، بدون آن‌که حتی یک نفر از آن‌ها هنوز به مرخصی اعزام شده باشد. کودکان‌شان به دلیل ضعف سیستم ایمنی در فواصل کوتاه بیمار می‌شوند، بنابراین رفت و آمد آنان به بهداری لاجرم بیشتر است و با توجه به شیوع کرونا در بهداری اوین خطر بیشتری آنان را تهدید میکند.



# کشتار یک نسل از آزادی خواهان، مبارزین، انقلابیون و کمونیست‌ها در دهه ۶۰ و تابستان خونین ۶۷ را هرگز فراموش نمی‌کنیم و هرگز نمی‌بخشیم!

ما فراموش نمی‌کنیم و نمی‌بخشیم اعدام مصطفی صالحی را که همین هفته اجرا شد. «جرم» مصطفی، این کارگر زحمتکش نجف آبادی، بلند کردن صدای اعتراض‌اش به گرسنگی، فقر و بی‌آینده‌گی بود که در خیزش دی ماه ۹۶ با صدای هزاران نفر دیگر از تحتانی‌ترین اقشار و طبقات جامعه در هم پیچید.

ما فراموش نمی‌کنیم و نمی‌بخشیم اعدام مصطفی سلیمی، زندانی سیاسی کردی را که پس از ۱۷ سال حبس اجرا شد! ما فراموش نمی‌کنیم و نمی‌بخشیم ۱۵۰۰ نفری که در خیزش آبان ۹۸ از مردم خصوصا جوانان در خیابان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها، نیزارها، سدها و دریاچه‌ها به قتل رسیدند!

جمهوری اسلامی با سرکوب شدید و خونین دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ بنابر موقعیت جامعه، توانست خود را برای یک دوران طولانی تثبیت کند، اما روشن است که در شرایط کنونی، دیگر اوضاع ذهنی و عینی با آن سال‌ها تفاوت کرده است. امروزه و در شرایط کنونی رژیم جمهوری اسلامی مشروعیت‌اش را در میان اکثریتی از مردم از دست داده، تضاد توده‌های مردم با رژیم به حدت فوق‌العاده‌ای رسیده و خیزش‌ها و مبارزات مردم ستمدیده علیه رژیم نیز به سطح بالاتری ارتقا یافته است. در چنین شرایطی سرکوب‌های فاشیستی رژیم نمی‌تواند تضادهای ریشه‌ای مردم با رژیم را که در اعتراضات و خیزش‌های عمومی مردم تبلور یافت، تعدیل و یا محو سازد. شرایط عینی جامعه آن‌چنان به نقطه انفجاری رسیده است که این دستگیری‌ها و اعدام‌های وحشیانه مشکل بتواند از سرگیری شورش و خیزش به مراتب گسترده‌تر و آشتی ناپذیرتر مردم جلوگیری کند.

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی که در شرایط بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار دارد و در سطح بین‌المللی با بحران عمیق‌تری روبرو گشته، در شرایطی که همه‌گیری ویروس کرونا با سیاست‌های به غایت ارتجاعی‌اش جان میلیون‌ها نفر را به خاطر انداخته و ده‌ها هزار نفر را تا کنون به کشتن داده است، در شرایطی که فقر و گرسنگی دامن میلیون‌ها کارگر و زحمتکش را گرفته و تبعات ناشی از آن به مرحله هولناکی رسیده است، در شرایطی که میلیون‌ها نفر در بیکاری و بی‌آینده‌گی به سر می‌برند، در شرایطی که تبعیض و ستم جنسیتی در زندگی میلیون‌ها زن بی‌داد می‌کند، در شرایطی که ده‌ها زن در پناه قوانین ضد زن، فرهنگ و ایدئولوژی پدرسالارانه حاکم، قربانی قتل‌های «ناموسی» می‌شوند و... می‌خواهد ماشین آدم‌کشی و کشتار‌ش را که همواره با تکیه بر آن توانسته به زندگی ننگین‌اش ادامه دهد، وحشیانه‌تر از گذشته به‌کار گیرد!

اجباری را دیگر مطالبه نمی‌کنند بلکه حکم لغو را خود در کوچه و خیابان ابلاغ و اجرا می‌کنند. علاوه بر این مبارزه مستقل در ضدیت با حجاب اجباری، شرکت زنان به خصوص نقش فعال و پیشرو بسیاری از آنان در خیزش دی ۹۶، آبان ۹۸ و مبارزات گوناگون کارگران، معلمان، دانشجویان و... به درجه‌ای بود که همه نیروها حتی مرتجعین حاکم را به عکس‌العمل واداشت. بی دلیل نیست که در شرایط کنونی بخش بسیار بزرگی از زندانیان سیاسی را زنان تشکیل می‌دهند. زنانی جسور که نه تنها در برابر وحشی‌گری‌های شکنجه‌گران کوتاه نیامده‌اند، بلکه از زندان با پیام‌های امید بخش‌اشان، به مردم، به زنان و همه نیروهای مبارز و انقلابی جان تازه‌ای را برای ادامه مبارزه، دمیده‌اند.

تغییر اوضاع عینی و در مرکز آن تعمیق تضاد زنان و کل توده‌های مردم علیه رژیم، شکل بارزتری به‌خود گرفته است که تبلور آن را می‌توان در روحیه و ایستادگی بالای زندانیان سیاسی نیز مشاهده کرد. این تغییرات، همه نیروهای طبقاتی خصوصاً نیروهای طبقاتی وابسته به امپریالیست‌ها هم‌چون سلطنت طلب‌ها را به‌تکاپو واداشته است. این دارو دسته که امروزه اشک تمساح برای زندانیان سیاسی می‌ریزند و به‌طور وسیع در طوفان تویبتری هشتک اعدام نکنید، شرکت می‌کنند، همان نیرویی هستند که همراه با اربابان امپریالیست‌اشان در قبال کشتار یک نسل از مبارزین و انقلابیون در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷، با سکوت‌اشان از جنایت رژیم جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت ارتجاعی‌اشان دفاع کردند. تلاش این دارو دسته‌های ارتجاعی در «دفاع» از زندانیان سیاسی برای گمراه کردن مردم و تغییر مسیر مبارزاتی آنان می‌باشد. نباید بگذاریم صف دوست و دشمن در رابطه با خواست آزادی زندانیان سیاسی و سایر عرصه‌های مبارزاتی مخدوش شود.

افشای سیاست‌های جنایتکارانه رژیم در زندان‌ها و مبارزه برای آزادی همه زندانیان سیاسی جزئی مهم از مبارزه در خدمت به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی است. بنابراین باید در هر مبارزه، در هر کوی و برزنی و با استفاده از هر موقعیتی از اهداف این دوره رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، از قرار دادن عمادانه بسیاری از زندانیان سیاسی در معرض ابتلا به ویروس کرونا، از احکام سنگین برای زندانیان سیاسی زن به «جرم» حجاب سر نکردن، از احکام اعدام برای معترضین خیزش آبان و دی، از اعدام تعداد زیادی از زندانیان سیاسی که برای جلوگیری از مبارزه و خیزش و به‌طور کلی برای ایجاد رعب و وحشت به راه انداخته است، پرده برداشت.

ما به همراه همه نیروهای مبارز و انقلابی و خانواده‌های جان باختگان و همه مردم اعلام می‌کنیم که کشتار یک نسل از آزادی خواهان، مبارزین، انقلابیون و کمونیست‌ها در دهه ۶۰ و تابستان خونین ۶۷ را هرگز فراموش نمی‌کنیم و هرگز نمی‌بخشیم و مبارزه‌امان را در خدمت به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و شکستن درهای زندان و آزادی همه یاران‌امان، ادامه می‌دهیم. ■

۸ اوت ۲۰۲۰

اگر در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷، به خاطر جو حاکم بر جامعه، از خودگذشتگی‌ها، رشادت‌ها و سر دادن و سر ندادن بسیاری از زندانیان سیاسی که به خاطر آرمان‌رهای بشریت در چنگال ارتجاع تازه به قدرت رسیده اسلامی قرارداشتند، عکس‌العمل و خشم مردم را برنیاخت، امروزه و در شرایط کنونی صدای مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی نه تنها در کل جامعه انعکاس می‌یابد بلکه بسیاری از مردم با روش و متدهای گوناگون برای نجات جان زندانیان سیاسی، تلاش می‌کنند.

هرگاه سخن از ارج گذاشتن بر مبارزه، مقاومت و ایستادگی بر آرمان‌رهای بخش و از جان گذشتن ده‌ها هزار زندانی سیاسی در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ به میان آید، نام پر افتخار هزاران زن زندانی سیاسی در سر لوحه آن جا دارد. برای اولین بار در تاریخ در دهه ۶۰ هزاران زن سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی محبوس شدند. این زنان از کجا آمده بودند؟

حضور و نقش پر قدرت زنان در مبارزه و سرنگونی سلطنت پهلوی، انرژی مبارزاتی بخش وسیعی از آنان را آزاد کرد؛ اما رژیم تئوکراتیکی که تازه به قدرت رسیده بود، شور و هیجان ناشی از مبارزات میلیون‌ها نفر که در زنان می‌جوشید را بر نمی‌تابید. این رژیم زن ستیز، حضور پر قدرت و شورانگیز زنان در امر ادامه مبارزه را نمی‌توانست لحظه‌ای تحمل کند. زنان در مبارزات خود چنان پتانسیل تغییر کهنه و جایگزینی نو را بروز داده بودند که خمینی مرتجع خیلی زود زنگ خطر بزرگ را تشخیص داد و اولین حرکت این رژیم زن ستیز را علیه زنان با اجباری کردن حجاب، سازماندهی کرد. موضوع اجباری کردن حجاب در آن روزها توسط خمینی و همه سران متحجر به معنای پرده سیاه کشیدن به روی همه آرمان‌های مبارزاتی و انقلابی‌ای بود که نسل ۵۷ در سر می‌پروراندند.

زنان با این‌که در صحنه نبرد، تنها بودند، اما با تیزبینی سیاسی اولین نیرویی بودند که تشخیص دادند رژیم تازه به قدرت رسیده هیچ ربطی به انقلاب ندارد و آن‌چه را که اینان نماینده‌گی می‌کنند، عقب افتادگی و تاجر است. به همین دلیل هم به‌رستی در مقابله با فرمان حجاب اجباری در ۸ مارس ۱۳۵۸ شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» را پیش گذاشتند و این چنین مقاومت و مبارزه علیه فرودستی زنان را آغاز کردند. حضور گسترده زنان در مبارزه زمینه سرکوب گسترده و زندانی کردن خیل عظیمی از آنان را در دهه ۶۰ در برداشت.

پیکار خونینی که از آن زمان بین زنان و رژیم تئوکراتیک آغاز شد تا کنون ادامه دارد. شاید بتوان با جرئت اعلام کرد که یکی از پیگیرترین و طولانی‌ترین مبارزاتی که در جامعه همواره جاری بوده است، مبارزه و مقاومت زنان با تن ندادن به حجاب اجباری و سایر عرصه‌های ستم در طول ۴۱ سال گذشته بوده است.

در سال‌های اخیر بر متن تغییر شرایط عینی که ماحصل آن خیزش ۹۶ و ۹۸ بود، مبارزه زنان علیه حجاب اجباری نیز تغییر کرد. زنان جسور و پیشرو با برداشتن حجاب از سر، پر قدرت اعلام کردند که لغو حجاب

مبارزه ادامه دارد

# تجاوز

## به یک زن، تجاوز به همه زنان است!



در چند هفته گذشته بسیاری از زنان خبرنگار، دانشجو، دانش آموز و... سکوت دردآور و زجردهنده را شکستند و در شبکه‌های اجتماعی خصوصا توئیتر تجربه‌های تلخ خود را از آزار جنسی و تجاوز به‌میان آوردند. هر روز زنان بیشتری سکوت را می‌شکنند. پای متجاوزین و آزار دهنده‌گان جنسی در حوزه‌های مختلفی هم‌چون نویسنده، عکاس، موزیسین، استاد دانشگاه، معلم، کارگردان، مدیر تورهای گردشگری و... به‌میان آمده است.

تازه این اول کار است، هنوز هزاران هزار زنی که در دلان‌های دادگستری توسط قاضی و منشی و... در برابر صدور طلاق و یا حضانت باج‌خواهی جنسی شده‌اند به‌میان نیامده است، هنوز هزاران هزار زنی که با اجبار تن به «صیغه» فحشای اسلامی داده‌اند، روایت‌های دردناک خود را از آزار جنسی و تجاوز بیان نکرده‌اند، هنوز جای میلیون‌ها زنی که توسط شریک زندگی مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، خالی است، هنوز زبان دختران کودکی که توسط مردان خانواده مورد اذیت و آزار جنسی و تجاوز قرار گرفته به‌خاطر ترس باز نشده است! اما موج به راه افتاده می‌تواند و این پتانسیل و قدرت را دارد که به جنبشی فراگیر بدل شود و زمینه‌های عینی مناسبی را برای پیشبرد مبارزه عمیق‌تر و هدفمندتری را مهیا سازد.

این موج جدید باعث شده است که بسیاری از زنان که سال‌ها مهر سکوت بر لب گذاشته و خود را تنها می‌دیدند، پا پیش گذارند. اکثر زنانی که تا کنون تکه‌تکه شدن روح و جسم‌اشان را با شجاعت پیش گذاشته‌اند، با اسم و رسم شناسنامه‌ای خود نبوده است. چرا؟ علت اصلی این است که با وجود یک رژیم تئوکراتیکی که قوانین و مجازات‌های اسلامی ضد زن از ابتدای قدرت‌گیری‌اش تا کنون بر گرده زنان پیاده کرده است و همواره قربانیان جامعه، مجازات و متجاوزین تبرئه شده‌اند، اگر قربانی زن باشد، بدا به حالش، چرا که زن بودن در جمهوری اسلامی بالقوه جرم است، چگونه می‌توانند با اسم و رسم واقعی خود پرده از جنایت آزار جنسی و تجاوز بردارند؟ در طول ۴۲ سال گذشته هرگاه زنی جرئت کرد در برابر تجاوز از خود دفاع کند و یا متجاوز را به سزای اعمالش برساند، یا به زنا محکوم و اعدام شد و یا این‌که خودکشی شد!

ما فراموش نمی‌کنیم که چگونه شکنجه‌گران این رژیم، دسته دسته زنان زندانی سیاسی را مورد تجاوز قرار دادند. به‌یاد داریم که عطفه رجبی دختر ۱۶ ساله‌ای که مورد تجاوز مقامات قضایی و انتظامی شهر قرار گرفت و پس از بر ملا شدن این تجاوزات توسط عطفه، این عطفه بود که به جرم زنا به‌دار آویخته شد! به‌یاد داریم که زهرا نوید پور؛ زنی که مورد تجاوز سلمان خدادادی نماینده مجلس اسلامی قرار گرفت، شکایت‌اش به‌جایی نرسید و در خانه‌اش خودکشی شد! به‌یاد داریم زهرا

## ادامه از صفحه ۱۹

گروهی کاملاً متفاوت از این موضوع است. یک زن بی‌گناه که در خیابان در حال راه رفتن است غافل‌گیرانه به او حمله می‌شود. هر زنی به این شکل بی‌گناه و به ناگاه غافل‌گیر می‌شود. در زندگی یک زن تن‌فروش، او در واقع دوباره و دوباره و دوباره غافل‌گیر می‌شود. تنها تفاوتش با تجاوز گروهی، دادن پول است. همین.»

گرچه در ایران آماری از تعداد زنان تن‌فروش به‌طور رسمی و واقعی وجود ندارد، ولی رشد بی‌سابقه‌ی تعداد زنانی که با این شغل امرارمعاش می‌کنند چنان گسترده و مشهود است که حاکمین زن ستیز در قدرت نیز نمی‌توانند آن را انکار کنند. سن شروع تن‌فروشی به ۱۱ سال رسیده است! تنها تجسم هجوم و تجاوز وحشیانه‌ی مردان به تن کوچک دخترچه‌ی ۱۱ ساله که باید دغدغه‌اش مشق شب و بازی و خنده‌های کودکانه‌اش باشد، کافی است تا روزمرگی و ادامه‌ی زندگی عادی را برای هرکسی که نام انسان بر خود می‌نهد، ناممکن سازد.

زنان تن‌فروش به‌عنوان تحتانی‌ترین اقشار جامعه، بیش از هر کس دیگری در نابودی پدیده‌ی تن‌فروشی ذینفع هستند اما این چگونه ممکن می‌شود. تا زمانی که این زنان برای سیر کردن شکم خود و فرزندانشان، هیچ امکان دیگری نداشته باشند و تا زمانی که جامعه به آنان نه به چشم قربانی بلکه به چشم لکه‌های ننگی که فساد را اشاعه می‌دهند بنگرد؛ تا زمانی که هیچ جای‌گاه اقتصادی و اجتماعی برای آنان وجود نداشته باشد، نه‌تنها نمی‌توان انتظار داشت که زنان، دیگر به این ستم تن ندهند بلکه روشن است که با تعمیق روز افزون شکاف طبقاتی و گسترده‌تر شدن فقر، زنان شدن فقر، هرروز شمار بیشتری از دختران و زنان جامعه به جمع تن‌فروشان خواهند پیوست.

تنها وقتی که جامعه آغوش خود را به روی این قشر آسیب‌دیده بگشاید و حمایت‌های مالی و اجتماعی برای‌شان مهیا کند، برای رشد آگاهی اجتماعی تن‌فروشان و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، واقعاً نیرو بگذارد و باورهای مردسالارانه و ارتجاعی را درهم شکند، به زن نه به‌عنوان شیء سودآور بلکه به‌عنوان یک انسان، بنگرد و شرایط بازتولید پدیده‌ای چون فروش بدن انسان را ریشه‌کن کند، تنها تحت این شرایط می‌توان به ریشه‌کن شدن این ذلت‌انسانی دل‌خوش داشت. ولی جامعه‌ای با این برنامه و هدف، هم تنها وقتی به وجود خواهد آمد که ستم‌دیده‌گان تسلیم نشوند، علیه ستمی که بر آن‌ها روا می‌شود شورش کنند. خود را به سلاح آگاهی مسلح سازند و نظم موجود را با مبارزه‌ی انقلابی در هم شکنند.

خواننده‌گان نشریه را به مطالعه این مقالات که در سایت و نشریه سازمان زنان هشت مارس موجود است، دعوت می‌کنیم:

تا زمانی که دنیا محل خرید و فروش زن باشد، هیچ کس آزاد و رها نخواهد بود. نویسنده: اخگر فرزانه

تن فروشی و برتری مردان. نویسنده: آندریا دورکین

آیا تن فروشی یک انتخاب است. نویسنده: سیسیلیا هوفمن

بنی یعقوب دختر جوانی که به‌جرم قدم زدن با نامزدش دستگیر و در مدت کوتاه بازداشت به وی توسط مامورین اطلاعاتی تجاوز شد و در زندان زهرا خودکشی شد! به یاد داریم ریحانه جباری دختر جوانی که به «جرم» دفاع از خود، مرتضی سربندی مامور اطلاعات رژیم را که قصد تجاوز به وی را داشت به درک واصل شد، بعد از تحمل ۷ سال زندان در بدترین شرایط اعدام کردند! به‌یاد داریم زهرا کاظمی که از کانادا به قصد تهیه گزارش به‌ایران سفر کرده بود، چگونه توسط مامورین وزارت اطلاعات بازداشت و مورد تجاوز قرار گرفت و بعد هم به قتل رسید! به‌یاد داریم که چند سال پیش که پای قاری و معلم قرآن مدرسه ابتدایی در تجاوز به حداقل چهار کودک ۱۱-۱۲ ساله مطرح شد، به‌خاطر نزدیکی و سرسپردگی به‌سران رژیم خصوصاً خامنه‌ای، چطور صورت مسئله پاک شد. به‌یاد داریم که به جوانان پسر خصوصاً جوانانی که در مبارزات سال ۸۸ دستگیر و زندانی شدند، چگونه وسیعاً مورد تجاوز قرار گرفتند. موضوع تجاوز به مردان جدا از زن‌ستیزی این رژیم نیست. در جامعه‌ای که ایدئولوژی اسلامی حکومت می‌کند، ایدئولوژی که زن‌ستیز و شونیسیم مردانه یکی از ارکان اصلی آن است، یکی از مهم‌ترین ابزارهای‌اش برای تحقیر مردان، خرد کردن «غرور مردانه» آن‌ها است. بدین معنی که از یک‌سو تلاش می‌کنند که پدرسالاری و شونیسیم مردانه «غرور مردانه» را به‌مثابه ارزش‌های این جامعه تحکیم و تقویت کنند تا انسان‌ها با این معیارها سنجیده شوند. از سوی دیگر افراد همین جامعه را با تجاوز و ضربه زدن به‌همین «غرور مردانه‌اشان» تحقیر کرده و شخصیت آن‌ها را به اصطلاح خرد می‌کنند. معیاری که از ارزش‌های پدرسالارانه و شدیداً زن‌ستیزانه ناشی می‌شود.

رژیم جمهوری اسلامی طی بیش از ۴۲ سال گذشته علاوه بر تصویب قوانین و مجازات‌های اسلامی علیه زنان، علاوه بر قرار دادن اجباری زنان در زندان متحرکی به اسم حجاب، بودجه عظیمی را برای نهادینه کردن فرهنگ پدر/مردسالاری، ارج و پاسداری از سنن عقب مانده و ضد زن، بال و پر دادن به غیرت و «ناموس» مردانه، غیرت دینی و... در جامعه تلاش‌های بی‌وقفه کرده است. در پی این تلاش‌های زن‌ستیزانه است که پدران داس و چکش به‌دست برای حفظ «ناموس» پرستی تربیت می‌شوند. در پی این نهادینه کردن فرهنگ به‌شدت تهوع‌آور پدرسالاری است که مردان به‌وسعت جامعه، همه زنان را به‌مثابه سوراخی برای ارضای جنسی خود می‌بینند. در جامعه‌ای که موی سر زن، آلت تناسلی مردان را تحریک می‌کند، چگونه زنان می‌توانند از آزار جنسی و تجاوز در امان باشند؟ در جامعه‌ای که قتل زنان و «حفظ آبروی خانواده» تقدیس می‌شود و قانون پشتوانه مردان «با غیرت» است، زنان چگونه می‌توانند از دست تجاوز «شریک» زندگی خود فرار کنند؟ مردان متجاوز در جامعه تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی زیر سایه قانون ضد زن مبتنی بر شریعت اسلامی، فرهنگ و سنت‌های پدر/مردسالارانه قرار دارند. هیچ‌راهی به‌غیر از سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی به‌عنوان عامل حفظ و تعمیق قدرت و سلطه مردان که همه آزارهای جنسی و تجاوز و خشونت‌های گسترده علیه زنان را مرتکب می‌شوند، وجود ندارد.

موجی که در افشای آزار جنسی و تجاوز به راه افتاده است، باید از هر جهت تقویت شود، و راه و متد درستی برای ریشه کن کردن سطله و قدرت مردان علیه زنان پیش گذاشته شود. راهی که نه در پی کم کردن فرکانس آزار جنسی و تجاوز باشد، بلکه با تبدیل این موج به جنبشی پر قدرت، بستری را در خدمت به‌گسترش مبارزات انقلابی زنان در راستای رهایی‌اشان از آزار و اذیت جنسی و تجاوز و هر شکلی از خشونت و ستم جنسیتی هموار سازد. ■

۲۷ اوت ۲۰۲۰

تن فروشی، جلوه‌ای از عمومیت یافتن روابط کالایی. نویسنده: رویا سرکش ■


# در هم کوبیدن ماشین سرکوب رژیم جمهوری اسلامی با سرنگونی انقلابی آن گره خورده است!

جمهوری اسلامی خوب می‌داند که در سرانحیبت سرنگونی به سر می‌برد.

سازمان زنان هشت مارس  
@hashtemars

این زندانیان سیاسی هستند که با ارسال پیام از زندان و افشاگری هر چه بیشتر از جنایات رژیم و پیش گذاشتن رهنمود ادامه مبارزه، ضد حمله آگاهانه‌ای را علیه رژیم جمهوری اسلامی سازماندهی کرده‌اند. این روحیه بازتاب شرایط عینی جامعه، تاثیرات مبارزات و خیزش‌ها و به‌طور کلی تضاد عمیق توده‌های مردم با رژیم است. تضاد و شکافی که در شرایط کنونی عمق بیشتری یافته است و پتانسیل آن را دارد که دهانه آتشفشانی که در خیزش زحمت کشان و محرومان جامعه در دی ۹۶ و آبان ۹۸ باز شد را به مجرای برای طغیان سیلی از مواد مذاب برای به زیر کشیدن رژیم جمهوری اسلامی بدل کند.

برانگیختن موج دو باره مبارزه انقلابی و در هم کوبیدن ماشین سرکوب رژیم جمهوری اسلامی که با سرنگونی انقلابی آن گره خورده است، از وظایف ما و همه نیروهای انقلابی است. این امر تنها می‌تواند با اشاعه تفکر انقلابی و علمی و با سازماندهی و متشکل کردن توده‌ای از اقشار و طبقات گوناگون در ظرف‌های مبارزاتی لازم و ضروری پیش برده شود. این چنین است که می‌توانیم بر پایه‌ای علمی و واقعی و به دور از شعاردهی به ساختن آلترناتیو انقلابی یاری رسانیم.

راه پرپیچ و خم است و آینده درخشان! 

۸ ژوئیه ۲۰۲۰

می‌شود، در جامعه‌ای که فعالین حوزه‌های مختلف مبارزاتی دستگیر و زندانی می‌شوند و... وقوع خیزش‌های به مراتب گسترده‌تر از دی ۹۶ و آبان ۹۸ علیه رژیم جمهوری اسلامی، محتمل است.

جمهوری اسلامی خوب می‌داند که در سرانحیبت سرنگونی به سر می‌برد. در نتیجه می‌خواهد از طریق تدارکی آگاهانه با دستگیری، زندان، شکنجه، اعتراف‌گیری‌های اجباری، اعدام و... بار دیگر مردم را مرعوب و از وقوع هر طیفان و شورش‌های جلوگیری کند. در همین راستا است که مبارزین خیزش آبان ۹۶ هم‌چون محمد رجبی، امیر حسین مرادی، سعید تمجیدی به اعدام محکوم می‌شوند. سپیده قلیان بار دیگر به بند کشیده می‌شود. زینب جلالیان، سهیلا حجاب و صدها زندانی دیگر به‌طور عامدانه از جانب رژیم در معرض ابتلا به ویروس کرونا و از دست دادن جان‌اشان قرار می‌گیرند. هشت نفر از مبارزین دی ۹۶ و آبان ۹۸ در اصفهان "مفسد فی الارض" شناخته می‌شوند. صدها کارگر و زحمتکش به‌خاطر اعتراض به عدم دریافت حقوق‌اشان به شلاق و زندان محکوم می‌شوند، دانشجویان، معلمان، فعالین جنبش‌ها به عناوین گوناگون دستگیر و زندانی می‌شوند و.....

اگر رژیم توانست با کشتار یک نسل از مبارزین و انقلابیون در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ و اعدام‌های علنی و مخفی پس از آن در داخل زندان و زندان بزرگ جامعه تا مدتی فضای رعب و وحشت ایجاد کند اما، امروزه

جمهوری اسلامی در شرایطی که بحران اقتصادی و سیاسی محاصره‌اش کرده، از زاویه بین‌المللی و روابطش با امپریالیست‌ها خصوصاً آمریکا با بحران عمیق‌تری روبروگشته، در شرایطی که ویروس کرونا و گسترش آن در اقصی نقاط جامعه، جان میلیون‌ها نفر را به خطر انداخته، فقر، بی‌خانمانی، بیکاری، گرسنگی دامن اکثریت مردم تهی‌دست و زحمت‌کش جامعه را گرفته، شیوع ویروس پدر/مردسالاری که در خشونت‌های وحشیانه تبلور وسیع یافته است و... تنها یک راه را برای جلوگیری از وقوع هر خیزشی از جانب زنان و مردم تهی‌دست شهر و روستا برای جلوگیری از فروپاشی خود می‌بیند: **سرکوب وحشیانه، گسترده و خونین.**

در جامعه‌ای که شکاف طبقاتی بیداد می‌کند و نزدیک به ۵۰ درصد از مردم در فقر مطلق به‌سر می‌برند، در جامعه‌ای که ده‌ها هزار نفر که عمدتاً از طبقات محروم جامعه بودند در اثر ابتلا به ویروس کرونا جان‌اشان را از دست داده‌اند، در جامعه‌ای که هر روز خبر سربریدن، خفه کردن، مثله کردن زنان تحت قوانین ضد زن مبتنی بر شریعت اسلامی توسط مردان خانواده پخش می‌شود، در جامعه‌ای که زنان به‌خاطر سر نکردن حجاب اجباری زندانی می‌شوند، در جامعه‌ای که بخشی از مردم در قبرستان‌ها، گودال‌ها، پشت بام‌ها شب را به صبح می‌رسانند، در جامعه‌ای که جان صدها نفر از مهاجرین و پناهندگان افغانستانی در نتیجه شونیسم حاکم گرفته

# سلبریتی های خود فروخته!



جمهوری اسلامی مانند هر حاکمیت ارتجاعی نظم یافته بر اساس حذف دیگری، نیازمند ایجاد و به کارگیری بازوهای توجیه در تمامی عرصه‌هاست. حذف زنان با فرمان حجاب اجباری و اعمال وحشیانه‌اش بر تن و جان آنان، حذف خلق‌ها با یورش به ترکمن صحرا، کوردستان و خوزستان، حذف مبارزین و انقلابیون برای استحکام استقرار ضدانقلاب، حذف روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان راستین از عرصه‌های فرهنگی و هنری و.....

در این پروسه‌ی حذف دیگری‌ها، دستگاه سرکوب همیشه خودی‌هایی را به عنوان تنها و بهترین گزینه‌ی ممکن، چماق‌وار بر سر مردم کوبانده است. چنان که «انتخاب» همیشه و همواره، تنها میان «خودی‌ها»ی گذشته از صافی سرکوب و تقدیس‌گران آن به عرصه‌ی امکان می‌رسند.

از آن جا که پس از مصادره‌ی انقلاب توسط ضدانقلاب، ادبیات از صداهای دادخواهی تهی مانده بود، موسیقی از نغمه‌های انقلابی و سینما از تصاویر عصیان...، شب شعرهای بیت رهبری، صداهای تمسخر زحمتکشان، صداهای زن ستیزی و ناسیونالیسم و... گوش‌ها را

احاطه کرد و پرده‌ها پر شد از تصاویر دلقکانی که سرسختانه تلاش داشتند نام بازیگر و سینماگر را مصادره کنند و هم زمان به شیفت بازجویی و جلادی نیز پردازند. سلبریتی‌هایی که درس خود را به خوبی پس داده اند و مراتب اخلاص خویش را به جای آورده اند. سلبریتی‌هایی که نهایت مخالفت و انتقادشان میان اصلاحات و اصول‌گرایی پاسکاری می‌شود و غول جادوی چاره جویی‌شان تنها از میان صندوق‌های رای بیرون می‌آید. با انگشت‌های جوهری رای، مردم را به امضای برگه‌های مشروعیت قاتلان‌شان فرا می‌خوانند. با چاشنی طنز یا با دم‌های جنبان هندوانه‌های قهرمانی گذاشتن زیر بغل جانیان دولتی، یا اشک ریختن در مراسم به تَرَک و اصل شدن و زیر تابوتشان رفتن به بزرگ کردن چهره‌های جنایت و سلطه و زودن خطوط خون می‌پردازند. حالا نیز به مدد عرصه‌های مجازی به بلندگوهای بیست و چهارساعته‌ی رژیم سرکوب و چپاول مبدل گشته‌اند و هر دم از این باغ...

با این وضعیت جای تعجب نیست که در اعتراضات آبان که کارد به استخوان رسیدگان و خون جگرشدگان، زحمتکشان محروم جامعه با نقش پیشروانه‌ی «زنان» به عنوان اولین حذف‌شدگان در تاریخ ننگ‌آمیز و زن ستیز حاکمیت جمهوری اسلامی به میدان می‌آیند، بلندگویان خوش خط و خال بیست و چهار ساعته‌ی رژیم، سلبریتی‌ها، خفه‌خون می‌گیرند؛ غالباً به موارد انحرافی و نامرتب می‌پردازند یا نهایتاً ابراز نگرانی می‌کنند از تخریب اموال عمومی و امثال آن با پیش‌روی و رادیکال شدن اعتراضات. تَه تلاش و اعتراض و زور زدن سلبریتی‌های بیرون آمده از لوله‌های فرهنگی ماشین سرکوب، آشتی دادن جلا و قربانی و واسطه‌گری برای ادامه‌ی این چرخه‌ی ستم و استثمار خونبار است. در نتیجه عجیب نیست که پس از سرکوب آبان و جاری شدن خون معترضان بر آسفالت خیابان‌ها و ساقه‌ی نیزارها، وقتی حاکمیت گروگان گرفته‌گان «آبان خون» را زیر تیغ نگه داشته و همچنان در حال بافتن طناب دارهای تازه است، سلبریتی‌های دولتی هم چون بهنوش بختیاری‌ها، شهره قمرها و... در حالی که صدای اعتراض مردم و مبارزین بر علیه اعدام‌های بی‌رویه و به طور مشخص اعدام امیر حسین مرادی، سعید تمجیدی و محمد رجبی طنین انداخته است، صدای جمهوری اسلامی را بی‌کم و کاست چونان مسخ شدگانی که نقاب از چهره انداخته باشند بی‌واسطه فریاد می‌زنند و مطابق آن هشتگ اعدام کنید را تبلیغ می‌کنند. اما شعله‌های آبان و آبان‌ها همان شعله‌های بهمین به سرقت رفته‌ایست که خون‌ها داده و می‌دهد تا باز پس گرفته شود؛ خورشیدی که با مشت‌های محذوفان طلوع می‌کند. ■



# «علی‌نژاد و ارشاد، ارتجاع و انقیاد»



مسیح علی‌نژاد با استفاده از موج عظیم نارضایتی یکی از تحت‌ستمترین اقشار جامعه یعنی زنان از یکسو و محروم بودنشان از تشکلات رادیکال و انقلابی در ایران از دیگر سو، با حمایت‌های گسترده‌ی مالی و رسانه‌های امپریالیستی، در کنار بزرگترین دشمنان زنان نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان قرار دارد. ایشان تلاش کرده است از جهش مبارزات زنان در برداشتن حجاب اجباری که بیان فشرده‌ای از ۴۱ سال مبارزه و مقاومت زنان علیه رژیم جمهوری اسلامی به‌عنوان یکی از زن‌ستیزترین حکومت‌های جهان است، استفاده کند. وی از یک طرف تلاش دارد چهره‌ی کریه امپریالیست‌ها و در رأس آن آمریکا را بزرگ کند و از طرف دیگر نوکران امپریالیست‌ها را هم چون رضا پهلوی و در این روزها فرح پهلوی را به عنوان حامیان مبارزات زنان جا بزند! جالب توجه است که ایشان ویدیویی را برای نمایش دادن به فرح پهلوی تهیه کرده است که در آن، زنان مقابل کاخ سعدآباد حجابشان را از سر بر می‌دارند!

اما واقعیت این است که در همین دو سال اخیر، صدها عکس و ویدیویی که در شبکه‌های اجتماعی پخش شده است، تعداد وسیعی از زنان در خیابان‌ها، مساجد، اماکن مذهبی و خیزش‌ها و مبارزات گوناگون با برداشتن حجاب، قانون متحجر حجاب اجباری را به دست خود لغو کردند. زنان خیابان انقلاب نمونه بارز آن است که نه تنها در اعتراضات، خیابان‌ها و مراکز مذهبی در تهران بلکه در سراسر ایران به چنین کاری مبادرت کردند. بنابر این حجاب برداشتن نمایشی مقابل کاخ سعدآباد بیان واقعیت مبارزه زنان در طی ۴۱ سال و خصوصا در سال‌های اخیر نیست.

مسیح علی‌نژاد که تا همین چند وقت پیش خود را به زمین و زمان می‌کوبید که به زنان بقولاند که تنها راه، اصلاح رژیم جمهوری اسلامی است و بر علیه همه فعالین و تشکلات مبارز و انقلابی زنان که اولین قدم در راه آزادی و رهایی زنان را سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی می‌دانستند و می‌دانند، فحاشی می‌کرد، با خیزش دی ۹۶ و آبان ۹۸ که مردم زحمتکش و محروم جامعه حکم سرنگونی جمهوری اسلامی را با صدایی رسا اعلام کردند، راهش را «عوض» کرد و مجیزگوی فاشیست‌های حاکم بر آمریکا هم چون پمپئو و سرسپردگان ایرانی‌اش شد.

در شرایط کنونی، در شرایطی که فقر، بیکاری، بی‌آیندگی، خالی شدن سفره‌های مردم محروم، تن‌فروشی، بی‌خانمانی، اعتیاد، گورخوابی و..... و هم‌زمان ابتلا به ویروس کرونا، میلیون‌ها توده محروم و ستمدیده را به مرز نابودی کشانده است و رژیم جمهوری اسلامی در سراشیب سرنگونی قرار دارد، بسیاری از دارو دسته‌های فرصت طلب، سازشکار و مماشات‌گر همچون علی‌نژادها را به بزرگ کردن رژیم پهلوی کشانده است. بی‌دلیل نیست که همه رسانه‌های فارسی زبان امپریالیستی هم چون من و تو، بی بی سی، ایران انترنشنال، صدای آمریکا و..... برنامه‌های متعددی را در باره زندگی رضاخان قلدر و پسرش اختصاص داده‌اند. با این تبلیغات می‌خواهند به مردم حفته کنند که رژیم محمد رضا شاه، یعنی همان رژیمی که مردم به زیرش کشیدند، بهترین آلت‌رناتیو پس از جمهوری اسلامی است!

دیدار مسیح علی‌نژاد با فرح پهلوی در این چارچوب و در این شرایط عینی قرار دارد. می‌خواهد فرح پهلوی را مدافع حقوق زنان جا بزند! می‌خواهد رژیم پهلوی را به عنوان رژیمی مدرن و طرفدار زنان جا بزند!

اما تاریخ استبدادی، تاریخ به بند کشیدن هزاران زندان سیاسی، تاریخ اعدام‌های وحشیانه مبارزین و انقلابیون، تاریخ اعمال قوانین ضد زن مبتنی بر اسلام بر زنان، تاریخ فقر و فلاکت میلیون‌ها نفر کارگر و زحمتکش، تاریخ درب و داغان کردن زندگی میلیون‌ها نفر از کشاورزان و آواره کردن‌اشان به اطراف شهرها بدون کار و آینده، تاریخ خفه کردن هر صدای آزادی‌خواهی، تاریخ به خون کشیدن مبارزات و خیزش‌های مردم را نمی‌توان از حیات ننگین رضاخان قلدر و فرزندش محمد رضا پهلوی جدا کرد.

اختلاف اصلی و اساسی ما با افرادی هم چون مسیح علی‌نژاد بر سر تعاریف از خشونت بر زنان و حجاب اجباری نیست، بلکه بر سر راه حل است. از نظر ما و بسیاری از فعالین مبارز و انقلابی زنان، راه حل برون رفت از ستم جنسیتی، طبقاتی است. زنان مبارز و انقلابی آماج اصلی مبارزات خود را متوجهی نظام طبقاتی کرده و همواره بر این حقیقت پافشاری کرده‌اند که کسب مطالبات پایه‌ای زنان به عنوان اولین قدم در راه رهایی زنان تنها و تنها از طریق سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و با مرزبندی قاطع علیه همه امپریالیست‌های مردسالار که ستم بر زن یکی از ارکان اصلی سیستم ستم و استثمارشان را تشکیل می‌دهد، حاصل می‌شود و هر راه دیگری از جمله دخیل بستن به جناح‌هایی از رژیم جمهوری اسلامی یا به امپریالیست‌ها و نوکران‌شان هم چون رضا و فرح پهلوی به تولید و باز تولید همین مناسبات اسارت‌بار برای زنان و کل جامعه خواهد انجامید. ■

## قتل زنان

از ایران تا پاکستان،  
از مکزیک تا انگلستان،  
از هند تا آمریکا....  
تفکر بردگی مطلق  
و تملک بدن و افکار  
تمام زنان جهان است!



سالانه بیش از ۵۰۰۰ زن در سراسر جهان تنها قربانی قتل ناموسی می‌شوند. همین چند روز پیش، «هاجره» زن جوان باردار از بلوچستان ایران که تنها، «شک» شوهر معتادش منجر به خوراندن اسید به او، تکه‌تکه شدن با چاقو و سرانجام سوزاندنش شد. کمی دورتر از بلوچستان، دو دختر نوجوان از پاکستان که پخش ویدئوی معاشقه‌شان با یک مرد منجر به قتل‌شان شد.... زنانی که تنها به دلیل رسانه‌ای شدن از قتل‌شان خبردار شده‌ایم. زنانی که جرم‌شان «زن» بودن در مناسباتی بس عقب‌مانده و پوسیده است که در آن هرگونه شایعه سازی ناموسی، اقدام به جدایی و طلاق از سوی زنان، مقاومت در برابر ارزش‌ها و باورها و تعصبات سنتی یا مذهبی در رابطه با رفتار و نقش زنان، هر نوع رابطه و اظهار علاقه و عشق به جنس مخالف و یا هم‌جنس، مساوی با تحقیر، ضعف، بی‌ابرویی و شرمی است که تنها خون می‌تواند آن را پاک کند!

برده بودن زن فرق دارد. کشتار زن به دلیل موقعیت فرودست‌اش در برابر مرد اما همان است! کشتاری که از زمان قرنطینه مربوط به ویروس کرونا افزایشی جهش‌وار داشته است! این که برای میلیون‌ها زن در جهان، در خانه ماندن به معنای زندانی شدن با قاتلان‌شان باشد یک فاجعه است، و این که گند و چرک تفکر زن‌ستیزانه و مردسالارانه چطور در اشکال و شرایط گوناگون موجودیت تعفن‌آور خود را به‌نمایش درمی‌آورد. از مکزیک که در مدت سه ماه از شروع قرنطینه ۱۰۰۰ زن به قتل رسیده‌اند تا انگلستان، ایتالیا، اسپانیا، ترکیه و... با نام‌های مختلف اما با یک ماهیت انجام شده است.

این شرحه شرحه کردن‌های بدن زنان و تصاحب آن در اشکال گوناگون، تفکر مالکیت بر بدن زن، تفکر فرودستی و ضعف و حقیر بودن زن، تبدیل به یک تفکر نهادینه در سطح جهان شده است. باید بتوانیم فرای چارچوب و تفکر و استدلالی که به خورد ما داده شده است مبارزه کرده و خواسته‌هایمان را مطرح کنیم. باید مبارزه‌ای آگاه و منسجم و تا به آخر را پیش ببریم. استراتژی مبارزات زنان رسیدن به رهایی از هر نوع ستم و روابط مالکیت موجود، ایدئولوژی و فرهنگ منطبق بر آن است که تمام زنان را برده کرده است؛ و نه تلاش برای کمی بهتر کردن شرایط با ماندن در همان چارچوبی که از فرودستی زنان نفع می‌برد. باید بیش از گذشته افکارمان را در درک از ستم بر زن و ریشه آن ارتقا دهیم تا صفی متحد از زنان مبارز و آگاه را در برابر نظام مردسالاری و هرگونه رابطه مبتنی بر سلطه و مالکیت در تمام اشکال سازمان‌دهی کنیم. باید کنترل بدن‌مان را از چنگال مالکیت مردسالاری حاکم بر جهان، باز پس بگیریم. ■

اخلاقیات مذهبی و سنتی عقب‌مانده و قوانین زن‌ستیز و مردسالارانه که به هر مردی قدرت سرکوب و ستم بر زنان را می‌دهد، تقویت تفکری که زن را جزئی از مایملک مرد می‌داند، نتیجه‌ای جز وحشیانه‌ترین شکل خشونت بر زنان و قتل آنان را نمی‌تواند نداشته باشد.

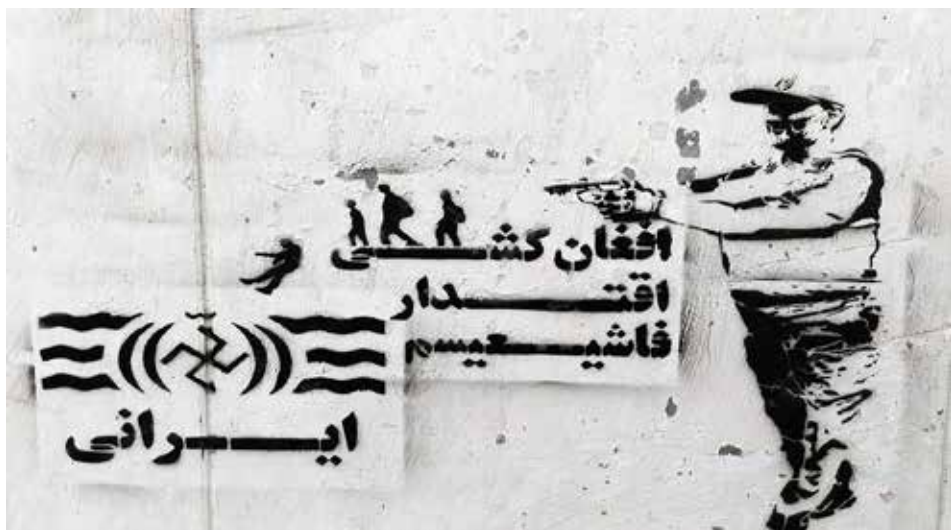
زنان و دختران سنگسار می‌شوند، سوزانده می‌شوند، خفه می‌شوند، سرشان از تن جدا می‌شود، با چاقو تکه تکه و با اسلحه سوراخ سوراخ می‌شوند تا به آن‌ها یادآوری شود که تنها "عفت، پاکدامنی، مطیع بودن، نجابت و سر به زیری" آن‌ها تجسم "برتری، سربلندی، سلطه، قدرت، اقتدار و سالاری و ناموس" مردان‌شان است. این حد از توحش، سلطه و مالکیت یک فرد بر تمام اعضای بدن و روح و روان فرد دیگر را نسبت به هیچ گروه و دسته‌ای نمی‌بینیم مگر به بردگان.

زمانی که تفکر پدر/مردسالاری، فرهنگ بردگی مطلق و تملک بدن و افکار زنی در هر نقطه از جهان به غنیمت گرفته شود، این تمام زنان جهان‌اند که به اسارت در آمده‌اند. فرهنگ مبتنی بر «سالاری» مرد در برابر موجودیت و سکسوالیته زن! یک جا به نام «ناموس، عزت، شرف مردانه» و جایی دیگر به نام «حسادت و عشق زیاد مرد» و یا «فشار زیاد روحی یا اقتصادی به مرد»، کافی است که مردان برای کشتن زنان، بهانه لازم را در دست داشته باشند! اما هر در شرایط یا هر نقطه از جهان، این «بدن و سکسوالیته» تمام زنان جهان است که در برابر مردان و تفکر سالار بودن آن‌ها به تحقیر شدن، اجبار، خشونت، تبعیت و کشته شدن‌شان می‌انجامد.

این فرهنگ ضد زن در تمام دنیا وجود دارد؛ تنها شکل و اسمش فرق دارد! سطح و درجه فجیع بودن این قتل‌ها فرق دارد. چگونگی ملک و

## شعر از آیدار پایدار

آواره شدی که بمانی  
 اما در این شکاف،  
 انگشت تمام تفنگ‌ها  
 همیشه روی دستی می‌سُرد  
 که با دستان داغدار تو بیگانه است  
 و طعم شور مرز  
 همیشه بادام‌های وحشی را می‌خشکاند!  
 آواره شدی که بمانی  
 ای تاول‌ترکیده بر عریانی راه  
 ای تشنج‌مکرر پا!  
 اما بین چگونه زبان اینجا  
 شاخ می‌شود  
 یونیفرم می‌پوشد  
 وزن می‌گیرد در جنون  
 دور عصب‌های رنج می‌پیچد  
 وزهر  
 چگونه به آخرین تکانه‌ها  
 فرمان ایست می‌دهد!  
 تو از تن می‌روی  
 من از جان  
 و چشم می‌گشاییم در هم  
 وقتی چشمی که حدقه‌هایت را خالی می‌کند  
 چشمی‌ست که دهانم را از سرب پر!  
 چشمی که از مرگ پر و خالی مان می‌کند  
 چشمه‌ی نفرین تاریکی‌ست!  
 دستم را به تو می‌سپارم  
 دستت را به من بسپار  
 تا رهسپار رهای یکدیگر باشیم  
 ای آفتاب محبوب معلق در ساعت  
 که عقربه در انکار خونت مشت می‌شوید  
 ای روزی فریاد  
 ای روز روان بر ساق فردا! □



## جنایت دیگری توسط مرزبانان

## رژیم شونیست و ارتجاعی جمهوری اسلامی

## علیه کارگران

## افغانستانی!

جنایت دیگری توسط مرزبانان جمهوری اسلامی علیه کارگران افغانستانی در آستانه اول ماه مه، انجام گرفت.\* مرزبانان جمهوری اسلامی ۵۰ نفر کارگر افغانستانی که قصد داشتند از مرز عبور کرده تا خود را به ایران برای پیدا کردن کار و نجات از گرسنگی برسانند، دستگیرنموده و آنان را لخت و شکنجه کردند و سپس به رودخانه انداختند. طبق گفته‌های کسانی که نجات یافته‌اند، بیش از ۳۰ تن از این کارگران افغانستانی جان خود را از دست داده‌اند. در میان آن‌ها کودک کار ۱۱ ساله نیز دیده شده است.

در همان حول و حوش، زن و مرد افغانستانی در ایران مورد ضرب و شتم تعدادی از مردم نا آگاه قرار می‌گیرند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تبلیغات شونیستی و به شدت تهوع‌آورش را در طی ۴۰ سال گذشته علیه افغانستانی‌های ساکن ایران در جامعه پیش گذاشته است. این تبلیغات درمیان مردم به درجات گوناگون تاثیر گذاشته است. وظیفه نیروهای انقلابی این است که با تفکرات غلط و نژاد پرستانه در بین مردم که فصل مشترکی با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی است را مورد مبارزه جدی برای متحول کردن آنان در خدمت به انقلاب انجام دهند. ننگ و نفرت بر رژیم شونیست و جنایتکار جمهوری اسلامی و مرزبانانش.



# غلیان خشم مردم آمریکا، سیستم نژاد پرست و فاشیستی را به چالش طلبیده است!



سران مرتجع جمهوری اسلامی از درد و رنج مردم آمریکا و کشته شدن آنان سخن می‌رانند! رژیم‌ها که در تمام طول ۴۰ سال گذشته بدون سرکوب خونین و کشتار وحشیانه نمی‌توانست به عمر ننگین خود ادامه دهد. رژیم‌ها که همین هفت ماه پیش در خیزش آبان ماه، حمام خون به راه انداخت. رژیم‌ها که نیزارها و رودخانه‌ها را به قتلگاه مبارزین بدل کرد. رژیم‌ها که در دوران شیوع کرونا، هزاران زندانی را در زندان‌ها به گروگان گرفته است. رژیم‌ها که دو هفته پیش ۵۰ نفر از کارگران مهاجر افغانستانی را پس از شکنجه در هریرود غرق کرد و....

هم تبلیغات تو خالی و به شدت تهوع‌آور دار و دسته فاشیستی حاکم بر آمریکا در دفاع از خیزش مردم در ایران و هم داد و فغان سران و سلاطین مرتجع جمهوری اسلامی از ناعادلانه بودن رفتار هم پالکی‌های خود در آمریکا، ربطی به مردم و منافع آنان در آمریکا و ایران ندارد.

غلیان خشم مردم در خیزش سراسری در آمریکا خصوصا در این دوره بحران ویروس کرونا، هوای تازه‌ای در جهان دمیده است. به راستی که مردم در سراسر آمریکا به درستی بر روی این حقیقت انگشت گذاشته‌اند که تحت این سیستم سرمایه داری-امپریالیستی نه تنها ستمدیدگان در آمریکا بلکه در سراسر جهان «نمی‌توانند نفس بکشند»!

پیوند گسست ناپذیری بین خیزش‌ها در ایران، لبنان، عراق، شیلی، اکوادور و... با خیزش اخیر در آمریکا وجود دارد. علل بروز این خیزش‌ها را باید در سیستم ستم و استثمار سرمایه‌داری حاکم بر جهان که زانو بر گلوئی میلیاردها توده ستمدیده برای کسب سود در خدمت به اقلیتی انگلی نهاده است، جستجو کرد.

تنها یک راه در مقابل مردم نه تنها در آمریکا و ایران بلکه در سراسر جهان قرار دارد: اتحاد و همبستگی گسترده در جهت انجام انقلاب به رهبری نیروهای انقلابی. ■

خیزش توده‌های جان به لب رسیده خصوصا جوانان شورشگر در آمریکا پس از قتل وحشیانه جرج فلویید، علیه کشتار، نژاد پرستی، فقر، گرسنگی، بیکاری، بی‌آینده‌گی، ستم جنسیتی، مرگ گسترده در نتیجه ویروس کرونا و فاشیسم و... بر خواسته از سیستم سرمایه داری-امپریالیستی که زانو بر گلوئی میلیون‌ها انسان نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر دنیا نهاده است، امید و شور و شغفی وصف ناشدنی در میان همه ستمدیدگان به وسعت جهان برای تغییر این اوضاع دهشتناک به وجود آورده است.

در خیزش چند روزه اخیر خشم و طغیان سیاه‌پوستان آفریقایی-آمریکایی، مهاجرین از ملیت‌های مختلف، لاتینی‌ها، سفیدپوستان مترقی و نیروهای مبارز و انقلابی زن و مرد را می‌بینیم که پشت به پشت و دست به دست هم داده‌اند تا در برابر رژیم بغایت فاشیستی ترامپ و پلیس نژادپرست، غیر قابل تحمل بودن اوضاع و شرایط زندگی‌اشان را فریاد زنند. نفس میلیون‌ها توده خشمگین همانند جرج فلویید زیر فشار این همه تبعیض و بی‌عدالتی بند آمده است.

خیزش سراسری هزاران هزار نفر که هر روز بر ابعاد و وسعت آن افزوده می‌شود، خصوصا ترس از تداوم این خیزش و رادیکال تر شدن هر چه بیشتر آن و نفوذ و جهت دهی به این مبارزات خود به خودی از جانب نیروهای انقلابی، رژیم فاشیستی ترامپ و کل هیئت حاکمه آمریکا را مجبور ساخته است که با گسیل نیروهای نظامی آدمکش و روانه کردن آنان به خیابان‌ها به خیال خود رعب و وحشت را در میان مردم دامن زنند!

هیئت حاکمه آمریکا از دمکرات‌ها گرفته تا جمهوری خواهان و رسانه‌های طرفدارشان همگی از خشونت مردم در مبارزات جاری نام می‌برند ولی سخنی در مورد خشونت‌های وحشیانه، سازمان‌یافته و سیستماتیک پلیس نژادپرست و فاشیست علیه مردم خصوصا طبقات تحتانی و در راس آنان سیاه‌پوستان و لاتینی‌ها به میان نمی‌آورند.

در زمانی که نیروهای مبارز و انقلابی و بسیاری از مردم سراسر جهان در حمایت از مبارزات مردم در آمریکا به اشکال مختلف دست به مبارزه زده‌اند، دولت‌ها و نیروهای مرتجع جهان نیز هر یک بنا بر منافع خود، نسبت به این خیزش عکس‌العمل نشان داده‌اند. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی یکی از آنان است.

گزارش کوتاهی از آکسیون اعتراضی به حکم اعدام‌های وحشیانه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی - لندن

یکشنبه ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۰ تظاهرات ایستاده‌ای در میدان ترافلگار لندن در اعتراض به حکم اعدام امیر حسین مرادی، سعید تمجیدی، محمد رجبی و همه زندانیان سیاسی که در صف اعدام قرار گرفته‌اند، برگزار شد.

عالین سازمان زنان هشت مارس، شورای همبستگی با مبارزات مردم ایران، مبارزه برای جهانی بدون مرز و سایر نیروهای مبارز در این تظاهرات شرکت داشتند. اعلامیه سازمان زنان هشت مارس به زبان فارسی و انگلیسی در اختیار شرکت کنندگان و عابرین قرار گرفت و مورد استقبال قرار گرفت. علیرغم شرایط خاصی که در نتیجه ویروس کرونا حاکم بود، از میان عابرین فعالین حوزه زنان که از مبارزات زنان ایران علیه رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند. به سمت ما آمدند و از ما خواستند که در برنامه‌های تشکل آنان که به‌طور خاص علیه خشونت بر زن در انگلستان سازماندهی می‌کنند، شرکت کرده تا بتوانیم همراه هم مبارزات مشترکی را علیه مردسالاری حاکم در انگلستان و ایران و... پیش ببریم.



در همبستگی اعتراضی

علیه جنایات رژیم جمهوری اسلامی ایران- آلمان

دوشنبه ۱۵ ژوئن ۲۰۲۰ در اعتراض به رفتار غیر انسانی و ددمنشانه رژیم جمهوری اسلامی ایران و بی کفایتی حکومت افغانستان در قبال کشتار کارگران مهاجر افغانستانی در ایران؛ گردمایی با حضور جمعی از ملیت‌های مختلف در مرکز شهر برمن آلمان برگزار شده بود. جمعی از فعالین سازمان زنان هشت مارس واحد برمن برای همبستگی در این آکسیون شرکت کردند. از آنجایی که در شرایط کنونی مبارزات وسیعی علیه رشد راسیسم و نژادپرستی در اروپا در جریان است، از این گرد هم آیی به خوبی استقبال شد.

بخشی‌هایی از اعلامیه‌های سازمان زنان هشت مارس (ایران- افغانستان) توسط یکی از رفقا خوانده شد که مورد استقبال شرکت کنندگان و عابرین قرار گرفت. و با بعضی از افرادی که تمایل داشتند، در مورد وقایع اخیر و نظرات مان صحبت کردیم.



تصاویری از دو آکسیون اعتراضی در هلند

شنبه ۳۰ می ۲۰۲۰ در اعتراض به کشتار مهاجران افغانی که بدست مزدوران جنایتکار جمهوری اسلامی در رود هریود غرق شدن؛ آکسیونی در مقابل ساختمان وزارت امور خارجه در شهر دن هاخ هلند برگزار شد.

پنجشنبه ۱۸ جولای ۲۰۲۰ در اعتراض به صدور احکام اعدام برای معترضان خیزش آبان‌ماه «امیر حسین مرادی، سعید تمجیدی، محمد رجبی» و همه زندانیان سیاسی در میدان دام آمستردام برگزار شد.

سازمان زنان هشت مارس همراه با جمعی از فعالین سیاسی چپ در هلند «کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمت کشان در ایران- هلند» برگزار کردند. □



## Stop Execution of the Political Prisoners in Iran!

Islamic regime of Iran is in a deep economic and political crisis. Internationally, its relationship with the imperialists particularly with the US has deteriorated. These crisis are taking place at a time when Corona pandemic is threatening the lives of literally millions of people. Poverty, homelessness, unemployment, hunger are the fate of the majority of poor and toilers in Iran. Added to such an explosive situation, the spread of the virus of patriarchal male chauvinism, concentrated and expressed itself in a barbaric form of violence against women, the Islamic regime has no other way but to continue with widespread and blood suppression to prevent its fall.

The gap between the poor and rich is rapidly widening. Nearly 50 percent of the population are living in absolute poverty. Tens of thousands, basically poor people have died due to Corona virus. Killing and mutilation of women is taking place in large numbers by the men of the family and the killers go free under the anti-women Islamic sharia laws.

In a society where women are imprisoned for not wearing compulsory Hijab over their head, in a society where sections of people overnights in graves, pit holes or rented roof tops, in a society where the Afghan's refugees and immigrants are oppressed and their lives are in danger due to chauvinism of the ruling class, in a society where the activists are arrested and imprisoned, it is very likely that uprising would break out against Islamic regime of Iran in a scale much wider than the previous uprisings.

Islamic Regime knows well that they are on down the hill slope towards its overthrown. Therefore they are consciously preparing themselves to arrest, imprison, torture to forced confessions, execution and so on with the aim of intimidating people in order to prevent the eruption of uprisings and rebellion. That's why they sentence protesters of last year's uprising to death. The youth such as Mohammed Rajabi, Amir Hossein Moradi and Saeed Tamjidi are sentenced to death because taking part in the uprising against the regime. Prominent political protesters like Sepideh Gholiyan, is re-arrested, Zeinab Jalalian, Sohila Hejab and hundreds of other political prisoners are deliberately placed in a situation exposed to Corona virus. Hundreds of workers are arrested and sentenced to prison and lashes because they protested to demand their unpaid wages. Students, teachers and activists are arrested and imprisoned under various excuses.

Islamic regime by massacring a generation of revolutionaries in 1982, managed to create an atmosphere of terror and extend their rule but today's situation is different, political prisoners are sending messages from prison, exposing the crime of the regime and calling upon people to continue their protests. With such a spirit, they have organised a conscious counter-attack against-the regime. This revolutionary spirit is a reflection of the objective situation which carries the potential of another uprising of toiling and oppressed people leading to a revolt for bringing down the Islamic regime of Iran.

Re-organising the revolutionary struggle for the destruction of the oppressive apparatus of the Islamic regime of Iran is linked to its revolutionary overthrow and this is the tasks of all revolutionary forces. Such a task can only be materialised through agitation of revolutionary and scientific ideas and with organising vast number of people from various classes and strata in various and relevant forms of struggles necessary to carry the struggle forward. ■

**8 March Women's Organization (Iran- Afghanistan)**

**18 July 2020**



# HASHTE MARS

Quarterly journal No. 51/ September 2020



[www.8mars.com](http://www.8mars.com)

[zan\\_dem\\_iran@hotmail.com](mailto:zan_dem_iran@hotmail.com)

youtube: 8marsorg

facebook: 8marsorg

Telegram: @hashtemars

Instagram: @zanane8mars

Twitter: @hashtmars

Price: €5- £5